ولله ميراث السموات والارض والله بما تعملون خبير
معروف به

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از گزارش سپاس حضرت یزدان و نگارش نعوت وارث هر دو جهان و اهلبیت و اقربا و موالی آن معلای انس و جان
منطبع اذهان اخوان و خلان سمو المکان باد که از دیرباز بعض احباب و دوستان این نامه نگار اذل من الصامت و الجماد
محمد یوسف علی ابو الحامد سندیلی الاصل گوپاموی المولد لکهنوی الموطن مستدعی آن بودند که کتابی در علم
فرائض و مواریث محتوی جمیع مسائل و متضمن اختلافات جماعهٔ اهل سنت و جماعت و شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه تالیف نمایم
تا معین استخراج مسائل فریقین و مبین احکام مذهبین باشد لکن تشتت خاطر و پریشانی باطن و ظاهر از اجرای مسئول این جماعه
باز میداشت تا آنکه احب الاخلاء اصدق الاحباء جسد ملکات روحانیه روح کمالات جسدانیه مستعد فیض لم یزلی
حکیم غلام علی رقاه الله العلی بمعارج مقصده الخفی و مطالبه الجلی از این کار معذورم نداشته برانم داشتند که شرحی
وافی به بیانی کافی بر نظم الفرائض منظومهٔ جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف نه انداز حد بیان اعنی
المرحوم مولوی جعفر علی ساکن کسمندی اغرقه الله فی بحار الرحمة و الغفران مشتمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن شرح
اختلاف فریقین باختصار کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سراجیه ناظم علیه الرحمة را تا مبحث رد که کمتر از نصف
کتاب است دست بهم داده بود که بدست برد موکلان اجل نقد حیاتش بتاراج فنا رفت و آن نظم مذکور مطبوع طبع آن محبت
نواز بود استبداد در تکمیلش از حد گذرانیدند و به نظم جدید از سر تا پا راضی نگردیدند ناچار بحکم خیر الناس من ینفع الناس دست بخامه
و قرطاس بردم و آنچه در صحف این فن بنور طبیعت بیان سانحه نمود بصفحهٔ کاغذ سپردم و بر اصل نظم و تکمله اش مقدمه و خاتمه
تکثیر اللفوائد افزودم و با ربع از سنه ختم نمودم و آنرا هدیهٔ جناب فضائل ایاب و تحفهٔ حضرت فواضل مآب چشم و چراغ دودمان
سیادت دل و دماغ خاندان ریاست حائز کمالات بنی نوع انسان حاصر مناقب خارج از حیطهٔ شرح و بیان قیام
مملکت حیدرآباد ناظم انتظام سلطنت امین البلاد دستور آصف نشان وزیر ارسطو شان مختار الملک شجاع الدوله
میر تراب علی خان صاحب بهادر سالار جنگ ایده الله البریه بادامته ذاته تعالی مدی الایام
و اللیالی گردانیدم **بیت** یک نگاهش بر آن زعین قبول * نور بخشد بدیدهٔ مامول

مقدمه از حضرت ختم المرسلین سید الاولین والآخرین صلی الله علیه وآله واصحابه اجمعین ماثور ست که تعلموا الفرائض وعلموها الناس فانها نصف العلم پس دانستن این علم از واجبات و فرائض علمیست که ازان مصرف ترکۀ میت دانسته می شود واین را علم مواریث نیز گویند ومواریث جمع میراث ست یعنی حقی که منتقل شود وارث را بدیگری وفرائض جمع فریضه ست وآن عبارت از حصه ایست که در کتاب وسنت برای ورثۀ معین گشته وموضوع این علم ترکۀ میت است بوجه صرف در مصارفش وغرض ازان عصمت از خطا در تقسیم ترکه است فها انا اشرع فی شرح الکتاب والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنم بنام خدا | کو بود بی شریک و بی همتا
نقش بند طراز کون و مکان | چهره پرداز پیکر دو جهان

نقش بند وچهره پرداز بمعنی نقاش ومصور ست وطراز بکسر طای مهمله بمعنی نقش ونگار *

اوست موجود و ما همه معدوم | عقل از فهم کنه او محروم
حرز بخشندۀ اهل خرد | خطی از فهم ذات او نبرد

اوست محیی ممیت دوارشم | غیر او نیست مالک عالم

نعت صلوات خدای عزوجل * بر سه بنی محمد مرسل * اضافت نبی بسوی محمد اضافت مبدل منه بسوی بدل ست ومرسل اگرچه بظاهر صفت محمد ست لکن در حقیقت صفت نبی ست سید کائنات وسرور دین * سر بفتراکش آسمان وزمین * زبده بضم زای معجمه بمعنی خلاصه وسر بفتراک کسی بودن بمعنی مطیع ومنقاد او شدن ست شرف گوهر وجود باد * منقش ایجاد از المنود باد * با در هر دو جا سببیه است ونمود بمعنی ظهور ست خوشترین نامها بود نامش * واجب لاامتثال احکامش * رحمت حق که نیست پایانش * باد دائم بآل و یارانش مناجات صغر از جرم خود پشیمانم * آتش حسرتست در جانم * آتش در جان کسی بودن عبارت از بیقراری است ای از حسرت اینکه چرا از گناه تجنب نورزیدم بیقرارم شرمسار از جرمها دارم * منتظر خود بنشت پادارم * نظر بر پشت پا داشتن کنایه از شرمندگی ست که شرمنده چشم خود بلند نمیکند منم وگریه در دل شبها * منم وسیل اشک ویاربها * منم وروز وشب دعا کردن * از صمیم خدا خدا کردن * واو درین اشعار برای مصاحبت وملازمت ست ای منم مصاحب وملازم گریه ومنم ملازم سیل اشک وملازم گفتار یارب ومنم ملازم دعا کردن در روز وشب وخدا خدا کردن کنایه از توبه کردن وخدمت کردن است الهی بحال من نظری * وه باه وفغان من اثری * یعنی خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای ودر آه وفغان من اثری بخشش که خرمن گناهان مرا سوخته بر باد دهد جز در تو هر اشیاهی نیست * جز بسوی تو هیچ راهی نیست * به تمنای لطف سرشاری * آمده بر درت گنهگاری * سرشار اینجا بمعنی بسیار ست ویا در روی زائدست ویای گنهگاری تنکیری ست برای تحقیر ای خداوند کارساز جهان * بی نصیبش ز لطف خویش ممان

بیان مصرف مال متروکه هر که میرد بعین مالش اگر * حق غیر است نیست مال دگر * اول این حق ادا گردد

پس ازان * صرف دفن و ادای وام بدان * یعنی هر کس که بمیرد و مالی گذارد باید دید که در عین آن مال
حق دیگری هم متعلق ست یا نه اگر حق دیگری متعلق باشد و میت سوای آن مال مشغول بحق الغیر چیزی فارغ از حقوق
غیر نگذاشته مثلا میت زیوری گذاشت که نزد دیگری رهن است پس حق مرتهن دران متعلق است یا خانه گذاشت
که خریده بود و چیزی از قیمتش به بائعش نرسیده پس حق بائع دران متعلق ست یا غلامی گذاشت که در حالت حیاتش جنایتی کرده
بود که دیت آن جنایت هنوز ادا نشده پس حق مجنی علیه دران عبد متعلق ست در هیچ صورت ازان متروکه ابتدا
با دای این حقوق کنند و از ما بقی تجهیز و تکفین میت علی نهج الشریعه بپردازند و اگر مالی بلا شرکت دیگری گذاشته
اولا ازان مصرف دفن و کفن کما هو المسنون صرف نمایند و بعد این مصارف هرچه باقی ماند ازان ادای قرضیکه
ذمه میت باشد نمایند باتفاق فریقین * لکن وصیت زیک یک باقی * جاری و پس بوارثان بدهی * سه یک
مراد از ثلث ست و فک اضافتش بسوی باقی بغیر تحسن پس تبدیلش باین بضرورت است لکن وصیت
زثلث باقی آن * نافذ و پس بوارثان برسان * و لفظ ثلث بضم لام و سکون آن هر دو صحیح است یعنی بعد ادای دیون
از ثلث ترکه باقیه وصیت میت جاری کنند خواه آن ثلث مکتفی بانفاذ وصیت باشد یا نه و اگر ازان ثلث
بعد ادای وصیت چیزی فاضل برآید آنرا شامل هر دو ثلث مابقی نمایند و بعد اجرای وصیت بقیه مال را
بوارثان میت دهند باتفاق فریقین **بیان اسباب ارث و موانع آن** * سه سبب است نزد هر عالم
شد و لاد و ولا نکاح و رحم * یعنی اسباب ارث که بجهت آن یکی مر دیگری را وارث میشود چهار اند یکی ولاد
بالکسر بمعنی زادن و مراد ازان درینجا قرابت نسبی ست هر جا که ولاد متحقق شود ارث هم ثابت خواهد شد و این
شامل ست ابوین و اولاد و اجداد و اعمام و عمات و اخوه و اخوات را دوم ولا بالکسر اینجا بمعنی یاری
کردن و آزاد کردن ست پس ولاء العتاقه و ولاء الموالات را شامل خواهد بود و مقرله بالنسب هم درین
داخل ست سوم نکاح و آن ظاهر ست چهارم رحم بفتح رای و کسر حای مهملتین بمعنی خویشی ست
و آن عبارت از قرابتی ست که فرضیت و عصوبت ازان متحقق نشود مثل اولاد دختر و اجداد فاسده
و اخوال و خالات و تفصیل اینهمه در محل خود مذکور خواهد شد * مانع ارث نیز چار شمار * قتل و رق اختلاف
دین و دیار * یعنی اموریکه شخص را از وارث گردیدن مانع میشوند مانند موجبات ارث چهار اند یکی قتل است
یعنی اگر کسی مورث خود را بکشد بوجهی که ازان قتل بر قاتل قصاص یا کفاره واجب شود آن شخص از ترکه
مقتول محروم خواهد ماند و اینصورت در قتل عمد و شبه عمد یا قتل خطا و جاری مجری خطا متحقق میشود پس
قتل بالتسبیب و قتل بوجه قصاص و حد و مدافعه و قتل بحالت جنون و بیزبان همه مانع ارث نیست و کشتن
پدر پسر را اگرچه موجب قصاص و کفاره نیست لکن مانع ارث ست و نزد اثنا عشریه قتل عمد مانع ارث ست

بالاتفاق و در شبه عمد اختلاف ست و باقی اقسام مانع نیستند دوم رق یعنی غلامی خواه کامل باشند مثل
قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند مکاتب و مدبر و ام ولد پس نه عبد وارث حر میشود و نه بالعکس و مبعض
نزد امام ابوحنیفه رحمه الله در حکم مملوک ست و نزد صاحبین حکم حر دارد و همچنین ست نزد امامیه سوم اختلاف
دین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس وارث نمی شود و نزد امامیه مسلم از کافر وارث میشود نه بر
عکس و بالاتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسیکه از اسلام برگشته ست وارث میشود نه بر عکس و نزد اهل
سنت در فرق اسلامیه باوجود اختلاف مذاهب باهم توارث متحقق ست و امامیه خروج و نصب و غلو را
از موانع ارث نوشته اند و در توارث کفار باهم نزاعی نیست و بعضی علما بدان رفته اند که میان
یهود و نصاری توارث ست و میان انها و مجوس توارث نیست و قس علیه عبدة الاوثان و در زمان
اعتبار این موانع ثلثهٔ مذکوره اختلاف ست اهل سنت وجود ش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و
امامیه هنگام تقسیم ترکه اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترکه قاتل از قتل بری شد یا غلامیکه
استحقاق وراثت دارد آزاد گردید یا کافریکه وارث تواند شد اسلام آورد نزد امامیه میراث خواهد
بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیار یعنی اختلاف حکومت و این بر دو قسم ست یکی اختلاف
حقیقی دار اسلاما و کفرا چنانچه دار الحرب و دار الاسلام مثلا کافر حربی در دار الحرب ست و ذمی
از اقربایش در دار الاسلام ست پس یکی از دیگری ارث نخواهد شد دوم اختلاف حکمی دار همچو مستامن
و ذمی که اگرچه هر دو در دار الاسلام اند لکن حکم هر یکی مختلف ست که مستامن در شمار اهل حرب ست که رجا
بدار حرب نموده و همیشه مقیم دار الاسلام نتواند ماند بخلاف ذمی و اختلاف دار در حق کفار مانع ارث ست
نه در حق مسلمین چنانچه اهل بغی و ارباب عدل اگرچه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری
وارث تواند شد و نزد شافعیه و امامیه اختلاف دیار مانع ارث نیست و پنجم از موانع ارث ابهام وقت
موت ست چنانکه چند اشخاص که باهم متوارث اند بمیرند و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود مثلا در دریا غرق شوند
یا در آتش بسوزند پس یکی از دیگری وارث نخواهد شد بلکه مال هر یکی بوارثان زنده او خواهد رسید و
ناظم علیه الرحمه این مانع پنجم را نظم نکرده زیرا که در اکثر کتب این فن برای بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه
تعداد ورثهٔ مستحق ده کس اند بالترتیب وارث را نزد همه فهیم و لبیب یعنی مستحق میراث ده فرقه اند
تقدیم و تاخیر که در اشعار آینده مذکور میشود اولا اهل فرض و بعد از ان نسبی از ذوی العصوبة
یعنی از ترکه میت بعد تقدیم ما یتقدم علی الارث اولا اهل فرض را حصه دهند بعد از ان عصبات نسبی را و فرض
بمعنی عطای مرسوم ست و در اصطلاح فن سهام مقدر ست و اهل فرض کسانی از ورثه اند که برای آنها

سهمی معین از سهام ستّه که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس ست بکتاب و سنت و اجماع امت
ثابت شده باشد و عصبه در لغت بمعنی پی بمعنی اقربای پدری ست و در اصطلاح این علم عبارت از وارثی ست
که هرچه از اهل فرض باقی ماند همه اش بوی رسد و اگر بدون اصحاب فرض باشد تمام را ببرد و علمای
امامیه عصوبت را از اسباب ارث نشمرده اند بلکه نسب و قرابت را از موجبات ارث دانند و عصبه نسبی و
ذو رحم هر دو را اهل قرابت و ذو رحم میگویند و نزد ایشان درین فن سبب ارث دو گونه است یکی نسب و درآن
داخل اند اصول و فروع میت و فروع اصول او و فروع فروع دیگری سبب و آن دو قسم ست نکاح و ولا ٥
سببی بعد از و که نام او برگشت مولی العتاقه ای خویشتن خود یعنی بعد عصبات نسبی مرتبه عصبه سببی ست و آن عبارت
از مولی العتاقه است که معتق بکسر تا باشد یعنی آزادکننده مرد باشد یا زن در صورت فقدان عصبه نسبی وارث
ترکه معتق بالفتح میشود و نزد امامیه با وجود اقربای نسبی مولی العتاقه مستحق میراث نیست لا عصبات ذکور
او پس از آن هر دو بذوی الفروض از نسب میراث آن لفظ پس از آن در مصرع اول یا متعلق بعصبات ذکور باشد
یا متعلق بهر دو ناظم رحمه الله همین یک لفظ برای هر دو کافی شمرده میگوید که در صورت نبودن مولی العتاقه
بعصبات نسبیه ذکور مولی العتاقه بدهند و عصبات نسبیه اناث و ذوی الفروض و ذوی الارحام
مولی العتاقه را درین نصیبی نیست و مختار امامیه هم همین ست لکن فرق آنست که نزد ایشان بصورت
انوثت آزادکننده ولای او به برادران و اجداد و اعمام و اولاد آنها منتقل میشود و بدیگران نمیرسد و اگر
عصبات ذکور مولی العتاقه هم معدوم باشند پس ترکه میت را بر ذوی الفروض نسبیه میت رد نمایند
و برای ذوی الفروض سببی یعنی زوج و زوجه رد نیست و چون نزد امامیه اهل قرابت نسبی عصبه باشند
یا ذو الرحم مقدم اند بر مولی الموالات رد موخر از ذوی الارحام خواهد بود و رد بر زوج بصورت انعدام ورثه
نسبی متفق علیه این قوم است و در رد بر زوجه اختلاف کرده اند و مختار عدم رد بر او ست ذو رحم هست بعد
از آن مولی الموالات نزد هر دو امام یعنی اگر کسی از عصبات و اهل فرایض سوای احد الزوجین نباشد
ذو رحم وارث میشود و ذوی الارحام نزد علمای فرایض کسانی هستند که با میت قرابت دارند لکن عصبه و اهل
فرض نیستند و نزد امامیه اینها در زمره اقربا برادران نسبی تقدم دارند و در صورت انعدام ذوی الارحام مولی
الموالات وارث است و عقد موالات عبارت ست از آنکه شخصی مجهول النسب با کسی بگوید که تو مولای منی
اگر جنایتی از من سر بزند تحمل غرامت آن باشی و بعد مرگ من مال مرا بگیری و آنکس گوید قبول کردم پس
قبول کننده را مولی الموالات گویند و اگر این قبول کننده هم مجهول النسب باشد و با گوید مستحق همچنین عقد
شد و معاملات از جانبین [illegible] هر دو مولی الموالات باشند و هر واحد آخر را وارث تواند

و نزد امام شافعی ولاء الموالات را اعتباری نیست و مذهب امامیه درین مسئله مثل حنفیه است و علمای ایشان
این ولا را بولاء ضمان جریره تعبیر میکنند بعد ازینها مقر له ایمان ٭ و بالنسب بر دگر باین عنوان ٭ که بدیگر
نشود نه زین اقرار ٭ نسبش ثابت و مقرای یار ٭ مرد به قول خویش و هم ظاهر ٭ نشد او را تکذیب اهل شرع
یعنی بعد مولی الموالات مقر له بالنسب علی الغیر وارث ست ای شخصیکه اقرار کرده شده برای او به نسب
بر دیگری باین طریق که ازین اقرارش نسب مقر له بآن غیر ثابت نشود و مقر یعنی اقرار کننده برین اقرار خود
بمرد و مکذبی او را ظاهر نشد یعنی کسی آن اقرار کننده را تکذیب نمود و پوشیده نماند که مقر له بشرط مشروط است اول
آنکه اقرار نسبش بر غیر باشد نه بر خود مثلاً شخصی مجهول النسب را کسی بگوید که این برادر من ست یا عم من ست
پس اقرار نسبش به پدر یا جد خود کرد و اگر بر خود اقرار کند چنانچه گوید که این پسر من ست نسبش باقرار مقر ثابت
خواهد شد و داخل ورثه نسبیه خواهد گردید دوم آنکه این اقرار نسب مقر له بغیر ثابت نشود مثلاً به بینه اقرار
اب و جد تصدیق وی ننماید و اگر از ایشان نسبش ثابت شود وی وارث بوراثت شرعی خواهد شد سوم آنکه
مقر بر اقرار خود بمیرد چه اگر از اقرار برگردد وراثت بنوعی ثابت نخواهد شد و شرط چهارم اینست که اقرار
نسبش بر دیگر بلکه از اقربای نسبی مقر باشد نماید لکن این شرط را ذکر نکرده که بتامل در وجه وراثت
مقر له باین شرط توان رسید و مقر له باین شرط بطور ازان وارث میشود که مقر بوجه ادعای قرابتش بخود
مستحق مال خویش گردانیده و نزد اثنا عشریه بعد ولاء ضمان جریره یعنی ولای موالات آخرین مراتب
ارث ولاء امامت است که در صورت وجود امام و نبودن وارثی تمام ترکه میت بامام مصطلح شیعه خواهد رسید
و در صورت بودن تنها زوجه از زمره ورثه بعد ادای حقش باقی مال بامام زمان میرسد و در تقدیر غیبت
امام اختلاف است که برای امام امانت دارند یا بر فقرا قسمت نمایند ٭ پس ادای وصیتی ست که آن نه
زیاده شده از ثلث ایمان ٭ یعنی بعد ازان از مال متروک بادای وصیتی که زاید بر ثلث مال نیست برود از
از بعض کتب امامیه مستنبط می شود که اجرای وصیت را بر ثلث ترکه متقدم بر ارث امام ست ٭ بعد ازینها
بنه بیت المال ٭ مال متروک ای خجسته خصال ٭ بیت المال آنست که حکام عادل جای مقرر میکنند
تا مال لاوارث را انجا ذخیره نهند و رفع حوائج محتاجان ازان نمایند و نزد امامیه چون خاتمه مراتب ارث ولاء
الامامت ست بیت المال سلاطین را از مال متروک نصیبی نیست ٭ در بیان ورثه نسبی که اهل
فرض و عصبه و ذو رحم اند ٭ اهل فرض از سه قسم وارث دان ٭ عصبه
ذو رحم بود پس ازان ٭ یعنی وارثان قرابت نسبی سه قسم اند ازان سه قسم یکی اهل فرض
دوم عصبات سوم ذو رحم اند حالا تعریف این هر سه قسم میکند و میگوید ٭

اهل فرض آنکه در شرع متین × سهم خاص از برای او تعیین × یعنی اهل فرض کسی ست که در شرع متین از
کتاب و سنت و اجماع امت سهمی خاص از سهام سته که نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس باشد از
برای او تعیین یافته و نزد امامیه ورای این سهام سته سدس الثلث و ثلث الثلث هم از فرائض ست ۵
کل بفقدان اهل فرض رسان × عصبه را وگرنه باقی شان × یعنی عصبه آنست که در صورت فقدان اهل فرض
کل ترکه و با وجود آنها بقیه ارثش باو برسد و این مصطلح اهل سنت ست نه ارباب تشیع که عصبت را نزد آنها
دخلی در توریث نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند غیر ازین هر دو از قرابتیان × ای خردمند ذو رحم میدان ×
یعنی اهل قرابت که سوای اهل فرض و عصبات اند آنها را ذو رحم میگویند و ذوی الارحام را علمای امامیه
داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاق ذو رحم نزد ایشان سوای اصحاب فرض بر همه اقربای نسبی است
تعداد اهل فرض ۵ اهل فرض ای یگانه دوران × منحصر در دوازده کس دان × اب وجد زوج اخ
لام مادر جده و زوجه بنت و بنت پسر × اخت عینی و مادری پدری × همه از اهل فرض برشمری × یعنی اهل
فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چار از مردان که پدر و جد و شوهر
و برادر اخیافی ست و هشت از زنان که مادر و جده و زوجه و دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه و خواهر
اخیافیه ست و نزد امامیه اهل فرض نوزده نفر اند که برای سهولت حفظ چنین در سلک نظم کشیدم ۵ هست
در مذهب امامیه × نوزده ذو فرض نامیه × اب و ام بنت و مطلقا خواهر × اخ و جد جده از سوی مادر
زوج و زن عم و عمه اخیافی × هر یک از خال و خاله اصناف × بدین تفصیل هشت از رجال اول اب که از طبقه
اولی و فرضش با ولدیت سدس ست ثانی جد مادری که فریضه اش با برادر و جد پدری سیت ثلث باشد ثالث
اخ اخیافی که حظ یکی سدس و حظ زاید از یک ثلث بود و این دو از طبقه ثانیه اند رابع عم اخیافی که با عم علاتی سهم یکی سدس و سهم
زاید از یک ثلث ست خامس خال عینی سادس خال علاتی که حصه هر یکی ازین دو اگر با عم باشد یک ثلث
ست سابع خال اخیافی که نصیبش تنها با عم یک ثلث و با خال علاتی یا خال در حدت سدس الثلث و بصورت زیادت
ثلث الثلث تعین یافته و این چهار از طبقه ثالثه اند ثامن زوج که با هر طبقه سهیم ست با ولدیت نصیبه اش ربع و بدون
ولد نصف ست و یازده از نسا اول ام که با ولدیت حق وی سدس ست و بدونش ثلث دوم بنت که بدون ابن اگر واحده باشد
مستحقه نصف ست و اگر زایده بود مستحقه ثلثان و این دو از طبقه اولی اند سوم اخت اعیانیه چهارم اخت علاتیه که هر یکی از آنها
اگر واحده بدون جد پدری و اخوه عینی یا علاتی باشد استحقاق نصف و اگر زایده بدون آنها بود استحقاق ثلثین وارد
پنجم اخت اخیافیه که واحده را سدس و زایده را ثلث میرسد ششم جده مادری که با اخوه و اجداد پدری ثلث برایش قرار
یافته و این چهار از طبقه ثانیه اند هفتم عمه اخیافیه که با عم و عمه غیر اخیافیه در صورت وحدت سدس و بصورت زیادت

تعداد اهل فرض

ثلث حق وصیت ہشتم خالۂ عینیہ نہم خالۂ علاتیہ کہ ہر یکی ازینہا را باعمام ثلث فرضا میرسد دہم خالۂ اخیافیہ کہ باعم برای
وی تنہا یک ثلث وبا خال وخالۂ غیر اخیافیہ بعالم وحدت سدس الثلث وبحالت زیادت ثلث الثلث معین
گردیده واین ہرچہار از طبقۂ ثالثہ اند یازدہم زوجہ کہ باہر طبقہ وارثہ ہست باولد میت ثمن وبدونش ربع
فریضۂ اوست وشرح اینہا بعد ازین درمقامات مناسبہ درج خواہد شد پس شش دایشان جدین پدری وبنت
الابن از اہل فرض نیستند کہ برای اینہا سہمی معین نیست بل از ذوی الارحام وذوی القرابت اند سہام
اب سہ فرض خالص سدس وہی بپدر بود ابن یا ابن ابن اوست اگرچہ مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر
درین شعر چنین مناسب ہست سہ فرض خالص سدس سہ بپدر بود ہست با ابن و ابن ابن اگرچہ یعنی پدر را سہ حال
ست اول فرض محض کہ سدس ست بوی میرسد سوای آن چیزی دیگر باو نمیرسد دراین صورتیست کہ پدر با میت
پسر او وان سفل باشد ونیز اما میہ پدر را فرض محض با مطلق اولاد میت ہست ذکور باشند یا اناث عالی بوند یا سافل
دوم عصوبت محضہ چنانکہ میگوید سہ تعصیب حق دگر نیست ولد ابن وہم ولد گر نیست یعنی درصورتیکہ اولاد میت و اولاد پسر میت
نباشد پدر عصبہ شود کہ انچہ از اہل فرض باقی ماند تمام آنرا میگیرد ونزد اثنا عشریہ درینصورت سدس بفرض و
باقی برد خواہد گرفت سوم فرض وعصوبت ہردو سہ فرض و تعصیب حق او ہردوست بنت یا بنت ابن
اگر با اوست یعنی اگر با پدر میت دختر یا دختر پسر میت باشد درینصورت فرض وعصوبت ہر دو پدر راست
سدس با دختر بفرضیت خواہد گرفت وانچہ باقی خواہد ماند بعصوبت ونزد علمای امامیہ درینصورت سوم حصہ
ترکہ را بر اب وبنت یا بنت الابن رد خواہند کرد وتخصیص این حکم بہ بنت وبنت الابن نیست بلکہ بنت
البنت ہم نزد ایشان درین حکم مشارکت دارد سہام جد یا چون پدر دان نصیب جد صحیح ولیک درپنج
جاست فرق صریح بعد ازین فرق را است شرح وبیان حاجب او مگر پدر را دان گر بمیت بتوسل
اب پیوست جد صحیح است ورنہ فاسد ہست یعنی حصۂ جد مثل حصۂ پدر ہست بزیادت یکی الت
پس جد را چہار حال باشد یکی آنکہ اگر ابن یا ابن الابن باو باشد سدس بفرضیت خالصہ خواہد یافت
دوم اگر اولاد میت نباشد عصبہ خواہد گردید سوم با بنت یا بنت الابن فرض وعصوبت ہر دو حق
او باشد لکن درپنج جا فرقی ظاہر ہست کہ بعد ازین شرح وبیانش خواہد آمد چہارم پدر میت حاجب جد میت است
وجد صحیح آنست کہ درنسبتش بسوی میت پدر میت دخلی داشتہ باشد مثل اب الاب واب اب
الاب وہر جدیکہ بدخل ام بمیت پیوندد آن جد فاسد ہست چنانچہ اب الام واب ام الام واب ام الاب
وآن پنج مقام اختلاف جد با اب کہ شرحش بر بالغ معقول نموده یکی آنکہ در سہام ام خواہد آمد کہ پدر حاجب
مادر خود ہست وجد حاجب او نیست باتفاق فریقین دوم آنکہ در سہام مادر مذکور خواہد شد کہ مادر را

ثلث مابقی از نصیب احد الزوجین ست اگر با پدر و احد الزوجین باشد و نزد امامیه ثلث کل ترکه ست بهر حال
واگر اینجا جد بجای پدر باشد نزد حنفیه مادر ثلث کل مال خواهد رسید خلافا لابی یوسف رحمه الله و نزد امامیه جد خود
محجوب الارث بوجه مادر ست سوم آنکه در سهام اخت عینی بیان ست اگر پدر مسقط بنو الاعیان ست بالاجماع و جد مسقط آنهاست
باتفاق فریقین مگر نزد امام ابوحنیفه چهارم آنکه در احوال اخت علاتی بیان کرده بنو العلات با وجود پدر ساقط
میشوند بالاجماع و بجد ساقط می شوند باتفاق فریقین مگر نزد امام ابی حنیفه پنجم آنکه پدر معتق را با پسر معتق پس
ولا میرسد نزد ابی یوسف و جد را چیزی نمیرسد و نزد دیگر ائمه اهل سنت و نیز نزد امامیه ولاء به پسر خواهد رسید
و پدر و جد را با وجود پسر حظی از ولا نیست و این مسئله درین منظوم جای مذکور نشده پس داخل در وعده بیان نشرش
نخواهد بود و نزد امامیه در توریث اجداد مجتمع فاسد باشند یا صحیح اختلافی نیست اگرچه در سهام آنها تفاوتی
نیست پس حق جد و جده پدری دو ثلث ست للذکر ضعف الانثی و حق جد و جده مادری حصه مادر است
که یک ثلث باشد بالسویه میان زن و مرد و در صورت تنهائی همه مال یکی میرسد و ابوین و اولاد میت حاجب
اجداد و جدات اند و با برادران و خواهران وراثت می یابند پس سهام برادران عینی و علاتی با جد پدری
و حصص خواهران کذائی با جدات پدری مساوی ست و همچنین برادران و خواهران اخیافی با جد و جده
مادری در یک سلک منسلک اند و زوج و زوجه با اینها نصیب اعلی خود میگیرند و جد و جدات و اخوه
و اخوات از طبقه ثانیه و اناث اند که با وجود طبقه اولی یعنی ابوین و اولاد حظی از ارث نمی برند و با وجود این طبقه ثانیه
اهل طبقه ثالثه که اعمام و عمات و اخوال و خالات باشند بهره از میراث ندارند سهام زوج و زوجه
نسل یا نسل ابن اگر باو ست × ده ربع ورنه نصف حصه شو ست × هر دو جا نصف شوهر بزن برسان
پس همین نصف منقسم بزنان × یعنی شوهر را دو حال ست یکی آنکه با شوهر اولاد میت یا اولاد پسر میت
یافته شود درین صورت حصه شوهر ربع ست واگر کسی از اینها یافته نشود حصه اش نصف ست و حصه زوجه همین
دو صورت نصف حصه زوج ست یعنی با وجود ولد یا ولد الابن ثمن ست که نصف ربع باشد و بصورت فقدان اینها
ربع ست که نصف نصف باشد و نزد امامیه در تنقیص حصه زن و شوهر تخصیص با ولاد الابن نیست بلکه اولاد
الاولاد کافیست پس با وجود ابن البنت نیز ایشان را حصه ادنی بزوج یا زوجه خواهد رسید و نزد اهل سنت حصه
اعلی و اگر زوجات متعدد باشند همین سهم شان اگر ربع یا ثمن ست بر همه آنها بالسویه تقسیم یابد بالاتفاق بین اهل
السنة و الشیعه و نزد امامیه زوج از زمره من یرد علیه ست و زوجه مستحق رد نیست و نزد اهل سنت کسی
از زوجین از اهل رد نیست چنانچه گذشت و اختلافی دیگر آنست که زوجه از زمین عمارت و زمین مزارعت و عین ابنیه
و عین آلات نمی شود لکن از قیمت ابنیه و آلات مثل چوب و خشت و غیره بهره می برد عند الامامیه

لاهل السنة که نزد ایشان از هر قسم ترکه نصیبی دارد سهام اولاد الام ۵ و بیک کس سدس ما در میان ۲ بهر زاید
ثلث وی یکسان ۲ مانع است شان شدند مگر ۲ پدر و جد تو نسل و نسل پسر ۲ یعنی اولاد مادر را سه
حال ست اول آنکه اگر یکی باشد مرد بود یا زن سدس باید داد دوم آنکه اگر زاید از یکی باشد ثلث باید داد ذکور
واناث اینها در استحقاق و تقسیم مساوی اند سوم آنکه پدر و جد و اولاد میت اولاد پسر حاجب اینهاست و درینجا
امامیه اختلاف کرده اند درین که اولاد اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با ولاد الابن نمی کنند پس اولاد دختری حاجب بود
اگرچه بنت البنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد ام نشمارند سهام مادر ۵ و با در سدس اگر با او ست ۲
نسل یا نسل ابن اگرچه فرود ست ۲ یا اخ و اخت لیک فوق نیک ۲ و رنه از کل ثلث وی بشنیک ۲
بدانکه مادر را سه حال است یکی آنکه اگر ولد میت یا ولد الابن یا فوق الواحد از برادر و خواهر عینی باشد یا علاتی
یا اخیافی یافته شود سدس بمادر باید داد و علمای امامیه برادران فوق الواحد و خواهران فوق الثلثة و یک برادر
و دو خواهر را که اعیانی باشند یا علاتی نه اخیافی در صورت اجتماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از دیاد
سهم او بر سدس میدانند لکن با در خود آنها را محجوب الارث می شمارند دوم آنکه اگر از ینها کسی نباشد ثلث کل ترکه
بوی باید داد و نزد امامیه حجب نقصان منحصر بر ولد الابن نیست بلکه اولاد دختری و پسری درین طریقه متساوی
الاقدام اند سوم ۵ آن پدر با یکی ز شوهر و زن ۲ گر با او ست پس شو و زن ۲ بعد سهم زن نصیب شوهر
از همه ثلث و بست مادر یعنی حالت سوم آنست که اگر با مادر پدر و احد الزوجین باشند پس بعد برآوردن حصه
احد الزوجین هرچه از ترکه باقی ماند ثلث این ما بقی بمادر باید داد تا زیادت نصیب او بر حصه پدر لازم نیاید و نزد
امامیه ثلث کل ترکه حق مادر ست و همچنین از ابن عباس رضی الله عنه مرویست ۲ جای اب جد بود اگر اینجا
حکم جد نیست چون پدر اینجا ۲ یعنی اگر با مادر بجای پدر جد صحیح مع احد الزوجین باشد حکم جد مثل پدر نیست
بلکه مادر مستحق ثلث از کل ترکه خواهد بود و هرچه از حصه احد الزوجین وام باقی خواهد ماند در صورت استحقاق
به جد خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد در یک حکم ست پس مادر درین صورت هم ثلث
ما بقی بعد نصیب احد الزوجین خواهد یافت و بمذهب اثنا عشریه مادر حاجب جد ست و جد در تنقیص حق
وی دخلی ندارد پس ما بقی بر مادر رد باید کرد باید دانست که نزد شیعه ابوین میت و اولاد وی طبقه اولی
از ورثه اند که با وجود اینها غیر احد الزوجین کسی وارث ترکه نیست نیست سهام جده ۵ حصه جده صحیحه ششم ۲
وان لاب جده ست خواه لام ۲ کن بجدات این سدس مقسوم ۲ لیک تا ام نکو محروم ۲ یعنی جده صحیحه را
دو حال ست اول آنکه هم جده صحیحه خواه پدری باشد یا مادری سدس ست و اگر جدات فوق واحد باشند همین سدس
میان آنها علی السویه قسمت پذیرد و حال دوم آنست که گفتیم لکن هر یک از جدات اسیه باشند یا ابویه

سهام مادر

سهام جده

یا ابویه با وجود ام محجوب می شود یعنی مادر حاجب جدات فیهم ست و در مذهب امامیه اثنا عشریه جده از اهل فرض نیست و در اثبات نقص ثابت ست و ابوین و اولاد حاجب او هستند و سهم جدهٔ مادری بصورت اجتماع او با جد یا جدّ پدری یک ثلث ست تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و او لاد ام درین ثلث بادی شریک ست و تقسیمش بالسویه بین الذکور والاناث ست و جدهٔ پدری با جدّ یا جدهٔ مادری مستحق دو ثلث ست تنها باشد یا با جد پدری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین بادی شرکت دارند و این ثلثین بصورت اختلاط ذکور و اناث للذکر ضعف الانثی منقسم خواهد شد ۵ گفت ابو یوسف این سدس یکسان + سازد تقسیم بر سر ابدان × کرد قسمت محمد ایجا ثان × بر جهات این سدس را بدان × بدانکه نزد حنفیه بصورت تعدد جدات در تقسیم سدس میان آنها اختلاف ست قول امام ابو یوسف رحمه الله اینست که این سدس را بالسویه بر ابدان جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشند مناصفه و اگر سه باشند اثلاثا و اگر چهار باشند ارباعا قسمت کنند و همین قول راجح ست و امام محمد این سدس را بر جهات قرابت جدات تقسیم میفرماید بر ابدان قسمت نمیکند پس اگر یک جده بدو وجه قرابت دارد و جدهٔ دیگر بیک جهت قریب باشد ذات القرابتین دو ثلث ازان سدس خواهد یافت و ذات قرابت واحده یک ثلث ازان سدس و همین ست مذهب شیعه و توضیحش چنانست که مثلا شخصی با دختر عمه عینیه خود تزوج نمود و از وی پسری بوجود آمد پس مادر جد پدری این مولود جدهٔ ذات القرابتین ست که مادر جدهٔ مادری او هم همانست و مادر جدهٔ پدری ذات قرابة واحده ست بدین صورت . . . .

	ام	ام
ام	اب	ام
الام	الاب	

۵ سبب گشتن جد است اگر × پدری را است حاجب او چو پدر × میگوید که سبب جده گردیدن اگر جد واقع شده یعنی در انتساب وی بسوی میت جد واسطه باشد مثل مادر جد پس چنین جدهٔ پدری را جد حاجب ست چنانکه پدر حاجب جمیع جدات پدری ست و ازانجاست که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ۵ ها ز قربی بهر طریق که هست × کرد از بهر حجب بعدی ابست × یعنی بعد ازین باید دانست که جدهٔ قریب بمیت از هر طریق که باشد مادری یا پدری برای محجوب کردن جده که بعید تر باشد کمر بسته هست ای جده قربی حاجب جدهٔ بعدی ست و جد قریب هم حاجب جد بعید ست باتفاق فریقین ۵ جد فاسد به نسبتش داخل × گر نشد وان صحیحه ای عاقل × سوی من مات فاسده پیوست × یا زان اب که بین الامین است × این تعریف جده صحیحه و فاسده است

اما جدهٔ صحیحه آنست که در نسبت او بسوی میت جد فاسد داخل نشود و جدهٔ فاسده آنکه چون بسوی میت نسبت کنند یک اب یا زاید از یک میان دو ام واقع شود و هر جده که در نسبتش بسوی میت اب درمیان دو ام واقع نشود صحیحه باشد پس در بطن دوم ام الاب و ام الام هر دو جدهٔ صحیحه اند و در بطن سوم از چهار جدات ام اب الاب و ام ام الاب هر دو صحیحهٔ پدری و ام ام الام صحیحهٔ مادری و ام اب الام فاسدهٔ مادری که در وی اب میان دو ام واقع شده و در بطن چهارم از هشت جدات ام اب اب الاب و ام ام اب الاب و ام ام ام الاب هر سه جدات صحیحهٔ پدری اند و ام اب ام الاب که پهلوی اب میان دو ام فاسده پدری است و ام اب اب الام و ام ام اب الام و ام اب ام الام هر سه جدهٔ فاسدهٔ مادری اند و یک ام ام ام الام صحیحهٔ مادری است و در بطن پنجم اعداد جدات بشانزده میرسد پنج از ان صحیحه و یازده فاسده اند و دریافت تعداد جدات در بطن دوم محتاج وقت نظر نیست لکن در مراتب فوقانی پس قاعدهٔ دریافت اعداد جدات و امتیاز صحیحات از فاسدات آنست که از شمار مراتب بطن دو بگیرند و هرچه باقی ماند این دو را مرة شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف اعداد جدات دران بطن خواهد بود و آن شماره مراتب بطن عدد جدات صحیحه است و باقی لامحاله فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته بشماره چهار باقی مانده تضعیف نمودیم سی و دو شد شش ازان بشمار مراتب بطن صحیحه اند و بست و شش فاسده و علمای امامیه را احتیاج امتیاز صحیحات از فاسدات نیست که نزد آنها فساد و صحت جدات مانع ارث نمی شود **سهام بنات** هر یک بنت نصف و هر کثیر دو ثلث میبرند بی تاخیر عصبات اند با پسر بی شک نصف حظ پسر برد هر یک یعنی نبات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت را پسری نیست اگر یک دختر باشد سهم او نصف معین شده دوم همان صورت اگر دختران فوق الواحده باشند حصه انها دو ثلث است سوم عصوبت که با پسر میت عصبه میشود و بقدر نصف سهم پسر نصیبه می برد بالاتفاق بین الفریقین **سهام بنات الابن** چنین است فرض بنت پسر نسبت بنتی ز صلب میت اگر یعنی دختر پسر را شش حال است پس اگر دختر صلبیهٔ میت با او نباشد مثل دختر صلبیه در فرض دو حال است که نصف واحده را و دو ثلث فوق الواحده را و مراد از بنت پسر دختر پسر صلبی بخصوصها نیست بلکه عام از ینکه دختر پسر صلبی باشد یا فروتر ازان چون بنت ابن الابن و بنت ابن ابن الابن وان سفل بعد ازین حالت سوم و چهارم او بیان میکند در بود یک ز صلب یا پسر آنکه علیاست ای نشود او را میبرد جز سدس نیست فرض بنت پسر ور دو باشند ساقطش انتهی یعنی حالت سوم اینست که اگر با این بنت الابن یک دختر صلبیه میت باشد یا بنت الابن دیگر باشد لاکن آنکه در درجه از بنت الابن علیاست مثلاً یکی بنت ابن الابن است و آن دیگر بنت الابن است درینصورت سهم مفروض بنت الابن مذکوره زاید بر سدس نخواهد بود زیرا که بنت صلبیه واحده خواه بنت الابن واحدهٔ علیا هرگاه نصف در سهم خود گرفت

سهام بنات

سهام بنات الابن

برای تکمیل ثلثین یک سدس به بنت الابن سفلی خواهد رسید و حالت چهارم آنکه اگر بنات صلبیه یا بنات الابن علیا
فوق الواحده باشند این بنت الابن ساقط باید شمرد که آنها ثلثین کامل خواهند گرفت و احتیاج تکمیل آن باقی
نخواهد ماند و بحکم القربی تحجب البعدی این بنت الابن محجوب خواهد گردید باید دانست که قول ناظم رحمه الله آنکه
علیاست ای شود و سیر ظاهر الدلالة بر مراد ناظم نیست درین صورت اگر این هر دو شعر را چنین تبدیل کنند اظهر باشد
نظم بیت بنتی ز صلب میت اگر × جز سدس نیست فرض بنت پسر × گر ز صلب است فوق یک دختر × حجب باشد
نصیب بنت پسر × ور دو بنت پسر که یک علیاست × یک سدس فرض دختر سفلی ست × زاید از یک اگر بود
علیا × نیست جز حجب بهرهٔ سفلی × و حالت پنجم نیست که میگوید ه ان غلام معصب ار با وست × بحذای
وییست یا که فروست × عصبه بنت ابن است بدان × نصف سهم معصبش برسان × ای البته این بنت الابن ساقط
نمی شود وقتیکه غلامی یعنی پسری عصبه کننده بنت الابن مذکوره باشد بشرطیکه این بنت الابن از ذوات
الفروض نباشد خواه این پسر در درجه محاذی آن بنت الابن بود یا فروتر ازان باشد درین صورت این بنت
الابن را عصبه باید شمرد و از بقیهٔ ترکه بقاعدهٔ للذکر مثل حظ الانثیین نصف حصهٔ پسر مذکور که معصب شده بنت الابن
باید رسانید و مقصود از غلام پسر صلبی نیست بلکه ابن الابن و ان سفل مراد است و حالت ششم آنکه ه بنت ابن از پسر
شود محروم همچنین گفته اند اهل علوم یعنی از پسر صلبی بنت الابن از ارث محروم میشود و علمای امامیه بنت
الابن را در زمرهٔ اهل فرض نشمرده اند بلکه اولاد اولاد را در صورت فقدان اولاد صلبی قایم مقام اولاد میدانند
و اقرب ایشان را حاجب ابعدی می شمارند و اولاد پسر را حصهٔ پدر میدهند و اولاد دختر را حصهٔ مادر میدهند و اتحاد
سه گرد حصهٔ اولاد پسری پسر باشند یا دختر مضاعف حصهٔ اولاد دختری ست این بود یا بنت و سهم هر یکی
ازین دو قسم در صورت اجتماع ذکور و اناث در قسم للذکر ضعف الانثی بر رؤس تقسیم می نمایند الحال ناظم رحمه الله
را که مناسبت تشبیب دارد بیان میکند ه اگر کسی ماند گر سه بنت پسر × بعض از بعض سفل و پستتر × همچنین سه دگر بماند از
لکن از ابن ابن ای خود شخص × سه دگر دان و همچنین بشمار × لکن از ابن ابن ابن ای یار × یعنی شخصی مرد و سه فریق بنات
ابن گذاشت فریق اول سه دختران از اولاد یک پسر لکن یکی از دیگری در درجه فروتر است که یکی بنت الابن و
دیگری بنت ابن الابن المذکور و سومی بنت ابن ابن الابن المذکور و فریق ثانی سه دختر از اولاد پسر پسر دیگر
و همان طریق ثالثة ثانیه و ثالثها و سافلة الرتبه و پست تر که یکی بنت ابن الابن دوم بنت ابن ابن الابن المسطور
و سوم بنت ابن ابن ابن الابن المسطور و فریق ثالث سه بنات از اولاد ابن ابن الابن آخر بطریق مذکوره در انقاد
درجه که اولی بنت ابن ابن الابن و ثانیه بنت ابن ابن ابن الابن المرقوم و ثالثه بنت ابن ابن ابن ابن الابن المرقوم است ه نصف علیا الصفوف
اولی بگیر و نیست سهم اوسط از ورثه وسطی مسن بوا نیها × از فریق دوم تو شش یکی را × بهر شش سفلیات باقی را ×

هیچ حظی نمی رسد بانها یعنی ازین نه دختران سه کانه از فریق اول علیا که بنت الابن ست و دختری دیگر از
هرسه فریق با وی محاذی و مساوی الرتبه نیست نصف ترکه خواهد گرفت و وسطی را ازین فریق اول با دختری
که موازی و محاذی او ست یعنی علیا از فریق ثانی یک سدس بدهند باقی ماندند شش که سفلی از فریق اول و
وسطی و سفلی از فریق ثانی و هرسه از فریق ثالث باشند حصه بانها از ترکه میت نخواهد رسید بلکه باقی ترکه استحقاق
انعدام مستحقین ذوات الفروض مذکوره رد خواهند کرد ۵ در غلامیست نیز بانها بر عصبه بین همه کند آنرا
که خدا او یست یا بالا حصاحب سهم نیست او اصلا نصف سهم غلام او گیرد ٭ هست ساقط سوای اوبی که
یعنی اگر با این بنات الابن پسری از اولاد ابن نیز در یکی ازین سه فریق باشد ازین همه بنات الابن آن بنت را
عصبه میکند که پسر مذکور در درجه با وی محاذی باشد و نیز آن بنت را عصبه میکند که در درجه ازین پسر علیا و بالا باشد
بشرطیکه علیا از ذوات الفرض نباشد پس علیای ذوات الفرض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود
خواهند ماند و دختری که بوجود این پسر عصبه شده است بقدر نصف حصه پسر مذکور بگیرد و بناتی که سوای عصبه
اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسر مذکور باشند ساقط می شوند و صورت مسئله این است
که بینید

الفریق الاول	الفریق الثانی	الفریق الثالث
علیا بنت الابن نصف	الابن	الابن
وسطی بنت ابن — سدس بینهما	علیا بنت ابن	ابن
سفلی بنت ابن	وسطی بنت ابن	علیا بنت ابن
	سفلی بنت ابن	وسطی بنت ابن
		سفلی بنت ابن

MUSLIM UNIVERS[illegible]

بر تقدیر غلام در نیصورت این مسئله پنج نوع متنوع میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد
پس این پسر و ترکه را بالعصوبت اثلاثا باهم خواهند گرفت و ثمانیه باقیه محروم خواهند ماند دوم اینکه محاذی
وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پسر
ار باغا خواهد رسید و ستة باقیه محجوب خواهند ماند سوم اینکه مساوی الدرجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیای
اول و سدس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیای ثالث و
این غلام اخماسا انقسام خواهد یافت و ثلثة باقیه ساقط خواهند شد چهارم اینکه محاذی سفلی فریق ثانی باشد پس نصف
بعلیای اول و سدس بوسطی و علیای ثانی میرسد و باقی مابین این عصبه وسفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا
و وسطی ثالث اسباعا قسمت پذیرد و سفلی ثالث فی الدرجه ماند پنجم اینکه غلام در برابر سفلی ثالث باشد پس نصف و سدس

بمذکورات رسد و بقیه میانه غلام و نبات سنه اثمانا تقسیم گردد و در تقسیم جمیع صور مذکوره للذکر ضعف الانثی ملحوظ
باید داشت و نزد امامیه درین مسئله در صورت اول همان حکم است که نزد اهل سنت است و در صور باقیه وجود و
عدم غلام مساوی است همه ترکه بعلمای فریق اول به نبات پدرش خواهد رسید و دیگران را نصیبی از ترکه نخواهد بود

سهام اخوات اعیانیه ؁ بهر یک کس ز خواهر اعیان × نصف بخش و کثیر را ثلثان × یعنی اخوات اعیانیه را
پنج حال است اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد دوم اگر فوق الواحده باشد دو ثلث بدهند بالاتفاق
بین الفریقین و لفظ بخش درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و محتمل که بمعنی سهم و حصه باشد حالت سوم ؁
عصبه با اخ چو خود گردد × وه بهر اخت نصف اخ بی کد × یعنی خواهر اعیانیه با برادر یکه مثل خود ست یعنی اعیانی
باشد عصبه خواهد گردید پس ترکه میان اخ و اخت للذکر حظ الانثیین خواهد بود بالاتفاق حالت چهارم ؁ با نبات و نبات
ابن سان × انچه باقی ست حصه ایشان × یعنی دختران صلبی و دختران پسری خواهران اعیانیه را عصبه میکنند
پس او لاحصص نبات صلبیه و نبات الابن از ترکه رسانیده باقی را در حصه خواهران بدهند و بمذهب
امامیه با دختران صلبیه و دختران پسری بلکه اولاد الاولاد اخوات اعیانیه را نصیبی در ترکه نیست حالت پنجم ؁
مانع ارث شان چهار شمر × اب و جد نیز ابن و ابن پسر × یعنی پدر و جد و پسر و ابن الابن خواهران اعیانیه را
از ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جد اختلاف است امام ابوحنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار
حنفیه است و نزد صاحبین و علمای امامیه مانع نیست بلکه در مذهب امامیه جد و جده کونیا عصب خواهران
اعیانیه اند و نیز نزد این فرقه در مانعیت تخصیص با بن الابن نیست بلکه اولاد الاولاد مانع و حاجب اخوات است

سهام اخوات علاتیه نیست از خواهری ز اعیانی × پدری اخت مثل او دانی × نصف یک را
کثیر را ثلثان × ای برادر ز راه فرض رسان × یعنی هرگاه که خواهری اعیانیه نباشد اخت لاب را که خواهر
علاتیه باشد مثل و قایم مقام آن دانند و این خواهران علاتیه را هفت حالت است اول اگر واحده باشد نصف
دوم اگر زاید از یک باشند دو ثلث بفرضیت رسانند بالاتفاق بین الفریقین ؁ اخت عینی اگر یک است
دهی × پدری را سدس تمیم ست بهی × ور فزون از یک زاید اند پس پدری × بشنو از نصیب ارث بری ×
و حالت سوم نیست که اگر با اخوات علاتیه یک اخت اعیانیه باشد علاتیه را سدس خواهند داد برای
تکمیل ثلثین حالت چهارم اینکه اگر با وی اخوات اعیانیه زاید بر یکی باشند اخوات پدری از ارث محروم
می مانند و نزد امامیه خواهر اعیانیه واحده باشد یا زاید مسقط علاتیه است ؁ گر اخ او عصبش باشد × میدهد با نصف
سهم خود بی کد × حالت پنجم اگر برادر علاتی هم با خواهران علاتیه با وجود خواهران اعیانیه یافته شود خواهران علاتیه را عصبه میگرداند
و باقی ترکه میان برادر و خواهران پدری للذکر ضعف الانثی تقسیم پذیرد و نزد امامیه درین صورت هم بنو العلات چیزی

نمیرسید و حالت ششم اینکه ۵ با بنات و بنات ابن رسان * از عصوبة تتمة ایشان * اگر بجای مصرع ثانیه چنین
میگفت بهتر بود ع ما بقی حصه عصوبت شان ۵ و معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پسری با خواهرات
علاتیه یافته شوند خواهران علاتیه را عصبه میگردانند و هرچه از حصص بنات مذکوره باقی ماند بوجه عصوبت
بخواهران رسانند و عند الامامیه اولاد میت از ذکور و اناث هر که بود گو فروتر باشد حاجب آنهاست و حالت
هفتم حالت حرمان آنهاست باین طریق ۵ همه علاتی و بنو الاعیان * از اب و جد و ابن و ابن ابن دان *
ساقط از ارث و هم بنو العلات * از اخ عینی ای گرامی ذات * یعنی جمله برادران و خواهران علاتیه و اعیانیه را
بوجود چهار شخص از درجه ارث ساقط باید دانست یکی جد میت نزد امام ابو حنیفه رحمه الله و هو المختار خلافا لصاحبیه
والامامیه دوم پدر میت سوم پسرش چهارم ابن الابن و نزد امامیه بجای ابن و ابن الابن اولاد و اولاد
الاولاد میت کما مر و برادر نیز برای بنو العلات مسقط پنجم هم هست که آن برادر اعیانی باشد و مذهب امامیه
در اسقاط بنو العلات تخصیص اخ عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموما مسقط بنو العلات اند و برای بنو العلات مسقط
ششم هم هست که بیانش میکند ۵ اخت عینی به بنت و بنت پسر * عصبه گشت ای برادر اگر * بهر علاتیان حرمان
حاجب سادس است بهر شان * یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پسری عصبه شود بنو العلات
را محروم خواهد گذاشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را بالاستیعاب بعصوبت خواهد
گرفت و نزد امامیه چون با وجود بنت یا بنت الابن اخت عینی خود محجوب است بدیگری چه رسد ...
بیان اخت لام ۵ مادری اخت را گذشت بیان * درمیان سهام مادریان * یعنی احوال اخت اخیافی
سابق در ضمن بیان سهام اولاد الام شرح و بسطی که تعلق بحال او دارد بیان کردم آنجا باید دید در بیان
عصبات ۵ عصبه را اگر شرح طلبی * نسبی هست یا هم سببی * همچنین است در نسخ موجوده این منظومه
لکن آوردن لفظ شرح بالتحریک مستغرب است پس مناسب آنست که باندک تغییر چنین خوانند ع عصبه را
شرح میطلبی * یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبیه و یکی عصبه سببیه و تفصیل
عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت ۵ نسبی دان بنفسه بالغیر * هم مع الغیر یا رسن بی ضیر *
ضیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانیه بمعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حشو است معنی شعر نیست که عصبه نسبیه
سه قسم است اول عصبه بنفسه و آن مرد میست که در انتساب او بسوی میت دخل انثی نباشد دوم عصبه بالغیر
و آن زنی است که با عصبه بنفسه عصبه شود سوم عصبه مع الغیر آن زنیست که با زنی دیگر عصبه شود و هرچه از فرض زن
دیگر بماند آن را بگیرد بیان عصبه بنفسه ۵ منحصر دان بنفسه شان * یا در چار قسم بی تکرار * جزء میت پس
اصل او میدان * جزء اب جزء جد بود پس از ان * یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم است

قسم اول جزء میت قسم ثانی اصول میت قسم ثالث جزء اب میت قسم رابع جزء جد میت الحال التفصیل اعنی
اقسام اربعه میکند ۵ یعنی پسر اگرچه باشد پست × اب و جد هم اگرچه برتر هست × اخ لابوین اخ لاب پس ازو
ابن اخ و ان اگرچه پست فرو × همچنین عم و ابن عم میدان × هست گر غیر مادری ایجان × بکند اینها همه علی الترتیب
گر تو داری ز عقل و فهم نصیب × میفرماید که قسم اول که جزء میت باشد پسر میت ست اگرچه فروتر باشد یعنی ابن
الابن و ابن ابن الابن و ان سفل و قسم دوم که اصل میت ست اب و جد باشد هرچند که بالاتر رود مثل اب الجد و جد الجد
و ان علی قسم سوم که جزء اب میت بود برادران عینی و بعد او برادران علاتی اند اگرچه فروتر باشند یعنی ابنا اینها
چنانچه ابن الاخ و ابن ابن الاخ و ان سفل قسم چهارم که بجزء جد معبر شده اعمام و ابنای اعمام همچنین اند یعنی اول
اعمام میت و ابنا آنها گو که فروتر باشند و بعد آنها اعمام اب میت و ابنا ایشان و پس ازان اعمام جد میت
و ابنای اینها و در هر یکی ازین انواع اعمام اعیانی را تقدم ست بر علاتی و قوله هست گر غیر مادری ایجان مقتبس ازینست
که شرط عم آنکه غیر مادری باشد یعنی برادر اخیافی پدر و جد نبود و تقیید عم باین شرط هرچند ضرورت نداشت که
بنو الاخیاف از تعریف عصبه بنفسه خارج اند لکن برای تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخر به ترتیبی که مرقوم
شد در توریث عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین ست و علیه الفتوی و صاحبین و امام شافعی
رحمهم الله بنو الاعیان و العلات را با جد صحیح وارث می شمارند و یکی را حاجب دیگری نمی انگارند و مذهب امامیه
رحمهم همین ست و اختلاف دیگر درین مقام آنست که نزد اهل سنت در اخذ میراث جمله پسران تساوی دارند
کبر و صغر آنها را در ازدیاد و انتقاص میراث دخلی نیست واحدی از ابنا استحقاق اختصاص بچیزی از ترکه آنها
بر حصه خود ندارد و علمای شیعه بحبوه قائل شده اند و آن بفتح حای مهمله و سکون بای موحده در لغت بخشش بی منت
و بی خبر است و در اصطلاح ایشان تخصیص ابن اکبر ست بلباس بدن میت و انگشتر و شمشیر و مصحف خاصه او
اگر میت ترکه سوای این اشیا گذاشته باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفیه نباشد پس این اشیا [illegible]
بوی خواهد رسید و باید دانست که ازین اقسام اربعه عصبات اب و جد از زمرهٔ اهل فرایض اند که گاهی صفت فرضیت
خالصه دارند و زمانی عصوبت خالصه و وقتی عصوبت و فرضیت مجتمعه چنانکه گذشت ۱۰ هست اقرب پس ادنی
و ترجیح × بجهات قرابت ست صحیح × اقرب ذو قرابت ار باشد × میکند ذو قرابتیش رد ۱۱ یعنی درین انواع
اربعه هرکه قریب تر بمیت ست پس همان قریب تر باخذ میراث ست پس عم میت مقدم ست بر عم پدرش
و وی بر عم جدش همچنین بصورت اجتماع اخ علاتی و ابن الاخ اعیانی اخ علاتی بوجه اقربیت وارث و حاجب
ابن الاخ اعیانی میشود و ترجیح درین انواع بجهات قرابت ست هرکه اقرب ذو قرابت واحده باشد اقرب
ذو القرابتین او را رد و محجوب میکند مثلا بتقدیر اجتماع عم اعیانی و عم علاتی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

همچنین در اجتماع ابن الاخ اعیانی و ابن الاخ علاتی اعیانی مقدم ست بر علاتی الحال ناظم رحمه الله برای
توضیح قوت جهات قرابت بیان میکند ۵ پدری را ترجیح چیز مده × هست عینی اگر ممیت به × اگر من میبودم
بجای این شعر چنین میگفتم ۵ پدری اشمار کن لاشی × هست عینی اگر محاذی که × که توضیح اقربیت و قوت قرابت
ازان تبادر بفهم می شد بالجمله حاصل مضمون شعر آنست که با وجود اعیانی برادر باشد یا عم برادر یا عم پدر یعنی
علاتی را که متساوی الرتبه باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندادن با همین اعیانی برای توضیح بهتر ست زیرا که علاتی
قرابت واحده دارد و اعیانی ذو القرابتین ست و مذهب امامیه هم همین ست که ترجیح جهات قرابت وبعد
ست مگر در یک مسئله خاص که اجتماع ابن عم اعیانی با عم علاتی ست پس ابن العم اعیانی حاجب عم علاتی ست

بیان عصبه بالغیر

نزدشان بیان عصبه بالغیر ۵ ان تو بالغیر چار زن کایشان × فرض دارند نصف یا ثلثان × بنت و هم
بنت ابن شمری × اخت عینی و بعد ه پدری × عصبه دان بغیرها هر یک × با اخ و نصف اخ بده بیشک ×
یعنی عصبه بالغیر آن زنیکه با عصبه بنفسه عصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرض ایشان نصف و دو ثلث
است وآن دختر و دختر پسر و خواهر اعیانیه و خواهر علاتیه ست که هر یکی ازانها با برادر خود ها که ابن و ابن الابن و برادر
اعیانی و برادر علاتی باشند عصبه بالغیر میشوند و نصف نصیب اخ در حصهٔ خود می برند بالاتفاق فرق همین
قدر ست که امامیه چنین ارث را ارث بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت ارث بالعصوبة گویند و دیگر فرق اینست
که دختران پسری با ابن الابن که اسفل ازانها باشد نیز عصبه می شوند در مذهب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیب گذشت
و نزد امامیه اقرب مسقط ابعد خواه بود یا نه زن که او را نشد ز فرض نصیب × با اخ خود نگشت ذو تعصیب × عمه و بنت
عم چنین میدان × بنت اخ نیز همین عنوان × ذو تعصیب بمعنی ذات العصوبة هر چند تحکم ست شاید بضرورت
شعری در تخیله ناظم رحمه الله طرقی از جواز بست اگر چنین میگفت بهتر بود ع نرسد برادرش تعصیب × یعنی
برادرش را عصبه کردن او نمی رسد خلاصه اشعار آنست زنی که او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفرض
نباشد با برادر خود عصبه نمیگردد و برادرش هر چند عصبه باشد لاکن چنین خواهر را عصبه نتواند کرد وآن زنان عمه و بنت
عم و بنت اخ اند که در زمرهٔ ذوی الارحام انسلاک دارند و با وجود برادران خود که عم و ابن العم و ابن الاخ
باشند حظی از میراث ندارند و نزد علمای امامیه اینها نیز از ارباب قرابت یعنی از قبیل عصبات مصطلح

بیان عصبه مع الغیر

اهل سنت اند که با برادران خود ها نصف حصه برادران میگیرند بقاعده للذکر مثل حظ الانثیین بیان عصبه مع الغیر
دان مع الغیر هر زنی کو شد × عصبه با زن دگر لابد × خواهر غیر مادری را گیر × یا به بابنت و بنت ابن نظیر ×
یعنی عصبه مع الغیر نسبت که با زن دیگر عصبه شود و هر چه از فرض آن زن باقی ماند بگیرد نظیر آن خواهر غیر
مادری ست یعنی اخت اعیانیه یا علاتیه که با بنت صلبی میت یا بنت الابن عصبه میشود و باقی ترکه فرا میگیرد

ونزد امامیه اخت اعیانیه وعلاتیه را بنت وا ولاد ابن حاجب ست کما مرالحال فرق در عصبه مع الغیر و عصبه
بالغیر بیان میکند ۞ آنکه بالغیر گشت غیر دان × عصبه هست منفرد ایجان × در مع الغیر غیر را ای یار × عصبه منفرد
مدان زنهار × یعنی تفرقه درین هردو عصبات آنست که آنکه عصبه بالغیرست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش
بحالت تنهائی نیز عصبه هست وآنکه عصبه مع الغیرست غیر یکه او را عصبه ساخته خودش بحالت انفراد عصبه نیست
بلکه این مع الغیر را ببیعت آن غیر عصوبت حاصل شده بیان عصبه سببی ۞ یا تم چون فراغ از نسبی × باتو اکنون
بیان کنم سببی × هر که گر کسی کند آزاد × اوست مولاش ای خجسته نهاد × نیست از اهل فرض و ذو تعصیب ×
از نسب وارثش بعید و قریب × اوست مولی العتاقه و اثبات × شد همین کوست آخر عصبات × مینفر باید که چون
از بیان عصبات نسبیه فراغت یافتم اکنون بیان عصبات سببیه میکنم بدانکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود پس اگر از اهل فرض وعصبات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
نیست بشریعت ثابت شده که همین مولی العتاقه آخر عصبات عتیق ست وارث که معتق باشد تعصیب درینجا بمعنی
ذو العصوبة ست وشعر آخر خالی از خدشات نیست اگر چنین گویند ۞ وارث او بود همان مولی × که ثبوت عصوبت
او را × ظاهر الدلالة بر مدعا واز خدشات پاک وصاف باشد ۞ لکن این خواهد بود تقدیم × یار بر ذوی رحم نیز فهیم ×
بعد ازین اند از همه اولی × عصبات ذکور این مولی × یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم ست که
با وجود او بذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبات ذکور وی در
میراث اولی از همه ذوی الارحام هستند وبعصبات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که مختار اهل سنت تقدیم
مولی العتاقه بر رد و ذوی الارحام ست وابن مسعود در ضمن موخر از ذوی الارحام دانسته ودر عتق هم شرطی
نکرده اند که لوجه الله باشد یا للشیطان وبشرط ولا آزاد کرده باشند یا بنفی آن وبمال یا بلا مال وبطریق کتابت
باشد یا بدون آن وغیر ذلک وامام مالک اعتاق شیطانی واعتاق مشروط بنفی ولا را نافی ولا شمرده و نزد
امامیه مولی العتاقه از ذوی الارحام موخرست که آنها داخل ورثه نسبی اند ودر عتق شرط ست که به تبرع باشد
نه عتق واجب بوجه نذر و یمین وکفاره وغیر آن وعتق قهری هم نباشد مثل انعتاق بوجه زمین گیری و کوری
وشرای قریب وغیره وانها را سائبه گویند یعنی غلامیکه باعتاقش ولا نرسد ونیز عتق مشروط بعدم الولا نباشد و
مولی از ضمان جریره عتیق یعنی از غرامت جنایات او برات نکرده باشد پس بدین شرط مذکوره مولی العتاقه وارث عتیق
خود میشود اگر عتیق وارث نسبی نداشته باشد ودر صورت انعدام معتق ولا باولاد ذکور او منتقل میشود و بحالت
فقدان اینها بعصبات نسبیه ذکور منعم میرسد و در زمان انعدام معتقه ولا بعصبات ذکور آن زن خواهد رسید بالاتفاق
بین الفریقین ۞ محرم ذو رحم شود آزاد × خود بخود گر بملک کس افتاد × بعصوبت نگر ولای او × بهر آنکس رسد بوجه نکوه ×

[illegible] خلاف محاوره چهارم [illegible] عصبات [illegible] غلط ست اگرچه [illegible] ممکن ست که بروزن [illegible] [illegible] گویند و انسلاف [illegible]

الحال ناظم رحمه الله بیان میکند که عتق اضطراری هم موجب ولاست پس میگوید که اگر ذی رحم محرم کسی در ملک
وی در آید خود بخود بلا اعتاقش آزاد میشود و به آنکس عصوبت ولای او میرسد و مولی العتاقه میگردد و ذو رحم
عبارت از صاحب قرابتی که بسبب رحم و ولادت متحقق شده باشد و ذو رحم محرم آن ذوی القربی است که
بصورت ذکورت احدهما والانوثت اخری شرعا نکاح بینهما جایز نباشد و بقید ذی رحم محارم رضاعی خارج
شدند که اگر مالک آنها شود معتق نخواهند شد و مختار امامیه اتفاق محارم رضاعیه است باید دانست که
اقربا سه قسم اند یکی قریبه و آن اصول اند هرچند بالا روند و فروع هرچند فروتر باشند هر کسی که مالک یکی ازین
اقسام شود خواه ارادهٔ آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که اخوة و اخوات
و اولاد آنها و اعمام و عمات و اخوال و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند
خلافاً للشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرای رجال اقربای متوسط را همین حکم است و در شرای
نسوان این حکم نیست که بشرای آنها سوای عمودین دیگری بلا قصد آزاد نمی‌شود و عمودین
مراد از اصول و فروع است سوم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوال و خالات باشند
اینها به مجرد ملک بلا قصد آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس
در مصرعهٔ ثانیه بیت اول ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد که از اقربای مملوک باشد یا از
غیر اقربای او و مقصود آنست که محرم ذی رحم اگر بملک کسی که محرم اوست
افتد خود بخود بلا قصد عتق آزاد می‌شود پس بجای مصرع ثانی چنین بایستی
گفت مصرع گر بملک قریب خود افتد و هو لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود است
تصحیح بهان خود بیست ٥ گر زن آزاد و عبد ای دلبند × متولد سه بنت حره شدند × پس به پنجاه نان سه ای دلبر ×
بنمودند دو شراء پدر × اتفاق اینچنین مگر افتاد × که یکی بیست و دیگری سی داد × پس ز مال پدر بسه دختر
دو ثلث فرض شان ده ای دلبر × آن دو دختر که بوده‌ای دانا × پدرشان خریدهٔ آنها × ثلث باقیش را ده ولا ×
بعد تخمیس ده مر آنها را × بدهی سه خمس بصاحب سی × صاحب بیست را اگر دو دهی × صحت مسئله شود ظاهر ×
از چهل و پنج گر توئی ماهر × این مثالیست از مسئلهٔ مولی العتاقه تفصیلش اینست که اگر زنی حره را عبدی
در نکاح خود آورد و سه دختر از ان متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد در حریت و عبدیت
متبع مادر می‌باشند پس ازین هر سه دختران دو دختر که کبری و صغری باشد بعوض پنجاه دینار پدر خود را که
عبد است از مالکش خرید کردند لکن هر دو قیمت مساوی ندادند بلکه صغری بیست دینار و کبری سی دینار در وجه
قیمت داد پس بعد وفات پدر از ترکه‌اش دو ثلث از روی فریضه بهر سه دختران باید داد باقی ماند یک ثلث

آنرا بآن دو دختران که پدر خود را غریب اند انداز روی ولا باید داد بعد التخمیس یعنی آن ثلث باقی را پنج حصه باید کرد سه خمس بصاحب
دینار یعنی بنت کبری بدهند و صاحب بست دینار یعنی صغری را دو خمس باید داد و چون اصل مسئله از سه است
و دو ثلث بر رؤس بنات ثلثه مستقیم نمی شود و نیز یک ثلث باقی بر سهام ولا که پنج اند استقامت ندارد و میان
هر دو تباین است پس این پنج را نگاه داشتیم و در عدد رؤس بنات که سه است ضرب کردیم پانزده حاصل شد این
پانزده را در سه که عدد اصل مسئله است ضرب نمودیم چهل و پنج حاصل شد پس مسئله این بنات ثلثه از چهل و
پنج تصحیح می یابد که تقسیم از آن مستقیم می شود به بنات ثلثه در فریضه دو ثلث که سی باشند خواهد رسید از آن هر یک
دختر ده ده خواهد گرفت و از پانزده باقی نه بکبری و شش بصغری در وجه ولا خواهد رسید و نزد علمای امامیه
درین مسئله ولا مشتریات نمیرسد که انعتاق بشرای محارم مورث ولا نیست بلکه ثلثین بالفریضه و یک ثلث برد
به هر سه دختران منقسم خواهد شد و مسئله از سه درست شده یک یک به هر یک خواهد رسید بدانکه لفظ چهل و پنج در مصرع
الخیق تیج است پس تبدیلش به چهل و پنج واجب است بیان حجب ﴿ قسمی از حجب حجب نقصان است ×
قسم ثانیش حجب حرمانست × حجب نقصانست سهم کم گشتن × بوجود کسی حبیب من × حجب بفتح حای مهمله و
سکون جیم در لغت باز داشتن است و در اصطلاح این علم باز داشتن وارثی است بوجود وارثی دیگر از سهم خودش
کلاً او بعضاً و آن دو قسم است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان عبارت از کم گردیدن سهم
است بوجود شخصی دیگر از ورثه اهل آن پنج کس زن و شوهر × پدری اخت و ام و بنت پسر × حجب نقصان این همه
روشن × در بیان سهام کردم من × یعنی اهل حجب نقصان ای کسانیکه بوجود دیگری در حصه شان نقصان
حادث میشود پنج نفر اند زوجه و زوج و خواهر علاتی و مادر و بنت الابن که زوجه از ربع بثمن و زوج از نصف
بربع باوجود اولاد یا اولاد پسر بحجب نقصان محجوب میشود و اخت علاتیه بوجود واحده عینیه از نصف بسدس
محجوب میشود و مادر از ثلث بسدس بوجود اولاد و وجود فوق الواحد از برادران و خواهران تنزل میکند و بنت
الابن باوجود واحده صلبیه از نصف بسدس منحط میشود و نزد امامیه زوج و زوجه و مادر محجوب بحجب نقصان
اند و خواهر علاتی و بنت الابن محجوب بحجب حرمان اند و شرح حجب نقصان این پنج نفر در بیان سهام شان
بر نهج تمام مبین شده و اختلافی که در آن بین الفریقین واقع است مشرح گردید ﴿ حجب حرمان چه
باشد ای پرفن × از همه ارث بی نصیب شدن × پس توصیدان بشنوش دو فریق × هر یکی زان دو میکنم
تحقیق × بهر یک نیست حجب حرمان گه × یافت گاهی بسوی دیگر ره × از فریقی که اول است شمر × ابن و اب
زوج و ام و زن و دختر × غیر از این شش بدان فریق دوم × کوست محجوب حجب حرمان هم × حالا بیان قسم
ثانی از حجب یعنی حجب حرمان میکند و میگوید که حجب حرمان محروم شدن کسی است از همه میراث و بملاحظه نسبت حجب

حرمان وارثان دو فریق اند تحقیق هریکی بیان میکنیم یکی ازان فریق آنست که گاهی بحجب حرمان محجوب نمی شوند
و فریق دیگر آنست که حجب حرمان گاهی بوی راه می یابد و فریق اول که حجب حرمان گرد ایشان نمیرسد شش نفر اند
پسر و پدر و شوهر از رجال و مادر و زوجه و دختر از نساء و انچه سوای این شش نفر اند از فریق دوم اند که گاهی
وارث میشوند و در بعض احیان محجوب بحجب حرمان میشوند ادراک حجب حرمان کسان فریق دوم بود ایشان
باتو گویم دو اصل پس محکم تا نباشد نزد تو مبهم یعنی برای دریافت کیفیت و زمان حجب حرمان که در فریق دوم واقع
میشود دو اصل و قاعده مستحکم بیان میکنیم که این قسم مبهم نماند اصل اول آنکه غیر نسل ام ارشود منسوب بکسی که
میت ای محجوب تا بود واسطه ندارد کاره هیچ ذی واسطه ارث ای باید مادر یعنی برای توسط و توسل
ست یعنی سوای اولاد مادر اگر شخصی دیگر بسوی میت بواسطه کسی منسوب شود با وجود ذی الواسطه ارث نمی یابد
ندارد و واسطه حاجب ذی الواسطه میشود و وجه استثناء اولاد ام آنست که اینها باآنکه بواسطه مادر منسوب بمیت میشوند
لکن مادر حاجب اینها نیست و شرح این اصل بعد ازین در شرح اشعار مابعد گذارش خواهد یافت اصل
ثانی همین که ای محجوب هر بعید از قریب شد محجوب ضابطه دان همان که در عصبات بیش ازین بر تو کرده ام
اثبات عصبات را بسکون صاد نباید خواند بلکه بفتح صاد بر وزن فعلات بفتح عین ست بخلاف اثبات که بر وزن
فعلان بسکون عین و چنین اختلاف درین بحر جایز ست بالجمله اصل ثانی اینست که بعید یک صنف از قریب همان
صنف محجوب میشود و همان ضابطه که در عصبات بشرح و بسط بیان شده پس همان ضابطه در ورثه دیگر هم مرعی
باید داشت لاکن در عصبات اتحاد سبب ضروری نیست و درینجا اتحاد سبب ضروری ست چنانچه جدات
با مادر که سبب ارث انجا اصلیت ست و بنات الابن با بنات صلبیه که موجب ارث فرعیت ست و ازین
دو اصل اکتفا بیک اصل نتوان نمود که بنابر اصل اول ولد الابن المتفق مع الابن الحی وارث تواند شد که
واسطه یعنی پدرش باقی نیست حالانکه بقاعدهٔ الاقرب یحجب الابعد وارث نمی شود و بنابر اصل ثانی ام الام
باب وارث نتواند شد که اب قریب ست و ام الام بعید باآنکه وارث میشود بسبب انعدام واسطه که ام است
و در مذهب امامیه هم برای دریافت حجب حرمان دو اصل توان یافت یکی ترتیب طبقات که ورثه را سه طبقه
کرده اند لابد طبقهٔ متقدمه حاجب طبقهٔ متاخره ست پس طبقهٔ اولی ابوین و اولاد حاجب طبقهٔ ثانیه اخوة و اخوات
و اجداد و جدات ست و اینها حاجب طبقهٔ ثالثه اعمام و عمات و اخوال و خالات و اینها حاجب ارباب ولا
و همچنین در مراتب ولا مولی العتاقه حاجب مولی الموالات و وی مانع ولاء الامامة ست دوم همین اصل
مذکور درین کتاب که اقرب حاجب الابعد ست در هر صنف پس ولد حاجب ولد الولد ست و اخوة حاجب
بنی الاخوة اند و همچنین اند درین باب هست قاعده باتو گویم بطور فائده هست مدلل ز یکره گر مستحق

ای ولیه وارث مدلی ست منعدم بیشک × کو لنند و جهارت هردو یک × مدلی اسم مفعول است از ادلاء بمعنی
انتساب و توسل پس مدلی به شخصی است که بوسطه او انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود بسوی
کسی مثلا جد نسبت بمیت مدلی ست واب که واسطه این او است مدلی به باشد و همچنین ابن الابن مدلی وابن که واسطه
انتساب او بمیت شده مدلی به ست ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور ست اندرین باب یعنی در باب اولاد منتسب
قاعده ئیست که بطریقه فائده آنرا بیان میکنیم که اگر مدلی به مستحق جمیع ترکه میت شود بجهته واحده مثل عصوبت ارث مدلی
معدوم خواهد شد واین مدلی به حاجب مدلی خواهد گردید اگرچه وجه ارث هردو یکی نباشد مثل پدر که با اخوه مدلی
به ست و بجهته واحده که عصوبت ست تمام ترکه را فرا گرفته مدلی را که اخوة اند از ارث محروم کرده با آنکه جهته ارث پدر دیگر ست
وجهت ارث اخوه دیگر و همچنین بصورت اتحاد سبب ارث چنانچه اب وجد وابن وابن الابن که مدلی به اعنی اب وابن حاجب
مدلی ای جد وابن الابن ست ورنه نشد مستحق کل پس اگر × شد بیک وجه ارث یکدیگر × نسبت مدلی زوارثان نهاز
ورنه او را از اهل ارث شماره ای واگر مدلی به مستحق جمیع ترکه نباشد پس اگر سبب ارث یکدیگر از مدلی به و مدلی متحد
باشد مدلی از وارثان نخواهد بود مثلا ام با ام الام که درینصورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترکه بجهته واحده که فرضیت
باشد نیست لکن حاجب مدلی یعنی ام الام ست که مدلی را استحقاق بهمان سبب اموست بود که مدلی به فرا گرفته
است ورنه ای اگر سبب ارث هر یکی از مدلی و مدلی به متحد نباشد درینصورت مدلی را از اهل ارث باید شمرد چنانکه مادر
واخ واخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب مدلی یعنی اخ واخت نیست زیرا که سبب ارث مادر اموست
وسبب ارث اخ واخت اخوت ست **بیان فرق در محروم ومحجوب بحجب حرمان** ع آنکه از ارث خود
شود محروم × نزد ما بی شک ست کالمعدوم × نیست حاجب بهره و حجب اصلا × دیگری را کهی بمذهب ما × همچو کافر
رقیق و هم قاتل × حاجب غیر نیست ای عاقل × ز ابن مسعود میکنند اظهار × کو ست حاجب بحجب نقصان یار ×
ای کسی که بسببی از اسباب مثل کفر وغیره از ارث خود محروم شود نزد ما حنفیه بی شک مثل معدوم ست که
گاهی هیچ یکی از حجب نقصان و حرمان حاجب دیگری در مذهب ما نمی شود چنانچه کافر و رقیق و قاتل صورتیکه خود
محروم از میراث ست لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول عم یا اخ لاب
گذاشته ست ابن پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترکه بعم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند که محروم حاجب
دیگری بحجب نقصان ست نه بحجب حرمان و درین شعر اسقاط الف اظهار که همزه قطعی ست محل تامل ست مثلا ام کافر
ربع و پدر شوهر را نزد او لیک نصف نزد ما درین مثال محرومی ست که کفر پسر باعث حرمان گردیده میگوید که مادر کسیکه
که کافر باشد نزد ابن مسعود ربع شوهر را رسید چرا که ابن هر چند بوجه کفر محروم از میراث است لکن حاجب زوج
ست از نصف بربع ونزد ما فرقه حنفیه و کذا عند الامامیه نصف بشوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی بزوج نخواهد

بیان فرق در محروم و محجوب بحجب حرمان

رسانید و این مثال ماخوذ از روایتی است که زنی مسلمه پسری کافر و زوج و ابوین مسلم گذاشته در گذشت حضرت علی
و زید ابن ثابت رضی الله عنهما حکم نصف ترکه برای زوج کردند همچنین این مثالهای دیگر یک برای ذکی ست
پس خوشتر یعنی مثالهای دیگر را که رقیق و قاتل باشند بهمین قیاس کنند یک مثال که ذکر کردیم برای ذکی کافیست
و توضیح امثله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختری کافره و زوجه و ابوین گذاشت حصه زوجه با وجود بنت ربع است
نزد حنفیه و امامیه و ثمن نزد ابن مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت الابن مسلمه گذاشت
و بنت کافره حاجب بعیده مسلمه نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذهب ابن مسعود باید که بنت الابن از نصف
بسدس محجوب شود و آنکه محجوب بحجب حرمان ست حاجبش غیر او نمایان ست حاجب ست او بهر دو حجب
و نزاع نیست در وی که هست بالاجماع هرگاه که حال محروم ذهن نشین گردید پس حال محجوب بشنو تا امتیاز
میان هر دو حاصل شود هر کسی از ورثه که غیری حاجب او نمایان گردید آنرا محجوب بحجب حرمان ساخته
است این محجوب دیگر را بهر دو حجب حرمان و نقصان حاجب ست بالاجماع نزاعی و خلافی از ابن مسعود
درین خصوص مروی نشد و همین مختار امامیه هست الحال دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محجوب
حرمان حاجب بحجب نقصان باشد مثاله اخت و اخ مطلقاً بلا تقیید بعینیه دو نیمها اگر بهم گردیده اب و ام
پس ز اب اگرچه شدند هر دو محجوب لکن ای دلبند حجب نقصان بام رسد ز ینها که بجای ثلث سدس
یعنی خواهر و برادر هست مطلقاً که دران قید عینی و علاتی و اخیافی ملحوظ نیست اگر دو نفر باشند یا زاید و با اینها
اگر مادر و پدر بهم گردیدند و اجتماع اینها با ابوین صورت بست پس از پدر هر چند آن اخوة و اخوات محجوب شده
اند لکن مادر را از اینها حجب نقصان عاید می شود که بجای ثلث او را سدس میرسد و نزد امامیه اگر دو برادر یا چهار
خواهر یا یک برادر و دو خواهر باشند و اعیانیه یا علاتیه بوند حاجب ام بحجب نقصان خواهند شد و نه نقصانی بحال او نخواهد
رسید دوم مثال آنکه محجوب بحجب حرمان حاجب بحجب حرمان باشد مثاله ام ام اگر با او هست ام اب و پدر
گرچه محجوبه ام اب ز پدر شد ولی گشت از وراثت مدر ما در ام ام که شد او را حجب حرمان ز ام اب پیدا یعنی اگر
با ام ام الام ام الاب و پدر هر دو باشند هر چند درین صورت ام الاب با وجود اب محجوبة الارث بحجب حرمان شد
لکن از ان ام الاب محجوبه ام ام الام از ارث خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکوره را از ام الاب حجب حرمان پیدا
شده لکن اینجا تعلیل الشی بنفسه لازم می آید الحال فرق معنوی میان محروم و محجوب بیان میکنند و میگویند معنی
اصطلاحی محروم با تو گویم که تا کنی معلوم نیست محجوب بحجب حرمان او هست فرق میان آن هر دو
ارث را گفته ام موانع چار شد از نهایکی با او تا چار نیست محجوب هست او ممنوع گشت از عالمان حنفین
ممنوع نیست وارث بهیچ ره محروم هست در ذات خویش کالمعدوم یعنی معنی اصطلاحی محروم با

الغرض تا معلوم کنی که محروم عبارت از محجوب بحجب حرمان نیست بل میان هر دو فرقی ست و آن اینست که آنچه موانع چهارگانه ارث بیان کرده ام که رق و قتل و اختلاف دین و اختلاف دیار باشد هر که او بیکی ازین موانع ارث متلبس باشد پس او محجوب نیست بلکه ممنوع و محروم ست همچنین از علما مسموع شده و محروم هیچ راه وارث نیست بلکه فی نفسه مثل معدوم ست که وجودش حکم عدم دارد یعنی گشت اندر و پیدا مطلقاً شد ز اهل ارث جدا یعنی یک معنی در محروم پیدا شد که بحدوث آن معنی از اهل ارث مطلقاً جدا گردید که نه بوجهی خودش وارث تواند شد و نه بنوعی از انواع حجب حاجب وارثی تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع ست اگر بجای معنی مانعی میفرمود قصر مسافت بعید متصور نبوده بخلاف کسی که او محجوب بوجود کسی شد ای محجوب مطلقاً غیر اهل ارث مدان بل بوجهی ست وارث او ایجاب وارثش دان بحق حجب دگر غیر وارث بحق خویش شمر یعنی محروم بخلاف آنکس ست که او بوجود کسی محجوب شد پس محجوب را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او بوجهی وارث ست آن وجه چیست که در حق محجوب دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر را از ارث محجوب میگرداند و نظر بذات خودش غیر وارث باید شمرد

بیان مخارج فروض ستّه شش بیان گشت حصه در قران نصف دان هم ربع ثمن پس از ان نوع اول و نوع دگر ثلثان و ثلث سدس شمر وان سمی مخرج آحاد اما مخرج نصف دو شمار دانا مقصود بیان اصولی چند ست از علم حساب که در تقسیم ترکه احتیاج بدان عظیم ست پس میگوید که در قرآن لطیف شش فرض بیان کرده سه ازان یک نوع که نصف و ربع و ثمن ست و سه ازان نوع دیگر که ثلثان و ثلث و سدس ست و درین فروض لطفی عجب ست که هر نوعی ازین هر دو به تضعیف از مرتبه ادنی بمرتبه اعلی ترقی میکند و بتنصیف از مرتبه اعلی بادنی تنزل مینماید ثمن را چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تضعیف نمایند نصف شود همچنین نصف به تنصیف ربع شود و آن ثمن و برهمین قیاس مضاعف سدس ثلث ست و مضاعف آن ثلثین و نصف ثلثین ثلث و تنصیفش سدس بالجمله هرگاه یک یک و تنها تنها ازین فروض ستّه در مسائل یافته شود سمی یعنی همنام آنرا مخرج هر یک باید دانست مگر نصف که همنامی ندارد مخرجش دو ست بدانکه مخرج کسر عبارت از اقل عددی ست که این کسر ازان عدد واحد صحیح برآید و سمی اینجا عبارت از عددی ست که اسمش از ماخذ کسر گرفته اند مثل ربع و اربع و ثمن و ثمانیه و ثلث و ثلاثه و سدس و ستّه و ز یک نوع شد دو سه یکجا مخرج جزء کل بس ست ترا یعنی مخارج فرادی فرادی بیان کردم و اگر از یک نوع دو یا سه کسر مجتمع شوند مخرج کسری که آن کسر جزوی ست از کسر دیگر گرفتن کافیست مخرج کل آن جزو را نباید گرفت پس بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی اکتفا بمخرج اقل الکسور باید کرد چنانچه بتقدیر اجتماع نصف و ثمن بر مخرج ثمن اکتفا نمایند و در صورت ترکیب ثلثین با سدس بر مخرج سدس اختصار کنند مخرج نصف شش نه غیر ازان با کل و بعض نوع ثانی دان شد ربع گر بنوع

بیان مخارج فروض

ثانی ضم شود مخرج بیست و چهار می‌شود زیرا که مخرج ثمن هشت ست و هشت را اگر در سه ضرب کنیم بیست و چهار می‌شود … مخرج بعض دوازده است چه مخرج شش دوازده و هشت ست * این بیان
مخارج صور اختلاط نوع اول با نوع ثانی ست اگر نصف از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی مختلط شود
مخرج این کسور مختلطه شش باشد نه غیر آن و اگر ربع از نوع اول بکل یا بعض نوع ثانی ضم شود دوازده بی
کم و کاست مخرج آن خواهد بود و اگر ثمن از نوع اول با کل یا بعض نوع ثانی اختلاط یافت مخرجش
بیست و چهار خواهد بود و الحال دینجا برای توضیح اختلاطات نوع ثانی با نوع اول امثله آنها جدولی می‌نویسیم

[illegible]	نصف		ربع		ثمن	
	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله	مخرج	مسئله
باثلثان و ثلث و سدس	۶	زوج وام و دو خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و نزد امامیه ممتنع که عول جایز نیست و اینجا ام حاجب اخوات هست	۱۲	زوجه وام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و نزد امامیه ممتنع ست کامر	۲۴	ممنوع باتفاق فریقین بخلاف ابن مسعود بصورت ابن کافر و زوجه وام و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه
باثلثان و ثلث	۶	زوج و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه خلافاً للامامیه که ضرر با اخوات عینیه عاید نمایند	۱۲	زوجه و اخوات عینیه و اخوات اخیافیه ممتنع عند الامامیه و نقصان عاید بها اخوات نمایند	۲۴	ممنوع بالاتفاق مگر نزد ابن مسعود در ابن کافر و زوجه و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین
باثلثان و سدس	۶	زوج وام و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات است	۱۲	زوجه وام و دو خواهر عینیه و نزد امامیه ممتنع که ام حاجب اخوات ست	۲۴	زوجه وام و بنتین بالاتفاق
باثلث و سدس	۶	زوج و اخوات اخیافیه و جده صحیحه بخلاف امامیه که جده را از اهل فرض نداانند	۱۲	زوجه و جده و اختین لام خلافاً للامامیه	۲۴	ممنوع بالاتفاق بخلاف ابن مسعود در ابن کافر و اخوات اخیافیه و زوجه وام
باثلثان	۶	زوج و اخوات عینیه و نزد امامیه ممتنع و نقصان راجع به سهم اخوات	۱۲	زوجه و اخوات اعیانیه بالاتفاق	۲۴	زوجه و بنات صلبیه بالاتفاق
باثلث	۶	زوج و اخوات اخیافیه بالاتفاق	۱۲	زوجه وام بالاتفاق	۲۴	ممنوع بالاتفاق الا نزد ابن مسعود در زوجه و ابن کافر و اخوات اخیافیه
باسدس	۶	مادر و یک دختر بالاتفاق	۱۲	زوجه و اخ لام بالاتفاق	۲۴	زوجه مادر و پدر و ابن بالاتفاق

و جدولی دیگر که مشتمل استخراج مخارج کسور یک از نوع اول مع ثانی علی سبیل الانفراد والاختلاط باشد بدون لحاظ صحت و امتناع آن است

[illegible]	نصف	ربع	ثمن	ثلثان	ثلث	سدس
نصف	۲ صحیح مثل یک اخت عینیه و شوهر					
ربع	۴ صحیح مثل زوجه و یک اخت عینیه	۴ غیر صحیح				
ثمن	۸ صحیح مثل زوجه و یک بنت	۸ غیر صحیح	۸ غیر صحیح			
ثلثان	۶ صحیح مثل زوج و اختین عینیین [illegible]	۱۲ صحیح کزوج و بنتین	۲۴ صحیح مانند زوجه و بنتین	۳ غیر صحیح		
ثلث	۶ صحیح مثل زوج و ام	۱۲ صحیح کزوجه و ام	۲۴ غیر صحیح باتفاق [illegible] ابن مسعود در صورت زوجه و اختین لام و ابن کافر	۳ صحیح چون اختین عینیتین و اختین لام	۳ صحیح بمذهب امامیه [illegible] لام بخلاف امامیه	
سدس	۶ صحیح مثل ام و یک بنت	۱۲ صحیح کزوجه و اخ لام	۲۴ صحیح مانند زوجه و ام و ابن	۶ صحیح چون ام و بنتین	۶ صحیح بمذهب ام و اخ لام خلافا للامامیه	۶ صحیح بسان ابوین و ابن

بیان عول که نکند مخرج ازوفا بسهام سهام سازاز عول این حساب تمام یعنی اگر مخرج مفروض عددی تا وفا کند بفروض عول در لغت بمعنی جور و میلان از حق و نقصان و زیادت و غلبه است و در اصطلاح این علم زیادت جزوی از اجزای مخرج است که کافی بفروض مجتمعه نباشد بر مخرج مذکور یعنی چون مخرجی از وفا بفروض مجتمعه تنگی کند بر مخرج مذکور عددی زیادت کنند که بفروض مذکوره وفا نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان رسدی در فروض جمیع ورثه بنسبت واحده باشد و علمای امامیه بعول قائل نیستند و آنرا ناجائز میدانند بصورت ازدیاد فروض مجتمعه و انتقاص مخرج نقص بر مادرای پدر و زوجین عاید می نمایند و بنات و اخوات

راموز د ضرر رسید ارند و این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنہ پس در مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و در مسئله ابوین و زوج و
اخوات اعیانیه نقصان راجع بخواهران خواهد شد و نزد اهل سنت در اولی از شش بهفت عول کنند سه که نصف شش
ست بشوهر و چهار که ثلثین شش ست باختین دهند و در ثانیه از شش بنه عول واقع شود و که سدسین ست با بوین
و سه که نصف ست بزوج و چهار که ثلثان ست باخوات رسد هرگاه این مطالب جاگزین قلب گردید پس بدانکه
ناظم علیه الرحمه میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهام کفایت نکند بلکه سهام فریضه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این
حساب را تمام باید ساخت و مراد از عول آنست که بیفزائی بر مخرج مفروض که ناقص از فروض مجتمعه ست عددی
را تا که ازین افزایش مخرج بفروض مجتمعه وفا کند ۵ می شود مخرجی که شد حاصل ×ز اختلاط دو نوع که عائل ×
یعنی مخرجی که از اختلاط هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و این شعر ظاهر الدلالة بر آنست که
عول در همان مخرج واقع میشود که از اختلاط هر دو نوع حاصل شده و در مخارج فروض فرادی یا باختلاط از
نوع واحد عول واقع نمیشود لکن این سخن درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سه
اخوات عینیه و دو اخت اخیافیه و یک جده که مسئله از شش ست باختلاط ثلثین فی ثلث و سدس و عول بهفت
پس تبدیل این یک تعبین دو شعر ضرور نیست ۵ فرضهای مقدر قرآن × هفت اعداد دان مخارج آن × چار
عائل نمیشود زنهار × سه ازان گاه عائل ست ای یار × غرض آنست که فروض مذکوره کتاب الله را جمله هفت
مخارج ست سه ازان مخصوص نوع اول ست که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیه بنوع ثانی دارد که سه بود و
یکی مشترک ست در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین ست که دوازده و بست و چهار
بود چهار ازین مخارج هفتگانه که دو و سه و چهار و هشت ست اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فروض
متعلقه خود نمی تواند بود ما بقی سه که شش و دوازده و بست و چهار باشد گاهی محتاج بعول می شود که این مخارج در
بعض اوقات بفروض متعلقه خود ها وفا نمیکنند چنانچه از مابعد ظاهر شود و تفصیل عول هر یکی ازین مخارج ثلثه باید شنید ۵
عول شش نزد جمله اهل خرد × تا بده جفت و طاق هر د و برد × یعنی شش عول میکنند تا ده هم بطریق طاق و هم بطریق جفت
طاق در دو حالت یکی بازده با و سدسش بر ذات خود بش تا هفت شود و این بصورت اجتماع زوج و اختین عینیتین و
همچنین زوج و اخت اعیانیه و اخت اخیافیه و دوم بازده باد نصفش بر دا انش تا نه شود و چون زوج و دو خواهر عینیه
و دو خواهر اخیافیه و مثل زوج و اخت عینیه و اختین لام و ام و جفت هم بدو صورت یکی بزیادت یک ثلث تا هشت
برسد مثل زوج و دو خواهر عینیه و مادر و مثل زوج و یک خواهر عینیه و دو خواهر اخیافیه و دیگری بزیادت دو ثلث
تا ده گردد مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اخیافیه و مادر و این مسئله مسمی بمسئله شریحیه که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده بود
۵ طاق باشد دوازده را عول × تا بهفده بحفظ ار این قول × چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید گوش

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن وتر و طاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بزیادت نصف سدس عائل بسیزده می شود بصورت اجتماع زوجه و دو خواهر اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و زمانی بازدیاد ربع خود به پانزده عول کند بحالت اجتماع زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه یا بتقدیر اجتماع زوجه و دو خواهر عینیه و یک خواهر اخیافیه و مادر و احیاناً تا بزیادت یک ربع و یک سدس بهفده عائل شود وقتیکه زوجه و دو اخت اعیانیه و دو اخت اخیافیه و ام مجتمع شود نسبت شرح عول دوازده الحال اندکی سامعه را وقت سماع بیان عول بست چار باید نمود ۵ بیست و چار عول وارد یک × بیست و هفت فی دگر بیشک × یعنی بست و چار یک عول دارد که آن بست و هفت ست نه عولی دیگر چنانچه در مسئله منبریه که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر پرسیدند که بصورت اجتماع زوجه و دو دختر و ابوین چگونه تقسیم کنند آنحضرت فی البدیهه بعول بست و چهار سوی بست و هفت ارشاد فرمود سائل گفت که مگر حق زوجه ثمن نبود فرمود که ثمنش تسع گردیده این ست مذهب اهل سنت لکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بست و چار بزیادت یک ثمن و یک سدس بسی و یک عول کند مثل زوجه و ام و اختین عینیتین و اختین اخیافیتین و ابن محروم الارث عجب ست از ناظم که این اختلاف را نظم نفرمود بل نفی عول دیگر را موکد بلفظ بی شک گردانید با آنکه مذهب ابن مسعود را در عجب ذکر کرده هست و بنابر آن مذهب این عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شعر درین مقام اولی و انسب می نماید ۵ ابن مسعود عول بست و چهار × سی و یک نیز کرده هست شمار ۵ بیان نسبت اعداد

متداخل باصطلاحش خوان ‏ ‏ ‏ ‏ ور اقل عاد اکثرست بیان ‏ ‏ ‏ ‏ عین او شد مماثلش بشمر ‏ ‏ ‏ ‏ عددی گر به نسبت دیگر

مخرج کسر عاد ثالث دان ‏ ‏ ‏ ‏ متوافق بهم بکسری خوان ‏ ‏ ‏ ‏ عددی ثالثش بس ای مخمور ‏ ‏ ‏ ‏ ورنه گر گشت عاد آن هر دو

متباین بهم بدان بیکد ‏ ‏ ‏ ‏ غیر ازین هر سه قسم هر دو عدد ‏ ‏ ‏ ‏ وفق کسری که مخرجش عاد ست ‏ ‏ ‏ ‏ قول جعفر مرا چنین یاد ست

از انجا که در تقسیم ترکه دریافت بعض قواعد و مصطلحات علم حساب از ضروریات و از انجمله علم نسب اربعه که میان دو عدد تقرر یافته اهم مهام ست لهذا عادت علمای این فن چنان جاری شده که قبل بیان تصحیح مسائل نسب اربعه را ذکر می کنند و آن تماثل و تداخل و توافق و تباین ست هرگاه عددی را با عددی دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد به نسبت آن دیگر عینش باشد هر یکی را بنسبت دیگری مماثل او باید شمرد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو ست تماثل نامند چنانچه دو و دو و سه و سه و اگر یکی به نسبت دیگری عین نباشد لابد احدهما اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر اقل العددین عاد ای فنا کننده اکثر ست که چون اقل را دو بار یا زیاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند آنرا باصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عد و افنا را تداخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر اقل عاد و مفنی اکثر نباشد نظر کنند که عددی ثالث غیر واحد عاد هر دو تواند شد یا نه اگر عدد ثالث مفنی هر دو باشد آن هر دو را باهم متوافق خوانند و نسبت افنای ثالث هر دو را بتوافق موسوم ست مثل چهار و شش که دو هر دو را افنا

از نسبت اعداد

میکند و هشت و بیست که چهار هر دو را عادست و این معنی توافق را متوافق بکسر فی از کسور تسعه خوانند مثل متوافق بالنصف یا متوافق بالربع الی غیر ذلک و طریق دریافت این کسر آنست که عدد ثالث که عاد هر دو ست مخرج همان کسر قرار داده شود مثلاً دو مخرج نصف ست و چهار مخرج ربع و در توافق جزو وفق و وفق همان کسر را گویند که عدد عاد مخرج آن قرار یافته و اگر عدد ثالث غیر واحد عاد هر دو نباشد آن هر دو عدد را باهم متباین باید دانست و این نسبت را تباین گویند مانند سه و چهار و نه و ده هر چند در نسخ موجوده متن قوله قول جعفر الخ بعد قوله غیر از بین هر سه قسم او واقع ست لکن تقدیم موخر مناسب بود که کرده شد و اضافت قول بسوی جعفر خالی از سقم نیست بالک تغیر مصرع چنین درست میشود ع جعفر این حرف لائق یاد ست ٭ پوشیده نماند که گاهی در تعریف تداخل چنین گویند که اگر بر اقل مثل یا امثال آن افزایند مماثل اکثر گردد چنانچه چهار را بر چهار اگر یکبار افزایند هشت شود و اگر دو بار افزایند دوازده شود و گاهی چنین گویند که اکثر را اقل بقسمت صحیحه منقسم گردد ٭ و توافق را دو قسم اعتبار کرده اند یکی آنکه عدد ثالث که مفنی هر دو باشد مغایر اقل العددین بود و کامر این را توافق حقیقی و توافق بالمعنی الاخص گویند دوم آنکه عدد ثالث عاد اعم از مغایر و متحد اقل العددین گیرند مثلاً چهار و هشت که عدد ثالث یعنی چهار دیگر را مفنی هر دو فرض کنند و این را توافق بالمعنی الاعم گویند و چون درین قسم توافق تداخل هم داخل ست از تداخل بتوافق حکمی تعبیر کنند و اینجا ست که در اصول آتیه بصورت قلت سهام و کثرت رؤس علمای فرائض تداخل را نیز توافق شمرده اند و در حالت قلت رؤس و کثرت سهام تداخل را در عداد تماثل محسوب کرده تماثل حکمی میگویند لیکن ناظم رحمه الله این تصرف را جائز نداشته حکم هر یک را بیان کرده چنانچه بیاید و در توافق اگر اعداد عاده دو گونه یا زائد یافته شوند اکثر اعداد عاده را در عدد و افنا اعتبار میکنند چنانچه هشت و بیست که هم چهار عاد آنهاست و هم دو ملکه معتبر چهار ست و همچنین دوازده و هجده که دو و سه و شش هر سه عاد آنها لکن شش را اعتبار ست و شناخت تماثل محتاج به تذکرو تدبر نیست لکن در دریافت تداخل و توافق و تباین تامل می باید پس اسهل طرق معرفتش آنست که عدد اقل را از اکثر بر آرند اگر بیک مرتبه یا بمراتب اقل مفنی اکثر باشد میان هر دو تداخل ست و اگر اقل اکثر را فنا نکرد بلکه از اکثر عدد فوق الواحد باقی ماند که کمتر از اقل ست این کمتر را از آن اقل بر آرند و همچنین بایکدیگر میکرده باشند تا آنکه عمل منتهی شود پس اگر بدین طریقه یکی دیگر را فنا کنند ما بینهما توافق باشد و آخرین عددی که مفنی واقع شود همان مخرج وفق خواهد بود و اگر دو باقی مانند توافق بالنصف ست و اگر سه بالثلث و علی هذا القیاس تا عشر و در زائد از آن بجزوی از یازده و جزوی از دوازده مثلاً هشت و پنجاه و چهار که چون هشت را شش مرتبه از پنجاه و چهار بر آرند شش باقی ماند بعد از آن چون شش را از هشت بر آرند دو باقی ماند و سه گاه دو را از شش طرح کنند بالکلیه فنا گردد پس همین دو مخرج نصف ست که جزو وفق هشت و پنجاه و چهار باشد و اگر در انتهای عمل از احد العددین یک باقی ماند در میان عددین تباین باشد

مثل پنج و نه که چون پنج از نه برآوردیم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوردیم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
واحد را عدد نمی شمارند بنا علیه بعض ارباب فرائض هم واحد را عدد نگرفته اند هر جا که لفظ عدد در کلام فقهان یافته شود
غیر واحد مراد باشد **بیان تصحیح مسائل** **که گشت از بهر صحت تقسیم منضبط هفت اصل نزد فهیم** * در روس و
سهام سه شمرده و در روس در روس چار دگر * این بیان تصحیح مسائل فرائض است تصحیح عبارت از تحصیل اقل عدد
است برای برآوردن سهام مجتمعه مسئله که در کمتر از آن استخراج سهام مذکوره بلا کسر ممکن نباشد نزد علمای این
علم برای تصحیح مسائل و صحت تقسیم هفت اصل منضبط گشته سه از آن مابین روس و سهام باید شمرد و چهار در
روس و روس **بیان اصول ثلثه اول بیان روس و سهام** سه از سه اول روس و سهام کنم اگر تر اینشرح تمام
به تماثل روس را بسهام در عدد یا تداخلت هست قسمت صحیح ورنه اگر گشت بر یک فریق ... دگر
سهم او منکسر ولی بعدد بر روسش ... فق بزن با اصل و عول وفق عدد روس را ...
در تباین با اصل و عول بزن جمله عا... ناظم رحمه الله میفرماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
و روس قرار یافته شرح تمام آگاه سازیم ... ست که میان عدد روس و سهام تماثل یا تداخل که از اتماثل
حکمی گویند باشد در آن وقت قسمت صحیح خواهد بود و سهام بر روس بلا کسر منقسم خواهد گردید مثال تماثل حقیقی زوج
و یک اخت لعیانیه که هر یکی مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تماثل حکمی که عبارت از تداخل است شوهر مستحق
ربع و سه دختران مستحقه ثلثان و مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تماثل و تداخل در جمله روس و سهام نباشد پس اگر
سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر روس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر ... ی منکسر نشود ولکن در عدد
سهام و روس فریق منکسرة السهام علیهم تداخل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس وفق عدد روس را در اصل
مسئله اگر عائله نباشد و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند و تصحیح مسئله نمایند مثال تداخل که توافق حکمی است در غیر عائله
بالاتفاق فریقین ابوین هر یک مستحق یک سدس و دوازده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از شش و در سهام اربعه و روس
دوازده ایشان توافق حکمی بالربع است پس تصحیح مسئله از هجده میشود بضرب سه که ربع روس است در اصل مسئله و
مثال آن در عائله بطریقه حنفیه زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شانزده بنات مستحقه دو ثلث مسئله از دوازده
عول بپانزده و در سهام ثمانیه و روس شانزده بنات توافق حکمی بالثمن پس تصحیح از سی خواهد شد بضرب دو که ثمن
شانزده است در پانزده عول و مثال توافق حقیقی در غیر عائله بالاتفاق ابوین مستحقین سدسین و ده دختران مستحقه
ثلثین که مسئله از شش و در سهام اربعه و روس بنات عشره توافق بالنصف پس تصحیح از سی بضرب پنج که نصف
ده باشد در شش و مثال آن در عائله بمذهب اهل سنت زوج مستحق ربع و ابوین مستحقین سدسین و شش بنات مستحقات
دو ثلث مسئله از دوازده و عول بپانزده و در سهام ثمانیه و روس شش بنات توافق بالنصف پس تصحیح از چهل و

پنج است بضرب سه که نصف رؤس ست در پانزده عول اصل سوم آنکه اگر مابین رؤس یک فریق و سهام او
تباین باشد پس برای تصحیح جمله عدد رؤس را در اصل مسئله اگر غیر عائله بود و در عول اگر عائله باشد ضرب کنند مثال غیر
عائله بالاتفاق زوج مستحق نصف و جده مستحقه سدس و سه خواهران اخیافی مستحقات ثلث مسئله از شش دو و سهام
و سه رؤس اخوات اخیافیه باهم متباین اند پس تصحیح از هجده خواهد شد بضرب ثلثه که عدد رؤس ست در شش که اصل
مسئله ست و مثال عائله زوج ست زوج مستحق نصف پنج اخوات عینیه مستحقه ثلثین مسئله از شش ست و عول هفت
و میان سهام اربعه و رؤس خمسه اخوات تباین ست پس تصحیح از سی و پنج بضرب پنج عدد رؤس در هفت عول بدانکه
ناظم رحمه الله هر چند که اصل ثانی را میان تداخل و توافق تردید کرده لکن بضرب وفق عدد رؤس در اصل و عول
هر دو صورت دلالت دارد که مراد از مداخلت توافق حکمی ست و در مصارع اخیره هر دو شعر اخیر عدد رؤس را عدد
شاید عدد بمعنی شمردن حاصل بالمصدر بمعنی شمار گرفته اگر مصرع اخیره شعر اول چنین نظم کرده شود احسن ست مصرع
جزو وفق رؤس را بی طول که جزو وفق بجای تنها وفق شود مستعمل ست و از بی طول بمعنی
فصل بهتر ست و اگر شعر اخیر را باندک تغییر چنین نظم کنند که در تباین تو اصل و عول بزن در شمار رؤس
سقم مذکور رفع میشود و استعمال شمار بمعنی عدد در فارسی ذایع و شایع ست بیان اصول اربعه که میان
والرؤس ست اکنون بیان مصحح میشود در رؤس و رؤس چار دگر که زاید از یک فریق باشند تقسیم
بدان تصحیح میان رؤس و رؤس در اعداد که تماثل شد ای نسبت نهاد از این عددها یکی گیرند
اصل و عول ای مضروب چون از بیان اصول ثلثه اول فراغ حاصل شد اشتغال بیان اصول اربعه
میان رؤس و رؤس اند میکند اصل اول آنکه زاید از یک فریق خواه دو باشد یا فوق آن اگر سهام
بر رؤس آنها بتقسیم تصحیح منقسم نشود بلکه در تقسیم سهام هر فریق بر رؤس آنها کسر واقع شود
اعداد رؤس یکفریق و اعداد رؤس فریق دیگر نسبت تماثل ست پس یکی را از اعداد رؤس متماثله در اصل مسئله
غیر عائله ست و در عول اگر عائله ست ضرب باید کرد و تماثل در رؤس و رؤس دو قسم ست یکی آنکه اعداد رؤس
مثل دیگری باشند مثل سه و سه و چهار و چهار پنج چهار خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و چهار خواهران اخیافیه
مستحقات یک ثلث مسئله از سه و تصحیح از دوازده بضرب سه در چهار که عدد یکی از رؤس متماثله ست بالاتفاق
زوج مستحق نصف و سه خواهران اعیانیه مستحقات ثلثین و سه خواهران اخیافیه مستحقات یک ثلث مسئله از شش
عول بهفت و تصحیح از بیست و یک بضرب عول در سه که عدد یکی از رؤس متماثله ست مگر آنکه اعداد رؤس بعضها اگر چه با خود
مراعات اصول ثلثه اول بعض رؤس که با سهام خود توافق دارند وفق آن رؤس با مباین اعداد
داشته باشند مثل شش اخوات اعیانیه و سه اخوات اخیافیه مسئله از سه میان شش و سه

در رؤس اخوات سته و سهام انها توافق حکمی بنصف است و نصف رؤس باصین رؤس اخوات ثلثه اخیافیه حالت دارند
پس تصحیح مسئله از نه باشد بضرب سه در سه بالاتفاق و مثال ۹۱ عائله شش اخوات اعیانیه و سه جدات و سه اخوات اخیافیه
مسئله از شش و عول بهفت تصحیح از بست و یک بضرب هفت عول در سه که یکی از رؤس متماثله است بدانکه شعر ثانی
ازین اشعار بوجه تعقید خالی از سقم نیست علی الخصوص نون نفی بعد لفظ شد مصرع ثانی را از پایهٔ فارسیت انداخته هرچند
باندک تغییر چنین درست توان کرد مصرع انقسام سهم صحیح × لکن تمام شعر را باین شعر تبدیل نمودن انسب است ∴
در سهام و رؤس چند فریق × بست گر انکسار بالتحقیق × و در مصرعهٔ اخیرهٔ شعر چهارم بجای لفظ همان همه بهتر است
و همچنین در شعر ما بعد که از تشویش مرجع ضمیر توان رست چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل
ثانی میکند و میگوید ∴ در تداخل زنی پس اکثر را × در همان اصل و عول های علانا × یعنی اصل ثانی این است که اگر بعض
اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم با بعض دیگر متداخل باشد پس از جملهٔ اعداد متداخلهٔ رؤس متعدده عددی
که اکثر باشند آنرا در اصل مسئله غیر عائله و در عول بعائله ضرب کنند مثل ۹۲ دو زوجه و چهار پسر مسئله از هشت تصحیح از سی و دو
بضرب چهار که اکثر اعداد رؤس متداخله است در هشت بالاتفاق و مثال ۹۳ عائله چهار زوجات و سه اخوات اعیانیه
و دوازده اخوات لام مسئله از دوازده ست و عول بپانزده تصحیح از یکصد و هشتاد بضرب دوازده که اکثر اعداد متداخله
است در پانزده عول ∴ در توافق بکل دیگر زن × وفق یک باز حاصل ای پرفن × زن بوفق سوم گرای خوشخو ×
شد موافق و گرنه در کل او × همچنین تا باخر و حاصل × بهمان اصل و عول ای عاقل × یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعض
اعداد رؤس متعددهٔ منکسرة السهام علیهم را با بعض دیگر نسبت توافق باشد درینصورت وفق اعداد رؤس
احد المتوافقین را در کل اعداد رؤس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعداد رؤس ثالثه ضرب کنند
اگر در حاصل و ثالثه توافق باشد و اگر در حاصل و ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند همچنین تا اخر یعنی
در وفق رابع اگر حاصل ضرب دوم با رابع توافق داشته باشد و رنه در کل رابع زنند بعد ازان حاصل ضرب
اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول اگر عائله بود ضرب کنند مثل ۹۴ چهار زوجه و هجده دختر و پانزده جده
و شش عم مسئله از بست و چهار ست سه یعنی ثمن حق زوجات اربعه و شانزده یعنی ثلثین حصهٔ هجده بنات و چهار یعنی
سدس سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته ست و چون در اعداد رؤس و سهام بنات توافق بالنصف
ست نصف عدد رؤس آنها که نه باشد گرفتیم پس اعداد رؤس چهار و شش و نه و پانزده شدند در چهار و شش توافق بالنصف
ست بضرب سه در چهار دوازده حاصل شد آن بانه متوافق بالثلث ست و بضرب ثلث یکی در جمیع دیگری سی و
شش حاصل شد و آنرا با پانزده توافق بالثلث ست و بضرب ثلث احدهما در کل آخر یکصد و هشتاد شد آنرا
در اصل مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار هزار و سیصد و بست باشد تصحیح مسئله نمودیم و دو بین مسئله نزد ابا

جدات واعمام را بنات حاجب اند و مثال این اصل نزد شان اینست که چهار ازواج مستحقات ربع و شش اعمام مستحق باقی و نه اخوال مستحق ثلث مسئله از دوازده ست و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان رؤس ازواج اربعه و اعمام ستة توافق بالنصف ست بضرب وفق احدهما در آخر دوازده شدند و آنرا با اعداد اخوال تسعه توافق بالثلث ست بضرب ثلث احدهما در آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا در اصل مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت اخوال محجوب المیراث اند و اعمام بقیه ترکه بعصوبت خواهند گرفت و مثال مسئله عائله چهار زوجه و شش اخت اعیانیه و نه جده مسئله از دوازده و عول بسیزده و تصحیح از چهار صد و شصت و هشت چون در اعداد رؤس ازواج اربعه و اخوات ستة توافق بالنصف ست بضرب نصف احدهما در جمیع آخر دوازده حاصل شد و آن با نه متوافق بالثلث و بضرب ثلث یکی در کل دیگری سی و شش حاصل شد و از ضرب این حاصل در سیزده عول چهار صد و شصت و هشت میشوند ۵ در تباین بزن جمیع یک بجمیع دگر بغیر از شک سلفش در کل سوم ایجان همچنین تا اخیر بعد از ان مجتمع زن با اصل و عول ای یابد حاصلش مقسم سهام شمار یعنی اصل چهارم از اصول اربعه آنکه اگر میان اعداد رؤس متعدده منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعداد رؤس احد الفرق را در کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم همچنین تا رؤس ختم شوند و این مجتمع یعنی حاصل اخیر را در اصل مسئله اگر غیر عائله باشد و در عول آن اگر عائله بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً دو زوجه و شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست و چهار و تصحیح از پنجهزار و چهل بدین طریق ثمن که سه باشد حصه دو زوجه و سدس که چهار باشد سهم جدات ستة ست و دو ثلث که شانزده بود نصیب بنات عشره ست و یک باقی برای اعمام سبعه و میان اعداد سهام جدات و بنات و اعداد رؤس آنها توافق بالنصف ست نصف رؤس جدات که سه باشد و نصف رؤس بنات که پنج باشد گرفتیم پس دو و سه و پنج و هفت که اعداد متباینه اند جمع شدند و بضرب یکی در دیگری حاصلش در ثالث و مبلغش در رابع دو صد و ده حاصل شدند و بضرب آن در اصل مسئله پنجهزار و چهل میشوند و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جدات و اعمام با بنات نصیبی ندارند پس مثالش باتفاق فریقین اینست که دو زوجه و سه پسر مسئله از هشت و تصحیح از چهل و هشت بضرب دو در سه و حاصلش در هشت و مثال عائله هفت اخت اعیانیه و پنج اخت اخیافیه و سه جده مسئله از شش ست و عول بهفت و تصحیح از هفتصد و سی و پنج بضرب رؤس اخوات اعیانیه سبعه در اخیافیه خمسه و حاصلش در جدات ثلثه و مبلغش در سبعه عول بدانکه درین اصول اربعه اصول ثلثه اول را بهم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اولا میان رؤس و انصبا ملاحظه نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مقرر شده بر آن عمل نمایند بعد از ان مراعات اصل الرابعه کنند چنانچه در ضمن امثله اشعاری بدان کرده شد قوله بغیر از شک در شعر اول اصل بغیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغیری در شعر ضرور ست بگذا ست در تباین بود جمیع یک

بجمیع دگر بزن ببینک ۶ در بیان معرفت سهم هر فریق از تصحیح ۵ گر تو خواهی که سازیش تنقیح × حصه هر فریق
از تصحیح × سهم هر فرقه را از اصل و عول × زن بمضروب یا بسی بی هول × ماحصل دان بگفته جمهور × سهم فرقه ز تقسیم
مذکور × هرگاه حال تصحیح بشرح و بسط گذارش یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طوایف مختلفه که سهام
و رؤس و رؤس رؤس آنها مختلفه النسب بوند بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق را تنقیح و تحقیق نمائی که از
تصحیح چقدر بوی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل در مسئله غیر عایله و از عول در مسئله عائله بوی رسیده باشد در مضروب که برای تصحیح
مسئله اصل یا عول را در ان ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب را حصه همان فرقه که سهم اصل او عرض
کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تصحیح دانند مثلاً زوج و سه اخوات اخیافیه و شش اخوات اعیانیه مسئله از شش و عول به نه
چون میان سهام اخوات اعیانیه و رؤس آنها توافق بالنصف ست نصفش که سه باشد بگیرند و در نصف
میان رؤس و رؤس تماثل ست سه را در نه ضرب کنند و از بست و هفت تصحیح مسئله نمایند در اصل برای
زوج سه سهم بود و به ضربش در سه نه شدند و برای ثلثه اخیافیه دو سهم بود و بضربش در سه شش شدند و برای سته اعیانیه
چهار بود و بضربش در سه دوازده شدند بدانکه هر یکی از این اشعار ثلثه متن خالی از قبحی نیست در شعر اول آوردن
ضمیر مفعول بعد فعل با وجود ذکر مفعول در مصرع ثانی تکرار بیجاست اگر مصرع را بدین مصرعه مبدل کنند
ع کر مراد است تا شود تنقیح × از این سقم و نیز از سقم تکرار لفظ گر تو خواهی درین مصرع و در مصرع آینده بری شود و در
شعر ثانی ذکر اصل و عول زاید ست و ذکر مضروب مطلق بلا تعین مودی مطلب نیست زیرا که غرض آنست که
سهم هر فرقه را در مضروبی که آنرا در اصل مسئله این فرقه برای تصحیح ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر
چنین بایستی گفت ۵ سهم هر فرقه زن در آن اعداد × که زدی اصل در همان اعداد × و در شعر ثالث حشو بسیار
ست و اظهار رای فرقه مخل فصاحت و تصحیح را بتعبیر بتقسیم کردن از قبیل مجاز ست پس تبدیل این شعر باین شعر مناسب
می نماید ۵ حاصل ضرب سهم در مضروب × هست لاریب حصه مطلوب × بیان معرفت سهم هر واحد از
هر فریق ۵ گر تو خواهی که کردت تحقیق × سهم هر واحد از احاد فریق × سهم اصلی هر فریق ایجان × ساز تقسیم
بر رؤس آن × وزن بمضروب خارج ماحصل × سهم هر واحد ست ای عاقل × یعنی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد
از آحاد فریقی متحقق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یکی از افراد آن فریق چقدر ست باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس
آحاد آن فریق تقسیم سازی و خارج قسمت را در مضروبی که آنرا در اصل مسئله ضرب کرده بود می ضرب نمائی
حاصل ضرب را حصه هر واحد از آحاد آن فریق دانی مثلاً سه جدات مستحقات سدس و پنج اخوات اخیافیه مستحقات
ثلث و هفت اخوات اعیانیه مستحقات ثلثین مسئله از شش و عول بهفت و چون بوجه تباین رؤس را
باهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بضربش در هفت عول هفصد و سی و پنج حاصل گردد که

کہ از ان تصحیح مسئلہ میشود و سہام جدات ثلثہ از اصل مسئلہ یک بود خارج قسمت بر ہر یکی یک ثلث و بضربش یکصد و پنج حاصل ضرب سی و پنج شد کہ حصۂ ہر یک از جدات ست و ہمچنین نصیب اخیافیہ خمسہ دو بود خارج قسمت بر رؤس آنہا دو خمس و بضربش در مضروب مذکور چہل و دو شد کہ حصۂ ہر واحدہ از فریق اخیافیات ست و ہکذا سہام اعیانیات سبعہ چہار بود خارج قسمت بر رؤس آنہا چہار سبع و بضرب آن در مضروب سطور شصت میشود کہ حصۂ ہر یکی از فرقۂ اعیانیہ باشد و دیگر اشباہ را بر این قیاس کنند بدانکہ در مصرع ثانی شعر اول بجای آحاد بروزن افعال کہ جمع احد ست احاد بروزن فعال بالضم معدول از احد احد آوردن انسب ست و بغل ست پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب می نماید مصرع سہم ہر یک تجزیات فریق ٭ و در شعر سوم دو قباحت ست یکی آوردن لفظ مضروب مطلقاً کہ سقمش گذشت دوم تحرک بای مضروب کہ سوہم اضافتش بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرور ست ؎ خارجش را بزن در ان مضروب کہ باصلش زدی ہمان مضروب ٭ حاصل ضرب حصۂ ہر یک ٭ زان فریق ست سہم وی بیشک ٭ اکمال قاعدۂ دوم برای معرفت سہام ہر یکی از آحاد یک فریق بیان میکند و میگوید ؎ نیز مضروب ہر فریق نما ٭ قسمت و باز خارج آنرا ٭ زن بسہم فریق و حاصل آن ٭ سہم ہر فرد آن فریق بدان ٭ حاصلش اینست کہ اعداد ہمان مضروب را کہ اصل مسئلہ برای تصحیح ضرب آن معمول ست بر اعداد رؤس افراد ہر فریق کہ دریافت سہام ہر واحد از آحادش منظور باشد قسمت نمای باز خارج قسمت را در حصۂ ہر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصۂ ہر فرد از افراد آن فریق دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را کہ مضروب اصل ست بر ہر سہ جدات تقسیم کنند خارج قسمت سی و پنج میشود و بضربش در یک کہ سہم فریق جدہ ست ہمان حاصل ضرب نصیب ہر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور بر اخوات اخیافیہ خمسہ بست و یک خارج میشود و بضربش در دو چہل و دو حاصل شود کہ حصۂ ہر یک از آنہاست و تقسیم ہمان مضروب بر اعیانیات سبعہ خارج قسمت پانزدہ ست کہ بضربش در چہار شصت میشود کہ حصۂ ہر فرد از آنہاست حالا قاعدۂ سوم معرفت سہام ہر فرد از افراد یک فرقہ در رشتۂ نظم کشیده ؎ نیز منسوب کن نصیب فریق ٭ آنچہ شد ز اصل مسئلہ تحقیق ٭ سوی عدد رؤس ای محبوب ٭ پس بہر و احادش دہ از مضروب ٭ ہمین نسبت و مبرز نہار ٭ محنت ضرب و رنج قسمت یار ٭ یعنی ضابطۂ سوم برای دریافت حصۂ ہر فردی از یک فریق طریقۂ نسبت ست کہ ہر چہ نصیب ہر فریق از اصل مسئلہ متحقق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را محفوظ کرده بشل ہمان نسبت از مضروب کہ در اصل مسئلہ برای تصحیح ضربش کرده بدہی و از محنت ضرب و رنج قسمت برہی کہ این طریقہ اسہل ست چنانچہ در مثال مذکور الصدر میان یکسہم و رؤس ثلثۂ جدات نسبت ثلث ست از مضروب اصل کہ یکصد و پنج بود ثلث آن کہ سی و پنج

باشد حصهٔ هر واحد از جدات واسند و میان دو سهم و ثلث و خمس حصه اخوات اخیافیه نسبت دو خمس هست و دو خمس یکصد
و پنج که چهل و دو باشد حصهٔ هر یک از اخوات اخیافیه ست و میان چهار سهم و ثلث سبعهٔ اخوات اعیانیه نسبت
چهار سبع ست و چهار سبع یکصد و پنج که شصت باشد حصهٔ هر واحد از آنهاست بدانکه در شعر ثانی اگر بجای سوی
عدد لفظ بشمار آرند بهتر است

بیان قاعدهٔ قسمت ترکه بر ورثه

ضابطه بهر قسمت ترکات × گر تو پرسی ز من بگویم بات × گر مماثل بمقسم تصحیح × گشت متروک قسمت ست صحیح × زن بمتروک ورنه بالتحقیق × سهم تصحیح هر کسی ز فریق × حاصلش بخش ساز بر تصحیح × خارجش سهم وارث ست صحیح × این بیان قاعدهٔ آن صورت ست اگر ترکه درهم
و دنانیر باشد بعد تصحیح مسئله آن دراهم و دنانیر را چگونه تقسیم نماید میگوید که اگر از من ضابطهٔ تقسیم ترکه می پرسی با تو
بگویم که اگر مال متروک با مقسم که مسئله از آن تصحیح یافته تماثل حقیقی یا حکمی دارد پس تقسیم آن سهل ست مثلاً تصحیح از
سجده و متروک هم سجده یا سی و شش و اگر مال متروک با ترکه تماثل حقیقی و حکمی نداشته باشد سهام هر یکی را
از هر فریق که بعد تصحیح مسئله بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد تصحیح قسمت نمایند و
خارج قسمت را حصهٔ آن وارث از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخت عینیه که مسئله از شش و عول
به هشت و ترکه بست و پنج دینار که مباین هشت ست پس سه را که از تصحیح مسئله حصهٔ زوج ست در بست و
پنج که عدد مال متروک باشد ضرب کردیم هفتاد و پنج شد آنرا بر هشت که عدد تصحیح ست قسمت نمودیم خارج قسمت
نه دینار و سه ثمن دینار حصهٔ زوج ست و چون یک سهم ام را در عدد دنانیر متروکه ضرب کردیم حاصل ضرب کان
بست و پنج ست و بعد قسمت بر هشت سه دینار و یک ثمن حصهٔ ام بر آمد و چون دو دو سهم هر یکی از اختین را در
عدد دنانیر ضرب کردیم حاصل ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح شش دینار و یک ربع حصهٔ هر اخت
بر آمد بدانکه ائمه این فن بصورت توافق ترکه با تصحیح قاعدهٔ دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آنرا ترک کرده پس ضرور
شد که در سلک نظم کشیده درین مقام الحاق کرده شود

خاص بهر توافق ست اینجا × نیز قانون دیگر ای دانا × مال متروک را چو با تصحیح × در حقیقت توافق ست صحیح × پس ز تصحیح حصهٔ هر فرد × ضرب در وفق مال باید کرد × وفق تصحیح را گرفته بر آن × حاصل ضرب منقسم گردان × سهم هر یک ز هر فریق بدان × هر چه خارج شود ز قسمت آن × یعنی از برای توافق ترکه با تصحیح قانونی دیگر سوای قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با تصحیح
توافق باشد پس حصهٔ هر فرد از تصحیح گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق تصحیح
منقسم باید نمود و هر چه خارج قسمت باشد آنرا حصهٔ هر یکی از هر فریق باید شمرد چنانچه زوج و چهار خواهران عینیه و
دو خواهران اخیافیه که اصل مسئله از شش و عول به نه و ترکه سی دینار متوافق با تصحیح به ثلث پس چون سه را
که حصهٔ زوج ست در ده که وفق ترکه ست ضرب کنند سی شود و آنرا بر سه که وفق تصحیح ست قسمت نمایند ده خارج قسمت

حصهٔ شوهر باشد و برای هر یک از اخوات عینیه و اخیافیه یک یک سهم بود چون آنرا در ده ضرب کنند همان ده حاصل شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصهٔ هر یکی از خواهران بر آید ٥ باز دریاب همبرین اسلوب حصهٔ هر فریق ای محجوب × یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریقهٔ دریافت حصهٔ هر فرد از هر فریق بوده و اگر ترا دریافت حصهٔ هر فریق منظور باشد بهمین طریقه ضرب و تقسیم حصهٔ آن فریق را دریاب مثلاً در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ اولی حصهٔ فریق اختین چهار بود و بضرب در بست و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر هشت تصحیح دوازده و نصف خارج قسمت حصهٔ فریق اختین ست و در مسئلهٔ مذکوره بقاعدهٔ مخصوصه توافق سهم فریق اخوات اربعهٔ اخیافیه چهار بود و بضرب در ده وفق ترکه چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصهٔ فریق اخوات است بیان

قسمت ترکه بر غرماء ٥ داد آن وام گر کنی تدبیر × دین دائن چو سهم وارث گیر × گیر مجموع و نیها بعمل × همچو تصحیح بی قصور و خلل × باز جاری کن ای گرامی ذات × آنچه گفتیم بقسمت ترکات × غرما بضم غین معجمه و فتح رای مهمله و میم بالالف ممدوده جمع غریم بمعنی دائن و مدیون هر دو و مراد اینجا بمعنی دائن است بدانکه هر چه از متروکات میت بعد تجهیز و تکفین باقی ماند اگر باداء دین کفایت کند فبها و اگر مکتفی اداء دیون نباشد بحساب رسد بر دائنان تقسیم نمایند و طریقه این آنست که دین هر دائن را بمنزلهٔ سهم هر وارث از تصحیح مسئله شمارند و مجموعهٔ دیون را در عمل مانند مجموعهٔ تصحیح باقصه گرفته هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصهٔ هر وارث گفته آمد در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را با جمیع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت اعداد دین هر دائن در جمیع ترکه ضرب نمایند و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند مثلاً ترکهٔ میت سیزده دینار است و دو وام خواه او پانزده دینار ده دینار از آن یکی و پنج دینار از آن دیگری و میان ترکه و دین مباینت است و بضرب ده که عدد دین یکی از دائنانست در سیزده که عدد مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت هشت صحیح و دو ثلث حصهٔ صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین دیگری ست در سیزده ترکه شصت و پنج شده و بتقسیم بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصهٔ صاحب خمسه است و بر تقدیر مراعات قاعدهٔ مخصوص توافق میان دین و ترکه در صورت مذکوره اگر ترکه را نه دینار فرض کنند میان ترکه و مجموع دیون که پانزده است توافق بالثلث باشد چون ده را که عدد قرض یک دائن است در ثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصهٔ صاحب عشره باشد و همچنین بضرب پنج قرضهٔ دیگری در سه پانزده حاصل شود و بعد تقسیمش بر پنج سه خارج قسمت حصهٔ دائن دیگر باشد مخفی نماند که ناظم رحمه الله درین مقام تخارج را نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناءً علی ذلک بنظم آن پرداخته داخل متن میسازیم و بشرحش می پردازم **بیان تخارج ٥** گر بچیزی معین از متروک × وارثی را صلح کرد مسلوک × اهل این فن تخارجش

خوانند * بهتر ضبطش چنین بسخن رانند * که تصحیح مسئله بنگر * سهم هریک جا جدا بشمر * حصه آنکه کرده صلح صحیح * طرح باید نمود
از تصحیح * مابقی مال را کنی مقسوم * بر سهام بقیه معلوم * مثل یک عم و شوهر و مادر * صلح بر مهر کرد اگر شوهر * ترکه را سه
حصه کن انجا * زان دو ام را بده یکی عم را * یعنی بصورت تعدد ورثه میت یکی از جمله وارثان بر چیزی معین از مال متروک
میت با وارثان دیگر راه صلح سلوک نمود و گفت که شی فلان را از ترکه در حصه من کذارید و باقی ترکه را باهم قسمت نمائید
و برین معنی مصالحه واقع شد اهل فن فرایض این مصالحه را تخارج نام کرده اند مشتق از خروج بمعنی بر آمدن و این تخارج نزد اهل سنت جائز است
و هرچند در کتب امامیه در مبحث مواریث ذکر تخارج ندیده ام لکن جواز مصالحه در میراث از کتب ایشان مستنبط میشود
والله اعلم بالصواب و برای ضبط قاعده تخارج علمای فرایض چنین میفرمایند که اولا نظر بر تصحیح مسئله جمله ورثه
مع مصالح دارند و سهام هریک ازان همه جدا جدا بشمارند که بمصالح چند سهم میرسد و چند سهم حصه فلان و چند سهم
نصیب بهمان است بعد ازان سهام آنکس را که بر چیزی معین از ترکه صرف صلح نموده از تصحیح مسئله طرح باید کرد
یعنی باید انداخت و باقی سهام را محفوظ باید داشت پس آنچه از مال متروک بعد اخذ مصالح باقی مانده است آنرا
بر سهام معلوم که بعد طرح سهام مصالح باقی هستند قسمت کنند و هریکی را بقدر سهامش رسانند مثالش زنی
مرد و یک عم و شوهر و مادر گذاشت درینصورت مسئله از شش است پس اگر شوهر بر مهر که در ذمه اوست صلح کرد
درینصورت حصه زوج را که سه سهم است از اصل مسئله بینداز ند باقی سه حصه ماند که دو ازان حق ام و یک حق عم
است پس بقیه ترکه را بعد اخراج مهر برهمین سهام ثلثه منقسم گردانند و دو ازان بمادر و یک بعم بدهند و اگر عم بچیزی
مصالحه کند ترکه پنج سهام باقیه منقسم شده سه بزوج و دو بام رسد و اگر ام مصالحه کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه بزوج و یک بعم رسد و نزد امامیه با وجود ام عم را حظی از میراث نیست و چون مابقی از حصه زوج
فرضا و ردا بام میرسد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق ام و بصورت مصالحه احدهما بر چیزی سهم دوم حصه
باخر داید رسید و مثال متفقه فریقین نیست که زوج و اب و ابن گذارد مسئله از دوازده است سه ازان بزوج و
دو باب و هفت بابن رسد اگر زوج مصالحه بر چیزی کند باقی ترکه را بر نه تقسیم کرده دو باب و هفت بابن دهند
و اگر اب مصالحه بچیزی کند باقی ترکه را برده قسمت نموده سه بزوج و هفت بابن دهند و اگر ابن مصالحه نماید بر پنج
قسمت کرده سه بزوج و دو باب دهند

بیان رد

رد که آنرا گفته اند ضد عول است * مذهب اکثر صحابه
بدان * غیر از اهل فرض نباید اگر * عصبه هیچکس ترا بنظر * هرچه باقی ز اهل فرض بود * جز بزوجین کن بر آنها رد *
رد در لغت بمعنی بازگردانیدن است و در اصطلاح ارباب فرائض بازگردانیدن بقیه ترکه است بمستحقین آن
و رد ضد عول است و عامه صحابه برد قائل شده اند و همان مختار فریقین حنفیه و شیعه است و زید بن ثابت
رضی الله عنه بجواز رد نرفته بلکه گذاشتن ترکه فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی و امام مالک

نیز بهمین معنی گرویده اند مگر محققین از اصحاب امام شافعی بصورت فقدان بیت المال قایل برد شده اند پس میگویند که اگر
سوای اهل فرض کسی از عصبات یافته نشود ترکهٔ میت سوای انصبای اهل فرض باقی ماند بر اهل فرض سوای زوجین رد
باید کرد و ابن عباس رض بر جده هم رد روا نداشته و حضرت عثمان قایل برد بر زوجین هم هست و نزد امامیه بصورت انعدام
ذوی الفروض نسبی بر زوج هم رد هست و بر زوجه رد نیست چنانچه در ابتدا گذشت باید دانست که بمذهب مختار امامیه خواهر اعیانیه
و علاتیه مانع رد بر خواهرات اخیافیه خلافاً لاهل السنة ۵ منحصر بار من مسائل رد همگی در چهار قسم بود × گر بفقدان غیر
اهل رد جنس احد از اهل رد باشد عدد کان بود برای رؤس × ساز از وی مسئله شو با رؤس × مسئله در دو منت
از دو دان همچنین در دو اخت مثل آن یعنی مسائل رد همگی در چهار قسم منحصر است قسم اول آنکه اگر در صورت فقدان
غیر اهل رد یعنی در مسئله رد که من لا یرد علیه موجود نباشد اگر در آن مسئله از اهل رد جز جنس واحد یافته نشود از عدد رؤس
همان جنس و اسد بنظر تسهیل مسئله باید ساخت و تصحیح باید کرد مثلاً اگر کسی دو بنت گذاشت یا دو اخت پس تصحیح مسئله
از دو باشد بدانکه مراد از جنس درین مقام قسمی از دوازده اقسام ذوی الفروض است ۵ ور دو جنس اند یا سه مسئله گیر
از جمیع سهام بی تاخیر × قسم دوم آنکه بصورت فقدان من لا یرد علیه اگر من یرد علیه دو جنس یا سه جنس باشد در نیصورت
مسئله از جمیع سهام آنها باید گرفت یعنی اولاً تصحیح مسئله نموده هر قدر سهام که هر یکی از اجناس مختلفه از تصحیح مسئله رسیده
باشد آنرا جمع کرده بعد و آن سهام مسئله سازند و هر چه بهر یکی رسیده باشد بوی رسانند و وجه تصریح بدو
جنس و سه جنس و عدم اکتفا بجمع ما فوق جنس آنست که باستقرا معلوم شده که من یرد علیه زاید بر سه جنس در
یک مسئله مجتمع نشوند استحال صور ممکنه اجتماع اجناس من یرد علیه و تصحیح مسائل آنها بیان میکند و میگوید ۵
مسئله در دو سدس یا از دو ست × و ز ثلث یا سدس از سه نیکو ست × یعنی اگر دو سدس در مسئله من یرد علیه
یافته شود مسئله از دو و تصحیح باید مثل جده و اخت لام که اصل مسئله از شش ست یک یک بهر یکی بالفرضیت باقی چهار
پس تصحیح مسئله از دو ست و بهر یکی یک یک میرسد و اگر ثلث با سدس جمع شود مسئله از سه بهتر است مثلاً ام و دو
خواهر اخیافیه که سدس حق مادر ست و ثلث حصهٔ هر دو خواهران اخیافیه اصل مسئله از شش و تصحیح از سه دو بهر دو
خواهران و یکی بمادر و نزد امامیه اجتماع ثلث با سدس ممتنع ست و این صورت داخل قسم اول ست زیرا که اولاد ام با ام
محجوب ست نزد ایشان بدانکه لفظ سدس بضم دال و سکون آن هر دو آمده ۵ وان به نصف و سدس چار ای
و ز ثلث با سدس پنج شمار × نیز از پنج یا به مسئله ساز × نصف گر با دو سدس شد انباز × یعنی بصورت اجتماع نصف
و سدس مسئله را از چهار باید دانست مثلاً بنت و ام که اصل مسئله از شش ست و مجموع سهام هر دو چهار است
و بصورت اجتماع ثلثان و سدس مسئله از پنج باید ساخت مثل دو دختر و مادر که اصل مسئله از شش ست مجموع
سهام پنج و اگر نصف با دو سدس جمع شود نیز مسئله از پنج باید ساخت مثل [illegible]

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نزد اثنا عشریه بنت الابن را با بنت صلبیه نصیبی نیست پس مجموع
سهام درینصورت چهار است و بطریقه ایشان مثال اجتماع نصف با دو سدس ابوین و یک دختر و مثالش
باتفاق فریقین نتوان یافت ۵ هم نصف و ثلث ز پنج بدان × اندرین هر سه شکل ای جانان × گرچه از شش بود
اصل مسئله بود × لیک از رد به پنج عود نمود × یعنی اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخت
اعیانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و بمذهب شیعه این صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخوات
است و بطریقه شان در مسئله رد به اجتماع دو جنس من یرد علیه که یکی ازیشان مستحق نصف و ثانی مستحق ثلث باشد
جانی نیست بالجمله درین هر سه صورت مذکوره که اجتماع ثلثین و سدس و اجتماع نصف با دو سدس
و اجتماع نصف و ثلث باشد اگرچه اصل مسئله از شش بود و لکن از باعث رد به پنج بر گردید بدانکه اگر در صور مذکوره
سهام هر یکی بر اعداد رؤس آنها استقامت پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم نشود
بر طبق اصول مذکوره در تصحیح عمل باید نمود و لکن اعداد رؤس را انجا در اصل مسئله و عول ضرب نکرده اند و اینجا
در مسئله رد به پنج ضرب باید کرد چنانچه بعد ازین بیان خواهم کرد ۵ اول انها قسم و ثانی هم بگفتم اکنون بشنو بیان
سوم هر گه بمن لا یرد شد ای همدم × جنس واحد از اهل رد هم × فرض من لا یرد دهی ای جان × از اقل مخارجش پس از ان
بر سر اهل رد گرامی دانا × باقیش مستقیم شد فبها × مثل سه بنت و شو که هست ز چار × مسئله مستقیم و بس هموار یعنی
از اقسام اربعه مذکوره قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با من لا یرد علیه جنس واحد از
من یرد علیه باشد درینصورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه نموده فرضش باو بدهند پس اگر باقی
ازان بر رؤس اهل رد تماثل حقیقی داشته باشد و مستقیم شود فبها و هو المراد مثل سه دختر و شوهر که مسئله از چهار است
که اقل مخارج فرض شوهر باشد یکی بزوج میرسد و سه باقی بر رؤس بنات ثلثه بلا کسر انقسام می یابد و حاجت تصحیح باقی
نمی ماند ۵ ورنه وفق رؤس آنها بزن × بهمان مخرج ارشد ای بمن × باقیش با رؤس اهل رد متوافق و گرنه زن بی کد عدد جمله
ای یار بهمان مخرج اقل یکبار زن یعنی اگر باقی بر رؤس اهل رد مستقیم نشود پس اگر باقی مذکوره با رؤس اهل رد متوافق بتوافق حقیقی یا حکمی
باشد وفق رؤس را در همان مخرج اقل باید زد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باید شمرد و اگر باقی با رؤس من یرد علیه توافق حقیقی و حکمی نداشته باشد
عدد کل رؤس را در همان مخرج اقل ضرب باید کرد و از حاصل ضرب تصحیح مسئله باید نمود ۵ زوج و شش بنت هست مسئله
از هشت × وان مثال از پی توافق گشت × یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش دختر گذاشت اقل مخارج
فرض من لا یرد علیه چهار است یکی ازان بشوهر رسید و سه باقی با رؤس بنات سته متوافق حکمی متوافق بالثلث است
پس دو را که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از هشت که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند
دو بزوج و یک یک بهر یکی از بنات سته بدهند ۵ زوج با پنج بنت بی اشکال × بهر عدم توافق است مثال ×

مسئله از دوازده کو بود لکن از رد به بیست عود نمود این مثال غیر توافق است یعنی در صورتیکه میان باقی و رؤس تباین
باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگرچه بوجه اجتماع ربع با ثلثین مسئله از دوازده بود لکن چون آنرا بچهار که اقل مخارج
فرض زوج است رد کرده یک را که فرض اوست بر آوردند سه باقی را با رؤس بنات خمسه متباین یافته عدد مسئله
رد خمسه را در اقل مخارج ضرب کردند بیست حاصل ضرب است ربع آن که پنج است بزوج دادند و باقی پانزده
را سه سه بهر یکی از بنات خمسه تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رد به بیست رجوع کرد سازم اکنون بشرح و بسط

ای جان * چارمی از چهار قسم بیان * گر بمن لا یرد و جنس دو * مجتمع یار من اهل رد * فرض من لا یرد ای مسعود * از اقل
مخارج و پس زود * مسئله کان برای من یرد است * از ره عقل و فهم آر بدست * گشت قسمت صحیح اگر فیها * ورنه یک
صورت است ای دانا * یعنی چون از بیان قسم سوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام اربعه
میکنم و قسم چهارم اینست که اگر با من لا یرد علیه دو جنس از من یرد علیه مجتمع شود اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارج
فرضش باید داد و مسئله که برای هر دو جنس من یرد علیه باشد بطریقیکه در قسم ثانی از این اقسام اربعه ذکر یافته
براه دانائی حاصل کرده هرچه از فرض من لا یرد علیه باقی باشد بر آن مسئله تقسیم نمایند اگر این قسمت بقیه مذکوره بر مسئله
بطور صحیح و درست آید فیها و هو المدعا و این صحت قسمت جز در یک صورت نباشد که زوجه مستحق نصیب اعلای
خود که ربع است باشد چنانچه میت یک زوجه و یک جده صحیحه و دو اخت اخیافیه گذاشت که اصل مسئله از دوازده است
و رد بچهار چون یکی از آن بزوجه داده سه باقی ماند و بر مسئله رد به هر دو اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث با سدس از سه
است بقسمت صحیحه انقسام یافت دو از آن بهر دو خواهران و یکی بجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام
شش باشند بطریق اصول تصحیح نمایند یک سهم جدات اربعه با رؤس آنها متباین است و دو حصه اخوات ستة
با رؤس آنها متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش است اولا و چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند
دوازده حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رد به زنند و از حاصل که چهل و هشت است حاصل تصحیح مسئله نمایند دوازده بزوجه
و سه سه بهر یک از جدات و چهار چهار بهر یک از اخوات بدهند و بدانند که اما حصه زوجه ربع و حصه اخوات اخیافیه
یک ثلث است و باقی حق جده پدریست واحده باشد یا متعدده بدون رد به دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات
اشتراک دارد و بدانکه در قسم چهارم وجه اکتفا باجتماع دو جنس من یرد علیه با من لا یرد علیه اینست که باستقرا معلوم شده که مسئله
جامعه چهار طوایف رد به نمی باشد پس لامحاله در مسئله رد به زاید بر سه طایفه مجتمع نتوانند شد و از ناظم رحمه الله در نظم این
قسم تساهل واقع شده که امر تقسیم بقیه فرض من لا یرد علیه نموده گفته ع گشت قسمت صحیح اگر فیها و نبوده
تبدیل شعر رابعه ازین اشعار باین شعر ضرور افتاده مسئله که برای اهل رد است * کن بیان انقسام بقیه که هست ×
یعنی اولا فرض من لا یرد علیه از اقل مخارج بدهید بعد از آن بقیه که هست آنرا بمسئله که برای اهل رد باشد

تقسیم نیابند اگر قسمت درست شود بهتر است ٥ ز همان مسئله وگرنه ضرور رد × با اقل مخارج مذکوره × حاصلش مخرج است
با تحقیق × از برای فروض هر دو فریق × یعنی اگر قسمت ما بقی از فروض من لا یرد علیه بر مسئله من یرد علیه تقسیم شود همان مسئله من یرد
علیه را در اقل مخارج مذکوره ضرب کن پس حاصل ضرب به تحقیق مخرج فروض هر دو فریق یعنی اهل رد و غیر اهل رد است
مثل چهار زوجه و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از بست و چهار است و رد به هشت که اقل مخارج فروض زوجه است
و بعد ادای فرضش هفت باقی بر مسئله من یرد علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست نمی شود بلکه میان هر دو
مباینت است پس پنج را در هشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب است مخرج فروض من یرد علیه و من لا یرد
علیه شمارند و نزد امامیه درین مسئله بنات حاجب جدات اند و اجتماع من لا یرد علیه با جنس واحد از من یرد علیه باشد و داخل قسم ثالث بود و مثال
متفق فیه بین چهار زوجه و ام و سه بنت ست که اصل مسئله از بست و چهار و رد به هشت و چون هفت باقی بعد ادای
فریضه زوجه بر مسئله من یرد علیه که از پنج ست مستقیم نمی شود بضرب پنج در هشت از چهل تصحیح نمایند این است خاتمه مسایل
رد به و در کتب امامیه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار نگذشت بیان معرفت سهم هر فرقه از مسئله رد
٥ گر تو خواهی که گردد ای جان × سهم هر فرقه زین فریق عیان × که بهر یک چه میرسد بشمار × از همین مخرج فروض
ای یار × از اقل مخارج انچه سهام × یافت من لا یرد ز بی ناکام × به همان مسئله که ای محبوب × کرده سوی من یرد منسوب
حاصل ضرب آن پس ای عاقل × سهم من لا یرد شود غافل × یعنی اگر میخواهی که سهم هر فرقه ازین فرق من یرد علیه و من لا یرد
علیه از همین مخرج فروض که مسئله رد به بران منتهی شده بر تو عیان شود که بهر یکی چقدر میرسد پس ای دریافت سهام
من لا یرد علیه طریقه آنست که آنچه که من لا یرد علیه از اقل مخارج یافته است آنرا در همان مسئله که بسوی من یرد علیه منسوب
کرده یعنی مسئله که برای من یرد علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب را سهام من لا یرد علیه بدانی ٥ بعد ازین ز بی
سهام اهل رد دیار باقی که آن ماند × از سهام کسی که ای مسعود × نیست در اهل رد گهی معدود × حاصلش سهم
من یرد سیدان × جعفر انکیس نمود تمم بیان × یعنی وقتیکه سهام من لا یرد علیه دریافتی بعد ازان برای دریافت سهام
من یرد علیه سهام اهل رد را که از مسئله خودشان بآنها رسیده در باقی از سهام کسیکه در اهل رد معدود نیست یعنی
در اعداد یکه از اقل مخارج من لا یرد علیه بعد ادای حق باقی مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب را حصه هر طایفه
از من یرد علیه دانند مثلاً در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چون یک را که سهم زوجات ست
در پنج که مسئله من یرد علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات برآید همچنین چهار سهام بنات سته را که از مسئله من
یرد علیه بوی میرسد در هفت که باقی از فرض من لا یرد علیه ست ضرب کنند بست و هشت حصه بنات تسعه حاصل
شود و یکذا یک سهم جده را در هفت مذکور ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات سته دانند بدانکه رساله منظوم
را همین قدر تا اینجا از حضرت علیه الرحمه نظم کرده بود و تتمه اخیره شعر سوم در رسایل موجود یافته نشده لهذا خود من نظم کردم

وازینجا ثنا و شرحا تکمیل باقی می پردازم ❁ سهم هر فرقه که شد زینها ✕ منکسر بر رؤس ای دانا ✕ مسئله میشود درست و
صحیح ✕ باصول و قواعد تصحیح یعنی نصیب هر فرقه از فرق من لا یرد علیه که بر رؤس آنها منکسر شد مسئله رد یه باصول قواعد
تصحیح درست و صحیح می شود چنانچه در مسئله مذکورة الصدر میان پنج سهم و رؤس زوجات اربعه تباین ست و همچنین درست
و هشت سهام و رؤس بنات تسعه و هفت سهام و رؤس جدات سته لکن رؤس زوجات و جدات توافق بالنصف است
چون نصف احدهما در کل آخر ضرب کنند دوازده میشود و درین دوازده و نه رؤس بنات توافق بالثلث ست چون ثلث احدهما در کل
دیگر ضرب کنند سی و شش حاصل شود و آنرا در چهل که مسئله فریقین ست ضرب کنند حاصل ضرب یک هزار و چهار صد
و چهل میشود که ازان تصحیح مسئله فریقین ست پنج که برای زوجات بود بضرب آن در سی و شش یکصد و هشتاد شد چهل و پنج بهر یکی
از زوجات میرسد و بضرب بست و هشت که نصیب بنات ست در سی و شش یکهزار و هشت حاصل می آید و بهر یکی از بنات
یکصد و دوازده میرسد و بضرب هفت سهام جدات در سی و شش دو صد و پنجاه و دو میشود بهر یکی از جدات چهل و دو سهم
میرسد بیان مقاسمة الجد ❁ نزد صدیق اخوة و اخوات ✕ خواه عیانی اند یا علات ✕ جمله محجوب می شوند
این سخن بو حنیفه راست سند ✕ صاحبینش بقول زید روند ✕ که بجد وارث این جماعه شوند ✕ میرسد هر چه انفع ست بجد ثلث
ور مقاسمه بی کد ✕ یعنی نزد حضرت ابی بکر صدیق رضی الله عنه برادران و خواهران عیانی باشند یا علاتی همه انها با جد
صحیح محجوب الارث اند بحجب حرمان و این قول مختار ابن عباس و ابن عمر و ابی سعید خدری و ابی ابن کعب و اکثر صحابه ست و همین قول را
امام ابی حنیفه رحمه الله سند کرده بران فتوی داده ست و صاحبین امام ابی حنیفه که ابی یوسف و محمد رحمهما الله هستند بقول زید
ابن ثابت رضی رفته اند که جماعه اخوة و اخوات عیانیه و علاتیه با جد وارث میشوند و جد حاجب انها نیست و همین مذهب مختار
مالکیه و شافعیه و فرقه شیعه ست لکن نزد شیعه بنی الاخیاف نیز با جد شریک ارث اند بخلاف دیگران که جد را حاجب آنها
شمرده و نیز نزد امامیه درین شرکت جد صحیح و فاسد هر دو مساوی اند و دیگران جد فاسد را شریک انها نمیدانند که نزد شان
جد فاسد از ذوی الارحام ست و بر قول زید ابن ثابت رضی جد را هر چه از دو امر که ثلث مال یا مقاسمه باشد انفع و افضل بود دهند
یعنی اگر بصورت مقاسمه مال زیاد بوی میرسد مقاسمه نمایند و اگر ثلث مال زیاد از مقاسمه باشد ثلث بوی بدهند چیست
و انی مقاسمه بیان ✕ وقت تقسیم در جد و اخوان ✕ جد بجای برادری نهی ✕ نصف حظش نصیب اخت دهی ✕ بدانکه مقاسمه
در لغت بمعنی باهم قسمت کردن آمده است و باصطلاح صاحبین تابع شان قسمت ترکه میان جد و اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه
بدین طریق که وقت تقسیم مال متروک در میان جد و برادران و خواهران جد را بجای یک برادر فرض کنی و مال را میان
اخوة و اخوات بشمول جد در آنها للذکر ضعف الانثی تقسیم نمائی پس هر چه بجد رسید و نصف آن بخواهر میت اگر باشد بدهند
که جد بجای برادرست ❁ ابن علات با بنو الاعیان ✕ داخل اند در مقاسمه میدان ✕ بهر اضرار جد داخل شوند ✕ لیک خود
خایب از میان بروند ✕ جمله با قسمت حظ اعیانی ✕ هان اگر خواهر ست لا ثانی ✕ بعد اخذ نصیب خود با جد ✕ ابن علات

راسهیم کنند چون جد و اخت عینی و اختین جد لیک علاتی اند این شقین جد گر بجای دو اخت یک اخت ست بلکی حظی طرف
تواند بست از آنجا که بنو العلات ای اخوة و اخوات علاتیه با بنو الاعیان که اخوة و اخوات اعیانیه باشند هر چند وارث
نمی شوند لکن جد مانع ارث آنها نیست پس برای اضرار جد و تنقیص حصه اش بنو العلات با بنو الاعیان در مقاسمه
داخل کرده میشوند و بعد از انکه حصه جد جدا کرده شود انها خائب و خاسر بدون حصول چیزی از میان مقاسمه بیرون میروند
و هر چه بعد نصیب جد باقی میماند جمله آن حصه بنو الاعیان ست مثالش آنکه کسی یک جد و یک برادر اعیانی و یک اخ
علاتی گذاشت جد را یکی از اخوة شمرده مسئله باعتبار روس از سه باید شمرد یکی ازان بجد و دو اخ اعیانی را باید رسانید
و اخ علاتی از میانه خائب و خاسر خارج شود و اینجا ثلث مال و مقاسمه هر دو مساویست و اگر بجای اخ علاتی اخت
باشد مسئله باعتبار روس از پنج بود دو ازان بجد و سه باخ اعیانی رسد و اخت بدون حصول چیزی بیرون رود
اینجا مقاسمه برای جد بهتر ست از ثلث مال و اینهمه در صورتی ست که از بنی الاعیان تنها اخت واحده نبود و اگر از
بنو الاعیان یک خواهر ست ثانی لها یعنی برادر و خواهری دیگر با او نیست آن خواهر بعد رسیدن حصه جد و
گرفتن حصه خود که نصف متروکه باشد در باقی ترکه ابن علات را سهیم و شریک گرداند مثالش یک جد و یک اخت
اعیانیه و دو اخت علاتیه مقاسمه درینجا برای جد بهتر از ثلث مال ست که جد را بجای برادری گرفته مسئله از پنج باعتبار
روس کنند و تصحیح از بیست بضرب پنج اولا در مخرج نصف و ثانیا در دو که عدد روس اختین علاتیه ست جد را هشت
و اخت اعیانیه را ده و باقی دو بهره دو اخت علاتیه میرسد و اگر بجای دو اخت علاتیه یک اخت علاتیه باشد او هیچ
بهره نبرد زیرا که درینصورت مقاسمه برای جد افضل ست و مسئله باعتبار روس از چهار خواهد بود دو بجد و دو بخواهر
اعیانیه خواهد رسید و اخت علاتیه خائب و خاسر خارج خواهد شد ۵ مختلط گر با ذو الفروض شود صاحب حصه دگر
پس جد بعد فرض سهیم میگیرد انفع سه امر را یعنی که از ان سه باشد مقاسمه یک چیز مثل زوج و جد و برادر دیگر
ثلث ما بقی دوم باشد چنانچه اخوین و اخت و جده و جد سیوم ثالث آن سدس جمله مال ست مثل بنت و اخوین و جد و جده مثال یعنی
اگر با جد و بنی الاعیان یا بنی العلات یا هر دو ذو سهمی دیگر مختلط شود پس جد بعد فرض ذو سهم مذکور انفع سه امر
بگیرد یکی ازان سه امر مقاسمه باشد مثل زوج و جد و اخ اعیانی یا علاتی که بعد نصف درینصورت مسئله از دو ست
و تصحیح از چهار درینصورت مقاسمه جد را ربع میرسد و آن افضل است از سدس مال و از ثلث ما بقی دوم ازان سه امر
ثلث بقیه که بعد ادای فرض ذوی سهم دیگر مثل جد و برادر و اخت واحده و جده و جد که مسئله درینصورت بود
سدس که فرض جده ست از شش باشد و بعد ادای فریضه جده پنج باقی می ماند چون آنرا ثلث صحیح نیست اصل
مسئله را در مخرج ثلث ضرب کنند هژده حاصل شود همان تصحیح مسئله ست جده را سه ازان بدهند و در پانزده
باقی ثلثش را که پنج باشد بجد بدهند و بقیه عشره را بر اخوین و اخت للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند پس اینجا ثلث ما بقی

برای جد انفعل از مقاسمه و سدس جمیع مال ست چه در صورت مقاسمه تصحیح مسئله از چهل و دو ست ده ازان جد را بمقاسمه میرسد و بدیهی ست که پنج جزو از سی جزو از بجده اکثر ست از ده جزو از چهل و دو در تقدیر سدس جمیع مال تصحیح از سی باشد پنج ازان بجد رسد و پنج جزو از سی بالبداهته کمتر ست از پنج جزو از هجده و سوم ازان سه امر سدس از جمیع مال متروک ست

ست مثالش یک بنت و دو اخ و جد و جده اصل مسئله بوجه اجتماع نصف و سدس از شش ست سدس آن که یکی باشد بجد میرسد و بر تقدیر مقاسمه و اعطای ثلث مابقی دو ثلث از یک سدس بجد خواهد رسید و اکثریت سدس جمیع مال درینصورت محتاج بیان نیست ❊ مابقی را ثلث صحیح چو نیست ❊ پس بهین اصل مسئله از شش است ❊ ضرب کن مخرج ثلث در اصل ❊ تا که سهل شود ثلث از اصل ❊ این بیان قاعده ایست که چون ثلث باقی ترکه بعد اعطای نصیب ذوی سهم دیگر سوای اخوه و اخوات برای جد انفع و بهتر باشد و مابقی را ثلث صحیح نیست پس اصل مسئله را ببین که از چه پیست و مخرج ثلث را که سه باشد در اصل مسئله ضرب کن تا که جدا کردن ثلث از حاصل ضرب اسهل شود و همان تصحیح مسئله باشد مثالش گذشت ❊ چون گذارد زنی جد و مادر ❊ اخت عینی و دختر و شوهر ❊ پس سدس حق جد ست هیچ حجب اخت را نرسد ❊ مسئله اصل از دوازده وان ❊ لکن از عول سیزده گردان ❊ این مثالی ست که در وی سدس کل مال برای جد انفع ست از مقاسمه و از ثلث مابقی بعد نصیب ذوی الفرض دیگر چند مثالش سابق ذکر یافت لکن وجه ایراد این مثال درینجا برای آنست که اخت اعیانیه یا اخت علاتیه گو محجوب بجد نیست لکن در بعض احیان مع الجد وارث نمی شود با آنکه چنین مسائل عائله نیز می باشند و خلاصه مضمونش آنکه چون زنی میرد و جد و ام و اخت اعیانیه و بنت و شوهر گذارد پس سدس درینجا در حق جد بهتر از مقاسمه و ثلث مابقی ست و اخت اعیانیه را هیچ چیزی نمیرسد اگر بجای اعیانیه علاتیه باشد بدرجه اولی او را چیزی نخواهد رسید لهذا آنرا ذکر نکرد پس اگرچه اصل مسئله بسبب اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده ست لکن از عول سیزده میشود نصف آن که شش باشد حق بنت ست و ربع آن که سه بود سهم زوج ست و سدس که دو باشد حصه جد ست باقی ماند یک و حق مادر سدس ست که دو باشد درینصورت یکی افزوده سیزده نمایند و اخت که با بنت عصبه شده بود چیزی نمیرسد و وجه خیریت سدس جمیع مال از مقاسمه آنست که چون زوج و بنت و ام یازده سهام حق خود گرفتند یک باقی ماند اگر میان جد و اخت مقاسمه کنند دو ثلث از یک بجد خواهد رسید و دو سهم سیزده بالبداهته اکثر از نیست و وجه خیریت از ثلث مابقی ظاهر ست که این ثلث از سهم مقاسمه هم کمتر ست ❊ نزد زید ابن ثابت از اخوات ❊ خواه اعیانی اند یا علات ❊ هیچ یک نیست از ذوات الفرض ❊ با جد الا در اکدریه بعرض

زوج و ام جد و اخت اعیانی ❊ صورت اکدریه را دانی
در حق جد مقاسمه بهتر ❊ که برد ضعف حصه خواهر
مسئله از شش و بنه عائل ❊ صحت از بست و هفت گر خواهی
کرد و اخت اند جای یک یک جا ❊ یا بجایش برادری تنها
نیست ره عول و اکدریه را ❊ سدس کل برای جد اولی
یعنی نزد زید ابن ثابت هیچ یکی از اخوات اعیانیه و علاتیه با جد صاحب

از ذوات الفرض نیست بلکه عصبه ست مگر در مسئلهٔ اکدریه که اخت بالعرض یعنی بعروض عارضی ذوات الفرض گردید و مراد از بالعرض اینست که اگر اخت واحده تنها بدون خواهری دیگر یا برادری بود و نیز بصورت نگردانیدنش از ذوات الفرض بالکلیه محروم از میراث نمی شد در عداد ارباب فرایض معدود نمی گردید و وجه تسمیه این مسئله باکدریه اینست که این صورت بعینه در قبیلهٔ بنی اکدر واقع شده و صورتش اینست که زنی مرد و زوج وام و جد واخت اعیانیه گذاشت و بجای اعیانیه اگر علاتیه باشد نیز مسئله از اکدریه خارج نشود شوهر را نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف رسید اصل مسئله از شش ست و بنه عول میکنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر نیست از سدس جمیع مال که یک از شش باشد و بهتر از ثلث مابقی بعد نصیب زوج وام ست که یک سدس کامل و ثلث یک سدس از شش باشد و وجه خیریت مقاسمه آنست که حصه ضعف خواهر خواهد یافت از بست و هفت هشت با و خواهد رسید زیرا که از عول حصه جد یک ست و حصه خواهر سه هرگاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و تقسیمش بر روس هر دو که بمنزله سه اخت اند مستقیم نمیشود پس نه را در سه ضرب کنند بیست و هفت میشود نه از ان حق شوهر است و شش نصیب مادر و سه سهم جد و نه حظ اخت و بعد ضم نصیب جد با حصه اخت دوازده می شوند چون آنرا میان هر دو مقاسمه نمایند هشت بجد و چهار باخت خواهد رسید پس بدین طرز اینجا اخت را اولا صاحب فرض ساختند تا بالکلیه از میراث محروم نشود و بالآخر عصبه گردانیدند که نصیبش قریب جد از دیاد نپذیرد و در مسئله متقدمه بنت از ذوات الفرض شدن اخت مانع بود و بنا بر علیه اخت از ارث حظی نبرد و اگر بجای اخت درین مسئله دو اخت باشند یا تنها یک برادر باشد پس این مسئله عائله واکدریه باقی نماند چه اگر دو خواهر بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث بسدس رد میکنند و از شش که اصل مسئله ست سه بزوج و یک بام و یک بجد و باختین خواهد رسید و مقاسمه و سدس کل درین صورت یک حال دارد و از ثلث مابقی بهتر ست و اگر یک اخ بجای اخت باشد هم مسئله از شش و سدس که یک باشد بوجه فرضیت بجد میرسد و اخ را که عصبه ست چیزی نمیرسد و درین صورت سدس برای جد بهتر از مقاسمه و ثلث باقی ست و نزد امامیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر فرضا و باقی حق اورا خواهد بود و سدس بجد استحبابا میرسد و در مسائل جد اختلافی که میان شیعه و اهل سنت ست در احوال جد گذشت حاجت اعاده ندارد بیان مناسخه مردان کز غنا تمتع داشته ورثه مستحق مال گذاشته وارثی قبل قسمت متروکه نیز راه عدم نمود سلوک سهم او حظ دیگران گردید نوبت قسمتش و نرسید که از ینها یکی هم در گذشت آنکسان را که وارث خود داشت همچنین چند بطن یکدیگر گذشت تقسیم مال شده تا خیر نام این انتقال ای جانان در شرع مناسخه میدان مناسخه در لغت بمعنی نقل و تحویل ست و در اصطلاح این علم عبارت از انتقال حصص ورثه است قبل القسمت بسبب موت آنها بوارثان شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی وفات کرد و ورثه مستحقین مال خود گذاشت و وارثی از ورثه مذکوره قبل قسمت متروکه مورث خود نیز راه عدم پیمود و سهم این متوفی ثانی

بیان مناسخه

حظ دیگر وارثان هیچ دین گردید لکن هنوز نوبت قسمتش نرسیده بود که یکی ازین ورثهٔ متوفی ثانی هم بمرد و کسانی را که
وارث خود داشت بگذاشت همچنین چند بطن دیگر اگر بگذرد و تقسیم مال تاخیر شد و یکی بعد دیگری بمرد نام این انتقال در شریعت
مناسخه ست ۵ وارث میت دوم بعمل نیست گر غیر وارث اول هست هر یک و نیز قسمت هم که ز یک جنس وارث
اند بهم پس دوم میت ست کالمحجوب بل کالم یکن شود محسوب میگویند که هرگاه صورت مناسخه متحقق شد پس باید دید
که اگر وارثان میت دوم در عمل مناسخه غیر وارثان میت اول نیستند و در قسمت هم اتحاد حال و اخراج میت ثانی تغیری و تبدیلی
واقع نمیشود که همه ورثه از یک جنس بهم شده پس میت دوم مثل محجوب ست بل کالم یکن محسوب شود گویا هیچ وقت در میان
نبود چنانچه شخصی مرد و چهار پسر و چهار دختر از بطن زن واحده گذاشت پس یکی از پسران یا دختران مذکوره مرد و وارثی
غیر ازین اخوه و اخوات خود نگذاشت پس ترکه میت اول بنین و بنات احیا للذکر مثل حظ الانثیین منقسم خواهد شد ۵ و اگر وارثان
غیر یکدیگر اند یا تغیر بقسمت ست اگر ابتدا کن ز میت اول سازد تصحیح بی قصور و خلل ده بهر وارثی ازان تصحیح سهم
هر چه کرده تنقیح پس تصحیح میت دیگر کن وانگه بحصه اش بنگر صحت مسئله با ما فی الید گر بوجهی مماثلت دارد ضرب
و قسمت دران ندارد کار مسئله را بحال خود بگذار یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر اند یعنی ورثه میت ثانی غیر وارثان
میت اول اند یا با وجود اتحاد ورثه تغیری در قسمت ثانی واقع میشود درین هر دو صورت ابتدای عمل مناسخه از میت
اول باید کرد و تصحیح مسئله میت اول بلا قصور و خلل باید نمود و سهام هر وارثی که منقح شده بهر یکی باید داد بعد ازان تصحیح
میت دیگر کرده شود و بحصه میت ثانی که از ترکه میت اول بوی رسیده و ما فی الید اوست نظر باید کرد که آن تصحیح مسئله را با
ذاتش کدام نسبت ست اگر تصحیح مسئله اش با ما فی الید بوجهی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی ست یا تماثل
حکمی که تداخل باشد بصورتیکه ما فی الید اکثر از تصحیح بود درین صورت ضرب و قسمت کاری ندارد و مسئله تصحیح را بحال خود
گذارند و ما فی الید ش را بر ورثه اش قسمت نمایند مثال تغیر در قسمت با وجود اتحاد ورثه میت اول و ثانی شخصی مرد و
پسر از یک زوجه و سه دختر از زوجه دیگر گذاشت پس دختری از انها مرد و یک اخ علاتی و دو اخت اعیانیه گذاشت درینصورت
مسئله میت اولی از پنج خواهد بود دو به پسر و یک یک بهر دختر خواهد رسید و مسئله میت ثانی بوجود ثلثین از سه است دو ثلث
بهر دو اخت اعیانیه را و باقی یک ثلث به اخ علاتی میرسد پس میان هر دو تقسیم تغیر ظاهر شد و مثال تغایر ورثه اموات
بصورت مناسخه در آخر این فصل مشرح خواهد شد ۵ نیست ما فی الید ش چو با تصحیح استقامت پذیر با التصریح پس بجوی اگر
توافق هست وفق تصحیح دوم آر بدست بزن آن را با این تصحیح تا شود مسئله درست و صحیح یعنی گر ما فی الید میت
دیگر با تصحیح مسئله همان میت صراحةً بلا کسر استقامت پذیر نیست پس اگر میان تصحیح و ما فی الید نوعی از انواع توافق حقیقی
یا حکمی باشد وفق تصحیح دیگر را حاصل کرده در تصحیح اولین ضرب باید کرد پس مسئله درست و صحیح شود و پس ازان ما فی
الید میت دیگر را ازین ضرب و تصحیح نصیبی شده و به تصحیح وی بانقسام صحیح منقسم خواهد شد و مدار از توافق حکمی مداخله

وصوفة المسئلة من ۴	مافی الید ۳ ثم ۸ ثم ۳۲	بینهما تماثل
اب موصوف	ام منعوته ثلث ما بقی	زوجه مشکوره ربع
۲	۱	۱
۴	۲	۲
۱۶	۸	۸

حامده المسئلة من ۶		مافی الید ۹ ثم ۸ ثم ۷۲	بینهما توافق بالثلث
ابن شاکر	ابن ناعت	بنت وصیفه	جده ام الام محموده سدس
۲	۲	۱	۱
۶	۶	۳	۳
۲۴	۲۴	۱۲	۱۲

محموده المسئلة من ۲ تضرب فی ۲ فتصح من ۴	مافی الید ۹ ثم ۶ ثم ۳۶	بینهما تباین
زوج احمد نصف	اخ شکور	اخ صبور
۲	۱	۱
۱۸	۹	۹
الاحیاء	۱۲۸	

موصوف	منعوته	مشکوره	شاکر	ناعت	وصیفه	احمد	شکور	صبور
۱۶	۸	۸	۲۴	۲۴	۱۲	۱۸	۹	۹

بدانکه درین صورت اصل مسئله حمیده بوجه اجتماع نصف و ربع و سدس از دوازده ست چون سه بزوج و شش به بنت و دو بام داده شود یک باقی میماند پس مسئله برد یست و لا از اقل مخارج فرض من لا یرد علیه که چهار باشد مسئله کنند و یکی ازان بزوج دهند باقی سه بر سهام ثلثه بنت و سهم واحد ام که همگی چهار باشد مستقیم نیست و میان این هر دو تباین ست چهار را که مسئله زوج بود درین چهار که بمنزله روس ست ضرب نمایند و از شانزده که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله کنند چهار ازان بزوج و نه به بنت و سه بام خواهد رسید و اصل مسئله زوج متوفی که متوفی ثانی ست چهار ست و حالت تماثل میان تصحیح و ما فی الید ست یعنی ربع از چهار باشد و ما فی الیدش نیز چهار و این هر دو متماثلین باهم مستقیم القسمت اند زوجه اش را یک و مادرش را نیز یک که ثلث ما بقی ست و پدرش را باقی دو بعصوبت میرسد و اصل مسئله بنت متوفاة که مشتمل بر مثال است نسبت توافق در تصحیح و ما فی الید ست بوجود سدس از شش باشد و ما فی الید آن نه و میان هر دو توافق بالثلث ست پس دو را که ثلث شش و قایم مقام روس ست در مبلغ یعنی تصحیح اول که شانزده باشد و در حکم اصل مسئله ست ضرب کنند حاصل قسمت که سی و دو باشد مخرج هر دو مسئله بود و درین صورت ما فی الید این بنت تجدید کرده سه ازان که به

بنزد وی محل قسمت دان و بطن اعلی اختلاف لیکن از ان و صفت اصل معتبر باشد و از فروع ست اعتبار عدد و می شود منقسم
بهفت سهام و این چنین میرسد بذوالارحام که بو و چهار سهم ابن از ان و ما بقی حصه دو بنت بدان بحظ هر یک بفرع او رسد
صحت از بست و هشت دان بیکیه حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریث ذوی الارحام را بدان مشروط کرده بیان میکند
و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله قسمت ترکات بحصل صفت اصول که ذکورة و انوثت باشد میگیرد و عدد از فروع
میگیرد که فرع هر یکی چند شخص اند مثالش بدینصورت

نزد محمد رحمه الله مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸ — و نزد ابی یوسف رحمه الله تصحیح از ۷

بکر		
بنت	بنت	بنت
بنت ۲	بنت ۱	ابن ۴
بنت	ابن	بنت
ابنے	بنت	بنتے
نزد محمد ۹	۹	۱۶
نزد ابی یوسف ۴	۱	۲
نزد امامیه ۲	۲	۴

که اگر منجمله ذوی الارحام دو پسر از بنت البنت یک بنت وارث اثاثه جدا گانه بود و نیز یکدختر از ابن البنت بنت دیگر
مستحق اثاثه مذکوره بماند و هم دو دختر از بنت الابن بنت ثالث وارث آن هستند پس نزد محمد بطن اعلی اختلاف محل قسمت
باید دانست لکن در آن بطن صفت ذکورت و انوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع ست پس بطن اعلی اختلاف دریجا
بطن ثانیست که صفت ذکورت و انوثت مختلف شده که یک ابن و دو بنت اند آن ابن را بانضمام عدد فروعش دو ابن
باید گرفت و یک دختر را از بن هر دو نیز باعتبار عدد فروع وی دو دختر باید شمرد و یکدختر را که فرعش یک ست واحده باید داشت
پس مجموع رؤس درین بطن هفت باشد که بنای مسئله بر آنست و بدین وجه ترکه میت بهفت سهام منقسم میشود و به یک
از ذوی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از ان سهم ابن بطن دوم ست و ما بقی سه از ان حصه هر دو بنت بطن دوم دو
از ان نصیب بنت ذات الفرعین و یک از ان حصه ذات فرع واحد پس فرقه ذکور و اناث جدا جدا کرده نصیب ابن
بهر دو دختر النسق بدهند و سهام هر دو بنات را در بطن ثالث بر ابن و بنت که بجای بنتین ست علی السویه منقسم گردانند و
حصه هر یک بفرعش در بطن چهارم رسانند و چون در بطن سوم تقسیم انصافاً ست و عدد سه نصف صحیح ندارد اصل مسئله را
که هفت باشد در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند چهارده شود و در بطن رابع سه سهام بنت بنت البنت (یعنی سهام بنات ۱۲) بر هر دو پسر
انصافاً منقسم نشود و نصف صحیح ندارد بنا بر چهارده را در دو که مخرج نصف ست ضرب کنند بست و هشت میشود که از ان

تصحیح مسئله هشت و اگر خواهند چنین گویند که چون در بطن سوم انکسار بنصیب دختران پسر واقع میشود و عدد رؤس بنات و ابن چهار است و آن با سه سهام تباین دارد پس اصل مسئله را در چهار ضرب کنند بست و هفت میشود و بمذهب شیعه در نصیبورت مسئله از سه است تصحیح از شش دو دو بهر یک از بنات ثلثه انقسام یافته حصه هر یکی بفروع آن منتقل خواهد شد و حصه به بنت ابن بنت البنت و یک یک بهر یکی از ابنین بنتین خواهد رسید ۵ لیکن یوسف اندرین صورت * مال در فروع میکند قسمت چار زان مید هد بهر دو پسر * ما بقی سه نصیب سه دختر یعنی هر چه مذکور شد طریقه محمد رحمه الله بود لکن ابو یوسف رحمه الله درین مسئله مال متروک را بر ابدان فروع قسمت میکنند پس باعتبار رؤس فروع مسئله از هفت باشد چهار ازان بهر دو پسران بنت ابن البنت و بهر ما بقی سه سهم بهر سه دختران که بهر احد ازان یک سهم رسد ۵ چون بتوریث جمع دانشمند * از قرابت جهات میگیرند نزد بو یوسف اعتبار جهات * در رؤس فروع دان بالذات * هست نزد محمد موصوف * در اصول اعتبار آن معروف * این تتمه مباحث صنف اول است میگوید که چون در توریث ذوی الارحام جماعه دانشمند که علما و فقها اند از قرابت جهات آن میگیرند که جهت قرابت واحد هست یا متعدد پس نزد ابو یوسف رحمه الله اعتبار جهات در ابدان فروع بالذات است بلا واسطه اصول که وی رضی الله عنه مال را بر فروع ابتدا تقسیم میکند و همین است روایت صحیحه از وی رحمه الله مختار علمای ما وراء النهر و هر چه مختار فقهای عراق و خراسان است که نزد وی رحمه الله قرابتین و صاحب جهه واحده را در توریث یکحال باشند و تیست مرجح و نزد محمد رحمه الله اعتبار جهات در اصول است نه فروع زیرا که اول ربما اصل بخلاف تقسیم میفرماید و نزد امام محمد چون تقسیم ترکه بلحاظ اصول است احتیاج بلحاظ جهات باقی نیست حصه هر اصل بفرع میرسد اگر فرع ذات جهتین است حصه دو اصل خود خواهد یافت و اگر حصه یک اصل خود ۵ گر دو دختر بنت بنت بود * که همان ابن بنت بنت و له * نیز از بنت دختر ثالث * پسری هست مال را وارث * هست بر سه سهام قسمت مال * نزد بو یوسف خجسته خصال * دو ثلث حق هر دو دختران * یک ثلث حصه پسر رسان * بطریق محمدی که گذشت * سازتصحیح آن ز بست و هشت * بست دو زان بدختران بدهی * شش ازان حصه پسر بدهی * لیک قول محمد است اقوی * هست در ذوی رحم بران فتوی * این مثال اعتبار جهات قرابت است که اگر کسی بمیرد وارث وی دو دختر بنت البنت باقی بود و همان هر دو دختر اولاد ابن البنت دیگر است پس قرابت این هر دو دختر میت از دو جهت است یکی جهة پدری دیگر جهة مادری و نیز پسری از بنت البنت سوم وارث آن مال هست بدینصورت

نزد محمد مسئله از ۷ و تصحیح از ۲۸   و نزد ابو یوسف رحمه مسئله از ۳

خالد

بنت   بنت   بنت

بنت ۲   ابن ۴   بنت ۱

ابن ۶

نسبت مفتی ۲۲

در صورت نزد ابو یوسف رحمه الله چون هر دو دختران ذوات الجهتین اند هر یک از ان بمنزله یک ابن باشند مسئله از سه
بود و مال را بر سه سهم قسمت کرده دو ثلث مال حق هر دو دختران دانند و یک ثلث نصیب پسر رسانند پس هر یکی را
از این دختین یک یک سهم رسد و همچنین ست نزد فرقه اثنا عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه بنت اند پس ترکه میت را
بر سه سهم قسمت کرده یک یک سهم هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بفرعش منتقل گردانند و بطریق محمدی که بیانش
گذشت یعنی موافق مذهب امام محمد رحمه الله تصحیح مسئله اند رین صورت از بست و هشت باید کرد بدین طریق که بطن ثانی که اعلی الخلاف ست تقسیم
کنند و دران بطن یک ابن ست بمنزله دو ابن که اعتبار جهات قرابت نزدش در اصول ست و دو بنت اند یکی از ان بمنزله دو بنت
ست که بهفت به نوس شد پس مسئله از هفت باشد پسر از ان چهار سهم و بنت متعدده الفرع را دو سهم و بنت دیگر را یک سهم برسد و ذکور
و اناث را طوایف جداگانه ساخته سهام اربعه پسر را بهر دو دختر انش رسانند و سهام ثلثه هر دو بنات را بفروع آنها که
یک ابن و دو بنت ست للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند چون سهام ثلثه با روس اربعه مباینت داشت چهار را در اصل
مسئله که هفت ست ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست و هشت ست بقسمت صحیح تقسیم نمایند بست و دو از ان
بهر دو دختران از طرف پدر و مادر آنها بدهند که بهر یکی یازده برسد و شش از ان در حصه پسر بدهند لکن قول محمد رحمه الله در
احکام ذوی الارحام اقوی و اشهر از هر دو روایت مرویه از امام ابوحنیفه رحمه الله ست و در مسایل ذوی الارحام همین بر
قول فتوی ست اگرچه علمای بخارا در مسایل ذوی الارحام و مسائل حیض بوجه ایسریت و سهولت بر قول ابو یوسف
رحمه الله فتوی داده اند بیان صنف ثانی ← اقرب صنف ثانی از موتی بهر میراث بردن ست اولی × و در تساوی
بقرابت نیز اینکه مدلی بوارث ست اولی × و در تساوی منازل آنهاست × تتفق وصف من هم بدلی ست ×
در قرابت هم اتحاد بود × منقسم بروس ایشان بکند × یعنی از صنف ثانی که اجداد و جدات فاسده اند هر که اقرب بموتی
باشد از جهت پدر یا مادر بهر بردن میراث از موتی اولی باشد باتفاق فریقین پس اب الام اولی از اب ام الام و ابو ام الام
همچنین اب ام الاب اولی از اب ام ام الاب و از اب ام اب الاب ست و برین قیاس حال جدات و در صورت تساوی
در مرتبه قرب از ین جماعه که متساوی القرابة اند هر که منتسب و متوسل بوارث ست اولی بود نزد ابی سهیل فرائضی و ابی فضل خفاف
و علی بن عیسی بصری چنانکه اب ام الام اولی ست از اب اب الام که مدلی ست انجا ام الام ست که جده صحیحه باشد و انجا اب
الام ست که جد فاسد بود و ابو سلیمان جرجانی و ابو علی بستی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر وارث ترجیح و تفضیل نداده اند و در صورت
مذکوره هر دو را وارث میدانند همین ست مذهب امامیه و اگر منازل قرب و بعد او لا بوارث و غیر وارث در یکدگر مساوات
و وصف مذکوره و انوثت کسی که بو اسطه اش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد ست یعنی بصورت تساوی مراتب
و ادلا بوارث و غیر وارث او و افتاد مدلی به هر یکی متحد ست هر یکی بوصف ذکوره متصف ست یا بوصف انوثت و در
قرابت هم اتحاد ست که هر یک از جانب اب میت ست یا هر و احد از طرف ام میت ست چنانچه اب ام الاب و ام

اب ام الاب پس درینصورت ترکه را برابدان آنها للذکر ضعف الانثی اثلاثا تقسیم نمایند باتفاق فریقین ومعنی اولاد بیان مدلی و مدلی به در فصل حجب گذشت سه وصف مدلی بهم اگر یابی مختلف بایدت که دریابی اول بطن کاختلاف دران هست آنرا محل قسمت دان یعنی باوجود استوار منازل این صنف وصف مدلی بهم که واسطه انتساب اند بسوی میت اگر مختلف بذکورة و انوثت یابی پس ترا باید تا دریافت کنی اول بطنی را که دران اختلاف واقع ست آن بطن را محل قسمت دانی وللذکر ضعف الانثی تقسیم کنی وطایفه نسا و زمرهٔ رجال را دو فرقه جداگانه گردانی چنانچه در صنف اول گذشت نزد محمد رحمه الله مسئله از ۶ تصحیح از ۱۸

مکرم

الاب	الاب	الاب	الاب
ام	ام	ام	ام
اب ۲	ام ا	اب ۲	ام ا
اب	اب	ام	ام
۸	۴	۴	۲

درینصورت در مرتبه سوم اختلاف بذکورت و انوثت دو ام و دو اب است که رؤس آنها شش باشد مسئله از شش بود چهار سهام هر دو اب که یکفرقه ست و دو سهام هر دو ام که فرقهٔ دیگرست و در مرتبهٔ چهارم رؤس اب و ام فرقهٔ رجال و اب و ام فرقهٔ نسا سه ست و سهام هر یکی ازان فرقه با رؤس آنها مباینت دارد پس شش را در سه که اعداد رؤس ست ضرب کرده از حاصل ضرب که هجده باشد تصحیح مسئله نمایند دوازده که سهام هر دو اب در جهت ثالثه ست باب و ام آنها در جهت رابعه هشت و چهار للذکر مثل حظ الانثیین هر سه و شش که سهام هر دو ام در جهت ثالثه ست باب و ام آنها در جهت رابعه چهار و دو میرسد و نزد علمای شیعه درین صورت مسئله از شش باشد وللذکر ضعف الانثی در مرتبه چهارم قسمت یابد و اختلاف ست در قرابت اگر جانبی ام و جانبی ست پدر ثلثین ست حق طرف پدر و ثلثی حق جانب مادر یعنی اگر باوجود تساوی مراتب و اتفاق وصف مدلی بهم در جهت قرابت اختلاف ست که یک جانب ام ست و یک جانب اب درینصورت دو ثلث حق جانب پدر ست که حصهٔ اب باشد و یک ثلث حق جانب مادرست که حصهٔ ام باشد بالاتفاق درینصورت

مسئله از ۳ و تصحیح از ۹

منتظم

الاب	الاب	الام	الام
ام	ام	ام	ام
اب	اب	اب	اب
اب ۳	ام ۲	اب ۲	ام

حاصل ضرب دوازده سهام باب الاب رسید هشت ازان بپدرش و چهار بمادرش رسد و شش سهام بام الاب رسید
چهار ازان بپدر رود و دو بمادرش رسد همچنین شش سهام باب الام رسیده چهار ازان بپدر رود و دو بمادرش رسد و سه سهام بام الام
رسید دو بپدر و یک بمادرش رسد و بر مذهب اول ابوین اب الام را چیزی نرسد بلکه از حصه ام شش باب ام الام و سه بام ام
الام برسد و بر مذهب مشهور امامیه دو ثلث باجداد پدری و یک ثلث باجداد مادری میرسد و ثلثین اجداد پدری اثلاثا
منقسم شود و ثلثان آن ثلثین بجد وجده پدری پدر و ثلث آن ثلثین بجد وجده مادری پدر بر وجه للذکر مثل حظ الانثیین قسمت باید و ثلثی که از
اصل باجداد مادر رسیده میان آنها علی السویه تقسیم پذیرد و چون سهام اجداد پدری نه است و سهام اجداد مادری چهار و این هر دو باهم متباین اند یکی را در
دیگری ضرب کنند سی و شش حاصل ضرب را در اصل مسئله که سه است ضرب کرده از یکصد و هشت حاصل ضرب تصحیح مسئله نمایند
سی و دو باب اب الاب و شانزده بهر یک از ام اب الاب و اب ام الاب و هشت بام ام الاب بدهند و بهر یکی از
امیه نه نه رسانند و درین مسئله اگرچه بعض علمای شیعه طریقی دیگر اختیار کرده اند لکن معمول همین است لهذا ذکرش بتطویل لاطائل
و انتهم بدانکه ضابطه کلیه در اجداد ساقطه بعض علمای اهل سنت چنین ضبط کرده اند که انها یا متساویة الدرجه اند یا نه
ثانی اقرب اولی است و صورت اول جهت قرابت یا متحد است یا مختلف بحالت اختلاف تقسیم مال اثلاثا نموده دو ثلث بابوی پدر
یکثلث بامیه میرسد و بحالت اتحاد قرابت اگر صفت ذکورت و انوثت اصول متفق است همراه ان فروع قسمت باید و اگر صفت مختلف
بود بر اصل علی اختلاف تقسیم کنند بیان **صنف ثالث** صنف ثالث چو اول و ثانیست غیر اقرب در آنهم اولی نیست
گر متساوی بقرب شد باهم پس مثل اهل عصوبت است اقدم بدین تصحیح حال صنف ثالث است که اولاد خواهران و دختران برادران
مطلقا و پسران برادران مادری باشند حکم این صنف مثل حکم صنف اول و ثانی است که غیر اقرب در آنهم اولی نیست بل اقرب
اولی است و اگر در قرب بایکدیگر متساوی است پس اولاد عصبات از اولاد ذوی الارحام اولی و اقدم است و نزد امامیه چون
مناط عصوبت نیست اولاد عصبه و غیر عصبه برابر است لکن قوت قرابت البته ملحوظ خواهد بود و درین صنف هم اعتبار نسل اهل عصوبت
و مراد بتصحیح و در صنف اول و جیب اعتبار نسل و ارث که مراد ازان نسل حسب فرض باشد هست که در صنف اول وجه دو ذو رحمی و ولد عصبه نبود و رحمی
ولد ذو رحمی ممکن نیست ازانکه ذو رحمی که در بطن ثانی است بالضرورة از اولاد بنات خواهد بود مثل ابن البنت و اولادش بجز ذوی الارحام
نباشد و عصبه که در بطن ثانیست از اولاد ابنا باشد و اولادش یا عصبه خواهد بود مثل ابن ابن الابن یا از اهل فرض خواهد بود مثل بنت
ابن الابن و درین صنف ثالث وجود ذو رحمی و ولد صاحب فرض یا ذو رحمی و ولد ذو رحم که هر دو متساوی الدرجه باشند متصور نیست
زیرا که درین صنف ولد اهل الفرض مثل اولاد اخوات جز در بطن اول نخواهد بود و ولد ذو رحم غیر در بطن ثانی نزد ما پدرش خواهد بود لکن اجتماع
ولد عصبه و ولد ذی رحم متساوی الدرجه البته ممکن است مثل بنت ابن الاخ با ابن بنت الاخ که یکی بنت اخ است دیگر
بنت ابن برادر است و اگر خواه اعیانی از ابن اخ و اخت اند خواه علاتی اند یا اخیافی خواه علاتی است و احد ازان برادران دیگر
همسر ازینجا الاعیان پس همه مال را بو دانیجا مستحق بنت ابن الاخ تنها در لام هست هر یکی از نها بهر دو را ضعف

که ابو یوسف وحید زمان رحمه الله قائل قسمت است برابدان و همست نزد محمد ابن حسن رحمه الله حصه مرد مثل حصه زن بلکه بود زیرا نزد وی اعتبار
اصول است و اختلاف فروع نامقبول است این مثال تقدیم و ترجیح اولاد عصبات بر اولاد ذوی الارحام است صورت مسئله نیست که شخصی
مرد و یک ابن بنت الاخت و یک بنت ابن الاخ گذاشت و این هر دو اخ و اخت که ابن و بنت موجوده از نسل شان هستند خواه
اعیانیه باشند یا علاتیه یا یکی از انها علاتی است و دیگری از بنو الاعیان است در همه صورتها مستحق تمام مال متروک تنها بنت ابن الاخ باشد
زیرا که وی ولد العصبه است و مذهب شیعه درین مسئله انست که حق اصول بفروع خواهد رسید و اگر یکی ازین هر دو اعیانی و دیگر
علاتی باشد همه مال را اولاد اعیانی مستحق خواهد بود و اولاد بنی العلات محروم خواهد ماند تا اینجا بیان توریث اولاد اخوة و اخوات اعیانیه
و علاتیه بود و اگر اخت و اخ مذکوره اخیافی باشند ذوی رحم مرد را که ابن بنت الاخت است مضاعف ذوی رحم انثی که بنت ابن
الاخ است بمذهب ابو یوسف باید داد زیرا که ابو یوسف رحمه الله در ذوی الارحام برابدان قسمت میفرماید که در میراث هر جا
بحصه ذکر را انثی است و تساوی که در مونث و اولاد ام بوجه تصریح نص بر خلاف قیاس بود لکن نزد محمد ابن حسن شیبانی
رحمه الله حصه مرد مماثل و مساوی حصه زن است زیرا که نزد وی اعتبار وراثت اصول است و اختلاف روس فروع را قبول
نمیکند و چون استحقاق اینها بقرابت مادرست و باعتبار این قرابت ذکر بر انثی تفضیل ندارد پس حقوق اینها با وجود اختلاف صفت ذکورت
و انوثت متساوی باشند و نزد علمای شیعه نیز همین حکم تقسیم بالتساوی است ۱۵ گر تساوی است و عصوبت باهم نیست یا بنفی عصوبت
است باهم و یا یکی از نسل اهل فرض دیگری نسل اهل عصوبت است و گر نزد ابو یوسف اعتبار اینجا نیست جز قوت قرابت را و نزد محمد رحمه الله
قسمت بر اخ و اخت شده بهمین صورت بلکه جهات از اصول میگیرد و ضم کند با وی از فروع عدد پس حق هر فریق از اینها
منقسم بر فروع آن میان است یعنی اگر در عصوبت باهم تساوی است که هر یک از ذوی الارحام ولد العصبه است مثل بنت ابن الاخ
با بنت ابن الاخ هر دو از بنو الاعیان خواه بنو العلات یا تساوی بنفی عصوبت باهم حاصل شده مثل بنت بنت الاخ و ابن بنت
الاخ یا یکی از ذوی الارحام از اولاد اهل فرض است و دیگر از اولاد عصبه است مثل بنت اخ اعیانی و بنت اخ اخیافی در ینصورت
نزد ابو یوسف رحمه الله اینجا جز قوت قرابت اعتبار چیزی دیگر نیست پس ترجیح اولاد بنو الاعیان را بر اولاد بنو العلات و اولاد
بنو الاخیاف ترجیح بود و اولاد بنو العلات را بر اولاد بنو الاخیاف تفضیل باشد و از محمد رحمه الله در قسمت بر اخ و اخت که اصول
این ذوی الارحام اند بدینصورت روایت است که جهات قرابت از اصول گرفته از فروع عدد با وی ضم کند یعنی اگر فروع هم
یک اصل دو یا سه روس اند اصل را دو یا سه روس گیرد و بر طبق آن مال بر اصول تقسیم نماید پس آنچه هر فرقه را از اصول رسید
حق آن فرقه بر فروع مستحق منقسم اند و بمذهب اثنا عشریه در صورت اجتماع اولاد اخوة و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه اولاد
بنو العلات را چیزی نمیرسد و اولاد بنو الاخیاف اگر همه از نسل یک اخ یا یک اخت اند یک سدس مال بانها رسد و اگر
همه از نسل زیاد از یک اخ یا اخت اند یک ثلث مال بانها رسد و در هر دو صورت میان شان علی السویه بر مرد و زن اقسام باید نمود و باقی
مال در هر دو صورت بر اولاد بنو الاعیان للذکر ضعف الانثی منقسم گردد و درین خصوص کلیه بمذهب امامیه این است که مال

برحصول القسیم کرده سوی فروع منتقل سازند و تقسیم در فروع اخیافیه بالسویه دارند و در ما سوی آن للذکر مثل حظ الانثیین قسمت نمایند سه
از سه بنت اخ گرسنه بنت هست مگر جهت هر برادر ست دگر و همچنین از سه اخت سه دختر و هم سه ابن از سه خواهر دیگر و همچنین بر یوسف اند نیجا لیست
بر فروع از چهار شد قسمت × هست اقدم فروع اعیانی و فروع علات بعد آن دانی و بعد از نیها فروع اخیافیست × لیک ما قبل
بعد را نافیست × این مثالیست جامع کلالات ثلثه که اخوه و اخوات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه باشند و بعض ازیشان اولاد اهل
فرض اند و بعض اولاد عصبات بدینطریق که شخصی مرد و سه دختر سه برادران مختلف الجهات گذاشت یکی بنت اخ اعیانی دوم بنت
اخ علاتی سوم بنت اخ اخیافی و همچنین از سه اخت مختلفة الجهات سه دختر گذاشت یکی بنت اخت اعیانیه دوم بنت اخت علاتیه سوم
بنت اخت اخیافیه و همچنین سه ابن از سه اخت مختلفة الجهات دیگر گذاشت یکی ابن الاخت اعیانیه دوم ابن الاخت علاتیه سوم
ابن الاخت اخیافیه بدینصورت

خالد

هر سه اعیانیه			هر سه علاتیه			هر سه اخیافیه		
الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت	الاخ	الاخت	الاخت
بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن	بنت	بنت	ابن

نزد ابی یوسف رحمه الله درینحال مال متروک بملاحظهٔ رؤس اربعهٔ ابن و بنتین بر فروع اربابها منقسم گردد و فروع اعیانیه در استحقاق اقدم
یعنی با وجود اولاد اخ و اختین اعیانیه کسی از اولاد علاتیه و اخیافیه مستحق آن نتواند بود و بعد آن فروع بنی العلات استحقاق
یعنی بصورت فقدان فروع اعیانیه اولاد اخ و اختین علاتیه اولی و اقدم بالاستحقاق باشند که با وجود آنها اولاد اخیافیه و فوق
الحق نتواند بود و بعد ازین هر دو فرقه فروع اخیافیست یعنی بتقدیر فقدان اولاد علاتیه اقدم باستحقاق اولاد اخ و اختین اخیافیه ست
و معنی این مصرع لیک ما قبل بعد را نافیست × این ست که فرقهٔ متقدمه فرق متاخره را نفی میکنند و از استحقاق باز میدارد یعنی
با وجود فرقهٔ متقدمه فرقهٔ متاخره را چیزی نمیرسد پس اولاد اعیانیه اولاد علاتیه و اخیافیه را نافی ست و اولاد علاتیه اخیافیه را مانع
و حاجب ست سه و از محمد تقسیمش مرویست × که ثلث حق فروع اخیافیست × باقیش حق فروع اعیانی × هست صحیح قسمت بینا
دانی × ثلث اولین سه حصه شود × متساوی بهر یکی برود × کرده قسمت بقیه را بر شش × سه از ان سهم بنت اخ برکش ×
دو ازان حق ابن اخت بدان × حصهٔ بنت اخت واحد ازان × پس محمد بنا بقول صحیح × مسئله را کند تصحیح × هر چه بالا مذکور شد
مذهب ابو یوسف رحمه الله بود و از محمد رحمه الله در تقسیم صورت مذکوره مرویست که ثلث ترکه حق اولاد اخ و اختین اخیافیه ست
بقیهٔ آن حق فروع اخ و اختین اعیانیه ست و طریقهٔ قسمت آن چنین باید دانی که ثلث اولین که حصهٔ اولاد اخیافیه ست منقسم بسه حصه
شود و بهر یکی از ابن و بنتین متساوی برسد و باقی ثلثین را بر شش حصه قسمت کرده سه ازان سهم بنت اخ اعیانی جدا کنی و دو ازان
حق ابن الاخت اعیانیه و یکی ازان حصهٔ بنت اخت اعیانیه ثانیه دانی پس محمد رحمه الله بنا بر قول صحیح خود که قائل بتقسیم ...

برادر و اخوات باعتبار عدد و فروع و جهات در اصول ست این مسئله را از تصحیح می‌کند که بود و ثلث اصل مسئله از سه ست و ثلث آن که یک
باشد به بنی الاخیاف ثلثه مستقیم نیست و ثلثین که دو بود یکی از آن به بنت الاخ اعیانیه می‌رسد و یک حق ابن الاخت و بنت الاخت ست
که رؤس ثلثه باشد و آن غیر مستقیم ست و میان این هر سه رؤس و رؤس بنی الاخیاف مماثلت ست پس سه عدد رؤس را در اصل مسئله
ضرب کنند تا نه حاصل شود و از آن مسئله تصحیح باید و نزد امامیه نیز در صورت ثلثین حق اولاد اعیانیه ست و ثلث حق اولاد اخیافیه و آن ثلث
علی السویه باخ و اختین منقسم شده باولاد آنها خواهد رسید لکن ثلثین بر چهار سهم منقسم شده و از آن سه بنت الاخ حق پدرش و یک به بنت الاخت
و ابن الاخت حقوق مادر آنها خواهد رسید و تصحیح مسئله برین تقدیر از سی و شش باشد چهار چهار به بنی الاخیاف برسد و دوازده به بنت
الاخ و شش شش به هر یک از بنت الاخت و ابن الاخت برسد ۵ و رسا ابن سه اخ سه بنت گذشت × سه اخی مختلف جهت سبب آ
آنکه نسل برادر عینی ست × وارث مال غیر او کس نیست × که جز او نسل ذوی العصوبة نیست × حکم این مسئله نزد هر دو یکیست یعنی و اگر
سه پسران سه برادران میت سه بنت گذاشتند و هر برادری که هر یک ازین بنات ثلثه از او الوس هستند جهت مختلف است یعنی
یعنی یکی اعیانی بود و دوم علاتی و سوم اخیافی پس هر که ازین هر سه بنات نسل برادر عینی ست وارث مال متروک سوای او دیگر
نیست زیرا که او ولد العصبه ست و سوای او کسی از نسل ذوی العصوبة نیست و از هر دو یعنی ابی یوسف و محمد رحمهما الله حکم این مسئله
یکی ست و نهجی دران اختلاف نیست و صورت مسئله اینست

زید

اخ عینی	اخ علاتی	اخ اخیافی
ابن	ابن	ابن
بنت	بنت	بنت
وارث تمام مال	محجوب	محجوب

و بطریقه اثنا عشریه مسئله از شش ست یکی از آن به بنت ابن الاخ اخیافی و باقی پنج سهام به بنت ابن الاخ اعیانی میرسد بیان
صنف رابع ۵ حکم صنف رابع سه چنین × منفرد و واحدی چو هست ازین × مستحق تمام مال شود × که جز او وارثی
دگر نبود × یعنی صنف رابع که عمات مطلقاً و اعمام لام و اخوال و خالات مطلقا باشند حکم درین صنف آنست که اگر یکی از ینها تنها است
و سوای او کسی از ذوی الارحام نیست تمام مال متروک میت مستحق خواهد شد زیرا که جز او وارثی نیست که مزاحم و مانع وی شود
بالاتفاق بین الفریقین ۵ چند شخص اند مجتمع گر زان × متحد حیز قرابت شان × اند حیوت اقدم ست اقوی × پدری و ان نیز مادری
اولی × زین همه اقدم ست اعیانی × اتفاق همه برین دانی × هر زن و مردگان بود اقوی × هست بالجمله اقدم و اولی × یعنی حکم منفرد
صنف رابع بیان کردیم و اگر چند شخص از آن صنف مجتمعاً باشند و حیز قرابت شان هم متحد باشد یعنی هر همه از جانب ام هستند مثل آنکه

بیان صنف رابع

و خالات یا جمله از جانب باب باشند مانند اعمام اخیافیه و عمات علی الاطلاق در صورت هرکه ازانها اقوی ست اعلی و اقدم باشد پس
علاتی را از اخیافی اولی وانی و اعیانی اقدم و اولی ازین هر دو ست بر همین یعنی صاحبین و امام را اتفاق ست و با جمله چنین باشد یا
هرکسی که اقوی از ایشان بود در استحقاق میراث اقدم و اولی ست پس عمهٔ اعیانیه از عمهٔ علاتیه و عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و عمهٔ علاتیه
از عم و عمهٔ اخیافیه اولی ست و همچنین خال و خالهٔ اعیانیه از علاتیه و اخیافیه اولی و خال و خالهٔ علاتیه از اخیافیه اولی ست و نزد علمای
شیعه بصورت اجتماع متحد الحیز اعمام و عمات باشند یا اخوال و خالات علاتیه را اعیانیه حاجب اند و بتقدیر انعدام اعیانیه علاتیه قائم
مقام آنها شوند و از اخیافیات واحد سدس مال را و متعدد ثلث مال را مستحق اند و باقی با عیانیه و اگر نباشند بعلاتیه میرسد ٥
اگر ذکور و اناث مجتمع اند × متساوی القرابت باهی دلبند × اصل مشهور پس نگاه بدار × ضعف انثی نصیب مرد شمار × یعنی اگر ذکور
و اناث مجتمع اند که بعضی مرد اند و بعضی زن و هر یکی از آنها متساوی القرابت و متحد الحیز ست پس در تقسیم برآنها اصل مشهور را
نگاه داری و مضاعف حصهٔ انثی حصهٔ مرد شماری نزد امامیه و اخیافیه تقسیم میان ذکر و انثی متساویست و در اعیانیه و علاتیه للذکر
ضعف الانثی پس بهر عم و عمهٔ اخیافیه از ثلث مساوی برسد و بهر یک از عم و عمهٔ اعیانیه باشند یا علاتیه للذکر حظ الانثیین
خواهد رسید ٥ همچو اخیافی اند عمی چند × که بعمات همچنین جمع اند × خواه خال ست و خالهٔ مطلق × لیک هر دو زیک جهت ذی حق
این مثال اجتماع ذکور و اناثی ست که حیز قرابت شان متحد بود بدینطریق که مثلاً چند اعمام اخیافی اند یعنی برادران مادری پدر
که باهمچنین عمات یعنی خواهران مادری پدر جمع شوند خواه خال و خاله اند مطلقا اعیانیه باشند یا علاتیه یا اخیافیه که باهم جمع شوند
لاکن خال و خاله هر دو از یک جهت ذی حق باشند یعنی اگر خال اعیانی ست خاله هم اعیانیه باشد و اگر خال علاتی ست
خاله هم علاتیه باشد و اگر خال اخیافی ست خاله هم اخیافیه باشد درین هر دو صورت ترکه للذکر ضعف الانثی تقسیم خواهد یافت
لکن نزد امامیه چون بهر دو صورت انتساب بام ست مال بمساوات بین الذکر والانثی منقسم خواهد شد و زن نیمه مرد نخواهد یافت
٥ مختلف حیز قرابت اگر × هست پس ضعف و قوتش منگر × بل ثلث ده بنصیب مادریان × دو ثلث جانب پدریان ساز
حق هر فرقه بر اشخاص × میشود منقسم بقسمت خاص × تا اینجا ذکر متحد الحیز بود حالا بیان صورت اختلاف حیز میکند و میگوید که اگر
حیز قرابت اشخاص مجتمعه مختلف ست یعنی بعضی ازان از طرف پدریت باشند چون عمات مطلقا و عم لام و بعضی ازان از جانب مادریت
باشند چون اخوال و خالات مطلقا پس نظر بضعف متحیز یک حیز و قوت متحیز حیز دیگر نباید کرد بلکه یک ثلث بحصهٔ کسانیکه منسوب
بسوی مادریت اند بدهی و دو ثلث بحصهٔ آنانکه منتسب جانب پدریت اند برسانی و حق هر فرقه از پدری و مادری بر اشخاص آنها بقسمت
خاص که عبارت از للذکر ضعف الانثی ست منقسم میشود و مراد ازین قول که ضعف و قوت را منگر این نیست که در هر فرقه ضعف و قوت
ساقط نباید کرد که اگر مثلاً عمات اعیانیه و علاتیه و اخیافیه با اخوال اعیانی و علاتی و اخیافی جمع شوند دو ثلث بهمه عمات و یک ثلث بجمیع اخوال
باید رسانید زیرا که درین صورت قوت و ضعف هر فرقه برای توریث اشخاص آن فرقه ملحوظ خواهد بود پس ازین جمله عمهٔ اعیانیه و خال اعیانی
وارث خواهند بود و باقی ساقط خواهند گردید و بمذهب شیعه عمهٔ اعیانیه و اخیافیه و خال اعیانی و اخیافی وارث اند از دو ثلث یک

سدس بعمهٔ اخیافیه و باقی بعمهٔ اعیانیه و از ثلث یک سدس بخال اخیافی و باقی باعیانی میرسد و اگر عمهٔ اعیانیه با خال علاقی یا اخیافی جمع شود
قوت قرابت عمه مانع توریث خال ضعیف القرابت نخواهد بود و کلیهٔ مذهب اثنا عشریه بصورت اجتماع اعمام و عمات با اخوال و
خالات این که ثلث حق حیز مادریست و ثلثین حق حیز پدریست واحد باشند یا متعدد و مختلف الجهه یا متفق الجهه مگر بحالت اجتماع کلالات
جهات ثلثه در حیز کلالة الاب را کلالة الابوین مسقط است و از حق حیز متحد الحیز بکلالة الام بصورت وحدت یک سدس و بحالت
تعدد یک ثلث و باقی بکلالة الابوین میرسد و قسمت فیما بین ذکور و اناث کلالة الابوین یا کلالة الاب حیز پدری للذکر ضعف الانثی
ست و در کلالة الام خواه از حیز پدری باشند یا از حیز مادری قسمت بالتساوی بین الذکر و الانثی خواهد بود ۵ چون لام
و اب اند عمه چنید که بخالات مادری جمع اند همچنین عمهٔ لام وانی که با آن خاله هست اعیانی × این شد عدم اعتبار قوت قرابت
ذوی الارحام از صنف رابع ست که حیز قرابت آنها مختلف باشد پس هرگاه عمهٔ اعیانیهٔ متعدده با خالات اخیافیهٔ متعدده جمع شوند
هر چند عمات قرابت قویه و خالات قرابت ضعیفه دارند لکن قوت قرابت شان مزاحم توریث خالات نمیتواند شد بلکه ثلثین بعمات
و یک ثلث بخالات خواهد رسید و همچنین عمهٔ اخیافیه که با وی خالهٔ اعیانیه باشد پس قوت قرابت خاله مانع ارث عمه نمیشود
و درین باب حکم فریقین متحد ست **بیان حکم اولاد صنف رابع** ۵ حکم اولاد صنف رابع و ان × با همان صنف
اولین یکسان × که بمیراث اقرب ست اولی × در تساوی مقدم ست اقوی × لیک با اینهمه شود منضم × وحدت حیز قرابت هم
در تساوی بیت اقدم آن باشد × عصبه را اهر انکه هست ولد × چون از بیان احکام صنف رابع فراغت حاصل شد احکام اولاد
این صنف بیان میکند و وجه عدم ایراد احکام اولاد در اصناف ثلثهٔ متقدمه اینست که چون صنف اول عبارت از اولاد دختران
و اولاد دختران الابن است هر چند که پایین روند پس اولاد اینها که خارج ازین صنف باشند متصور نیست و صنف ثانی که اجداد و جدات ساقطه
اند چندانکه بالاتر روند و اولاد آنها داخل صنف رابع ست و صنف ثالث که اولاد اخوات و بنات اخوة مطلقا و بنو الاخوة لام
گو فروتر باشند آن هم اولادیکه خارج ازان صنف باشند متصور نیست باقی ماند صنف رابع که اعمام و عمات و اخوال و خالات
اند حکم اولاد شان محتاج بیان ست لهذا احکام آنها جداگانه بیان میکند و میگوید که حکم اولاد صنف رابع با حکم صنف اول
یکسان دانی که بصورت انعدام احدی ازین صنف رابع هر که از اولاد آنها اقربیت ست از هر جهتی که باشد اولی بمیراث
بود و در صورت تساوی القرب و بعد قرابت اقوی مقدم ست لکن با اینهمه قوت قرابت و اقربیت وحدت حیز قرابت نیز
منضم میشود یعنی اگر در قربیت مساوی باشند و حیز قرابت آنها متحد بود پس هر که قرابت قویه دارد بالاجماع اولی ست
از کسی که قرابت قویه ندارد چنانچه اگر اولاد عمهٔ اعیانیه و اولاد عمهٔ علاتیه و اولاد عمهٔ اخیافیه گذشت اولاد اعیانیه مقدم ست و اگر اولاد
اعیانیه نباشند اولاد علاتیه بر اولاد اخیافیه مقدم اند همچنین در اولاد اخوال اعیانیه و علاتیه و اخیافیه تقدم و تاخر ست و نزد امامیه
اولاد هر یکی ازینها قایم مقام آبای خود ست و اولاد عم و عمهٔ اخیافیه یا اولاد عم و عمهٔ اعیانیه و علاتیه وارث سدس ست اگر یکی باشد
و وارث ثلث ست اگر زاید بر یک بود و اولاد اعیانیه حاجب اولاد علاتیه ست و همچنین در اولاد اخوال و خالات و نیز با وجود یکی از جمع

صنف اولاد دیگری را استحقاق نیست مگر در یک صورت که ابن العم اعیانی با عم علاتی یافته شود ابن العم حاجب عم مذکور خواهد بود لکن علمای ایشان نوشته اند که اگر با این هر دو خال هم باشد ابن العم اعیانی محجوب شود انتهی و اگر تساوی در قرب و قوت قرابت ست در ینصورت هر کسی که ولد عصبه است ابن العم اقدم باشد و چون خود اثنا عشریه عصوبت را معتبر نداشته اند نزد آنها عصوبت را در تقدیم و تاخیر دخلی نیست سے پس اگر دختری بود از عم و دانی از ابن عمه اش اقدم × لیکن در صورتیکه هر یک ازان × در جهت ست از بنو الاعیان × و ازین هر دو عمه اعیانی و مگر علاتی ست آن ثانی × پس بر و مال را درینصورت × هر که دارد قرابتش قوت × این هنگام صورتیست که ذوی الارحام در قرب درجه و قوت قرابت متساوی باشند مگر یکی ازان ولد عصبه بود صورتش اینست که اگر دختری از عم و پسری از عمه نیست باشد پس آن دختر ازین پسر اقدم ست لکن در صورتیکه هر یک از عم و عمه در جهت قرابت از بنو الاعیان باشند که درینصورت قرب درجه اولاد شان و قوت قرابت آنها مساویست لکن چون بنت العم ولد عصبه ست بر ابن العمه که ولد ذی رحم ست در میراث تقدم دارد و نزد اثنا عشریه مال اثلاثا در بطن اول منقسم گردیده انصبا هر یک از عم و عمه باولاد آنها منتقل خواهد شد بعد ازین مثال تقدم و قوت بیان کرده که و اگر ازین هر دو یعنی عمه و عم عمه اعیانیه ست مگر آن دیگر یعنی عم علاتی ست پس تمام مال را درینصورت انعکس خواهد برد که قرابت او قوت دارد پس ابن عمه اعیانیه بر بنت عم علاتی تقدم دارد بالاتفاق بین الفریقین و بهمه مال نصیب ابن عمه اعیانیه در ظاهر الروایه خواهد بود بر قیاس اولویت خاله علاتیه بر خاله اخیافیه که اولی با آنکه ولد ذی رحم ست بر ثانیه با آنکه ولد وارث ست تقدم دارد چنانکه گذشت سے در قرابت چو قویست صحیح × ده برادلا بوارثش ترجیح × پسر عمه از الاعیان × اقدم از بنت عم لاب سیدان × چون او لا بیان نمود که بصورت اعیانی بودن عمه و علاتی بودن عم قوی القرابت مستحق میراث میشود حالا کلیه آن بیان میکند و میگوید که در قرابت اگر قوی صحیح ست برادلا بالوارث آنرا ترجیح باید داد یعنی اگر یکی از ذوی الارحام صاحب قرابت قویه باشد و دیگری مدلی بوارث یعنی ولد وارث بود صاحب قرابت قویه را بر ولد وارث ترجیح باشد زیرا که ترجیحش با امری که در ذاتش موجود ست و آن قوت قرابت باشد و ترجیح ولد وارث با امریست که در ذات دیگری موجود ست که آن عصوبت باشد پس بنا برین پسر عمه اعیانیه از بنت العم علاتی در میراث اقدم ست بالاتفاق بین الفریقین چنانکه گذشت سے مذهب بعض گرچه هست اینهم × که به نسل وارث ست اقدم × پس همه مال را بود تنها × مستحق بنت عم لاب اینجا × یعنی ظاهر الروایه همان بود که قوی القرابه بر ولد الوارث ترجیح دارد اگرچه اینهم مذهب بعض مشایخ ست که در میراث نسل وارث از قوی قرابت اقدم ست پس نزد این علما اینجا یعنی در مسئله متقدمه تمام مال را تنها بنت عم علاتی مستحق ست سے در قرابت مساوی ست الا × مختلف حیز قرابت ها × اعتبار عصوبت و قوت × ننمایند اندرین صورت و ثلث حق حیز آبا ست × یک ثلث زان قرابت ام راست × معتبر در فریق مادریان × همچنان قوت قرابت دان × معتبر جانب پدر دانی × قوت و نسل وارث فانی × حالا حکم اختلاف حیز قرابت بیان میکند و میگوید که اگر درجه قرابت مساویست لکن حیز قرابت آنها مختلف ست که بعضی از جانب اب اند و بعضی از جانب ام درینصورت اعتبار عصوبت و قوت ننمایند یعنی بر تبعیت نظر نکنند که مثلا جانب ذوی الارحام ابویه کسی اولاد عصبه ست و جانب ذوی الارحام امیه قوت قرابت ست پس ولد عمه اعیانیه بر ولد خال

یا خالهٔ علاتیه یا اخیافیه ترجیح ندارد برقیاس عمهٔ عینیه که با وجود بودنش ذات القرابتین ولادو وراثت که حدیثِ صحیح وحده صحیحه باشد بر خالهٔ علاتیه تقدم ندارد بلکه هردو بالاشتراک مستحق اند لکن درینصورت باختلاف حیز قرابت دو ثلث مال حق حیز آبائی ست ویک ثلث ازان حق اقربای مادری ست ودر ینمقام تقسیم سهام هر فریق براصناف آنها در فریق مادریان قوت قرابت در قسمت حق معتبر دانی یعنی اگر بطرف اقربای مادری اولاد اعیانیه و علاتیه واخیافیه باشند همه حق آن فریق باعیانیه رسد ورنه بعلاتیه ورنه باخیافیه و در فریق پدری معتبر قوت قرابت ست بعد آن معتبر بنسل وارث ست یعنی اولاد عصبه چون جانب مادریان عصوبت متصور نبود اعتبار بنسل وارث انجا نیز فروده شد پس اگر در فریق پدری اولاد کلالات ثلثه مجتمع شود اولاد اعیانیه مقدم ست بعد ازان اولاد علاتیه بعد ازان اولاد اخیافیه و نزد علمای امامیه احکام اولاد مختلف الحیز مثل احکام آبا وامهات آنهاست و هر یکی از آنها قایم مقام مادر و پدر خود شود و حق ابوین آنها بعینه منتقل بآنها گردد ٥ نزد بو یوسف عقیل و فهیم × حصهٔ هر فریق را تقسیم × در فروع ست بر سر ابدان × با لحاظ جهات لیک دران × بطریق محمد دانا × قسمت صنف اول ست اینجا بلکه بود تقسیم نصیب هر فریق بطن اعلی اختلاف با تحقیق بلیک در روی جهات و نیز عدد ازاصول فروع اخذ کنند در تقسیم حق هر فریق بر فروع موجوده اختلاف ست پس نزد ابو یوسف رحمه الله حکم انست که حصهٔ هر فریق در فروع آن بر سر ابدان للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند لکن جهات قرابت هر یکی ملحوظ دارند اگر مستحق بجهة واحده ست سهم همان جهت باو دهند واگر مستحق بدو جهة ست سهام هر دو جهة او را سانند و بطریقه محمد رحمه الله قسمت درینجا مثل قسمت صنف اول ست که جای قسمت نصیب هر فریق بطن اعلی اختلاف ست یعنی اول بطنی که دران اختلاف مذکورت وانوثت واقع شده لکن در بطن اعلی با اختلاف جهات ازاصول میگیرد وعدد از فروع اخذ میکنند و بطریق آن قسمت مینمایند مثلا دو پسر بنت عمهٔ علاتیه و دو دختر ابن عمهٔ علاتیه دیگر که همین هر دو دختران بنت عم علاتی اند و دو دختر بنت خالهٔ علاتیه و دو پسر ابن خالهٔ علاتیه دیگر که همان دو پسر بنت خال علاتی اند بدینصورت

نزد ابو یوسف رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۰ — و نزد محمد رحمه الله مسئله از ۳ و تصحیح از ۳۶ — و نزد امامیه مسئله از ۳ و تصحیح از ۲۴

[illegible]

زید

	فریق ابویه		فریق امیه	
	عمهٔ علاتیه — بنت — ابنی	عمهٔ علاتیه — ابن / عم علاتی — بنت — بنتی	خالهٔ علاتیه — بنت — بنتی	خالهٔ علاتیه — ابن / خال علاتی — بنت — ابنی
نزد ابی یوسف	۱۰	۱۰	۲	۸
نزد محمد	۶	۱۸	۲	۱۰
نزد امامیه	۴	۱۲	۲	۹

اصل مسئله از سه ست دو از ان حق حیز پدری ویک ازان حق حیز مادری ست وتصحیح مسئله نزد ابو یوسف رحمه الله از سی باشد.

زیرا که رؤس فروع ابویه بلا لحاظ جهات اصول هشت ست که بمنزله چهار ابن باشند و سهام الفریق بر آنها استقامت ندارد و بلکه میان آنها
توافق حکمی بالنصف ست و رؤس فروع امیه بنظر بجهات اصول بمنزله پنج ابن ست و سهم واحد شان با رؤس مباینت دارد و میان
دو که وفق عدد رؤس فریق اول ست و پنج که عدد رؤس فریق ثانی باشد تباین ست پس باهم ضرب کنند و حاصل ضرب را که ده باشد در
اصل مسئله ضرب نمایند و از حاصل ضرب که سی باشد تصحیح مسئله دانند بست بفریق ابویه رسانند هر یک از ابن و بنت پنج
سهام خواهد یافت و باقی ده بفریق امیه دهند هر یکی را از ابنین چهار و هر یکی را از بنتین یک خواهد رسید و نزد محمد رحمه الله تصحیح مسئله
از سی و شش زیرا که نزد وی اولا تقسیم در بنو العلات ست باعتبار عدد فروع که چهار عمه و دو عم و چهار خاله و دو خال باشند که مجموع بمنزله
هشت عمه و هشت خاله اند و اگر اختصار نموده دو عم و دو خال را یک عم و یک خال گیرند و چهار عمه و چهار خاله را نیز بمنزله یک عم
و یک خال قرار دهند سهم و جا و رؤس باقی ماند حصه ابویه بر رؤس آنها مستقیم ست مگر حصه امیه بر رؤس آنها غیر مستقیم پس
دو را در اصل مسئله ضرب کنند و از شش حاصل ضرب چهار بر ابویات و دو بر امیات تقسیم نمایند و در فریق ابویه دو سهم نصیب عم را
بهر دو دختران دختر وی رسانند و دو سهام بهر دو عمه که طایفه اناث اند بر اولاد آنها تقسیم کنند و چون اولاد شان مختلف بذکورت و انوثت
ست پس ابن را دو و ابن عم بنت را و بنت گیرند که مجموع سه ابن شدند و میان دو سهام عمتین و سه رؤس اولاد آنها تباین ست
و دو سهم از شش حاصل ضرب که بفریق امیه رسید یکی از آن حق خال ست که بهر دو پسران بنت وی میرسد لکن مستقیم نیست که عدد
رؤس دو ست و باقی یک که حق طایفه اناث یعنی هر دو خاله ست چون بر اولاد شان که مختلف بذکورت و انوثت ست
یک ابن مثل دو ابن و یک بنت مثل دو بنت اند و مجموع سه ابن شدند بوجه تباین منقسم نتوانند شد و میان این رؤس اولاد خالات
تماثل ست یکی از آن باید گرفت و چون این سه با دو که عدد رؤس پسران بنت خال ست مباینت دارد یکی را در دیگر ضرب کرده
شش حاصل ضرب در تصحیح اول که شش بوده ضرب نموده از حاصلش که سی و شش باشد تصحیح مسئله نمایند بست و چهار از آن حصه فریق
ابویه ست که بهر یکی از دو دختران ابن عمه و بنت عمه سه سهم و شش از جانب مادر و سه از جانب پدر میرسد و بهر یکی از هر دو پسران بنت
عمه سه سهم میرسد و دوازده از آن حصه فریق مادری ست که بهر یکی از هر دو پسران ابن الخاله و بنت الخال پنج سهم سه از
طرف مادر و دو از طرف پدری باید و بهر یکی از هر دو دختران بنت الخاله یک سهم می باید و بر طریقه امامیه اگرچه اصل مسئله از سه
است لکن تصحیح از بست و چهار باشد شانزده از آن با بویات و هشت با میات خواهد رسید چهار از آن که نصیب عمه اولی ست
بهر دو پسران دختر وی رسد و چهار سهم عمه ثانیه و هشت سهم عم مجموع دوازده سهام بهر دو دختران ابن و بنت آنها رسد و هر دو
سهم خاله اولی بهر دو دختران دختر وی رسد و بهر دو سهم خاله ثانیه و هر چهار سهم خال مجموع شش سهام بهر دو پسران ابن و بنت
آنها رسد و اینجا مثالی دیگر برای توضیح که مشتمل بر اختلاف حیز قرابت و هر حیزی محتوی جهات ثلثه باشد

نگاشته می شود

نزد اهل سنت مسئله از سه و تصحیح از ۹ | نزد امامیه مسئله از سه و تصحیح از ۱۸

نسبه

ابویه					امیه					
عمهٔ عینیه	عم علاتی	عمهٔ علاتیه	عم اخیافی	عمهٔ اخیافیه	خال اعیانی	خالهٔ اعیانیه	خال علاتی	خالهٔ علاتیه	خال اخیافی	خالهٔ اخیافیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت

درینصورت بنت الابن عمهٔ اعیانیه و ابن البنت خال اعیانی و بنت الابن خالهٔ اعیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تصحیح از
نه شش از ین به بنت الابن عمهٔ اعیانیه و دو با بن البنت خال اعیانی و یک به بنت الابن خالهٔ اعیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه و خال
و خالهٔ اعیانیات نباشد اولاد عم و عمه و خال و خالهٔ علاتیات مقدم اند و تصحیح مثل سابق از نه چهار از ان با بن البنت عم و دو به بنت
الابن عمه و دو با بن البنت خال و یک به بنت الابن خاله میرسد و اگر کسی از ینها نباشد اخیافیات ابویه و امیه مستحق خواهند بود
و مثل علاتیات قسمت مال میانهٔ شان باشد درین هر سه صورت میان ابی یوسف و محمد رحمهما الله اتفاق ست و بطریقهٔ امامیه
درینصورت اولاد اعیانیه و اخیافیه ابویه و امیه استحقاق دارند و علاتیات هر دو طرف ساقط شوند پس اصل مسئله از سه و آنرا
از مخرج ثلث ضرب کرده حاصل ضرب را که نه باشد در دو عدد رؤس اخیافیات امیه ضرب نموده از هجده حاصل تصحیح مسئله نمائند
دوازده حق ابویه و شش حق امیه ست و از ان دوازده هشت سهم عمهٔ عینیه به بنت ابن او منتقل شود و چهار باقی علی التساوی بالمناصفه
بعم و عمهٔ اخیافیه رسیده باولاد هر یکی واصل گردد و از ان شش سهم جانب امیه چهار میان خال و خالهٔ اعیانیتین بالتساوی منقسم
شده باولاد آنها و دو بهر یک از خال و خالهٔ اخیافیتین بمساوات رسیده بهر یک از اولاد آنها منتقل گردد و بصورت انعدام اعیانیه
از هر طرف علاتیه آن طرف مستحق شوند و جائیکه نصیب فرقه بر افراد ش مستقیم نباشد تصحیح را در رؤس آن فرقه ضرب کرده از حاصل ضرب
تصحیح نمایند ۵ عمهٔ والدین و عم شان * خاله و خال والدین ایشان * نیز اولاد شان و نسل ولد * همچنین عم و خال جد و جده * خاله
و عمهٔ ایشانها * بعد ازان نسل شان و ان سفلا * همه احکام صنف رابع را * منتقل دان بجانب اینها * یعنی هرگاه کسی از ین صنف رابع
نیز که عمومه و خؤله میت و اولاد آنها اند موجود نباشند پس تمام احکام این صنف رابع را جانب عمه و عم و خاله و خال والدین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل دانند و اگر کسی از ینها نیز یافته نشود جملهٔ این احکام بسوی عم و عمه و خال و خاله جد و جده صحیحین پس باولاد
و نسل اولاد شان منتقل پندارند و یکی را بعد دیگری بجای عمومه و خؤله میت و اولاد آنها شمارند و اولاد هر متقدمی را اگرچه سفل باشد
از متاخر اقدم و اولی انگارند بالاتفاق بین الفریقین و این حکم را بر همین دو فرقه یعنی عمومه و خؤله ابوین و جدین منحصر ندانند بلکه عمومه و
خؤله ابوین جدین پس عمومه و خؤله جدین جدین همچنین الی غیر النهایه قایم مقام عمومه و خؤله میت توانند شد بدانکه لفظ همچنین در
قوله همچنین عم و خال را مفید فواید عدیده ست اول تعقیب دوم مماثلت بعم و خال والدین خواه تنها باشند یا با عمه و خاله

گردانند زیرا که اگر زن شمرند مسئله از شش بهفت عول کند و یک سهم بخنثی برسد و در وجه شمردن خنثی در بعض احیان زن و در بعض
اوقات مرد اینست که حال بدتر برای خنثی قرار داده اند پس هر صفتی از ذکورت و انوثت که موجب نقصان و خسارت خواهد بود
خنثی بهمان صفت محسوب خواهد شد و همین معنی شامل اکثر صحابه امام اعظم ابی حنیفه رحمه الله و صاحبین وی رحمهما الله در قولی نیز
روایت مفتی بهست مثالش اینست که اگر کسی را یک پسر و یک دختر و یک ولد خنثی بود حصه خنثی مثل حصه انثی بنصف حصه ابن
ست ٥ هست مختار عامر شعبی + قول عبد الله ابن عم نبی + که بخنثی حوالا بادیکرد + نصف هریک ز حصه زن و مرد +
یعنی قول اکثر صحابه و مختار امام اعظم و صاحبین رحمهم الله آن بود که سبق ذکر یافت لکن عامر شعبی که منسوب بشعب همدان ست قول
عبد الله بن عباس رض که ابن عم نبی علیه السلام بود اختیار نمود و آن قول اینست که بخنثی نصف حصه هریک از زن و مرد که بجای خنثی
فرض نتوان کرد بدهند بوجه مناصفت که ورثه دیگر را با او ست یعنی ورثه دیگر میخواهند که او را زن شمار کرده حصه زن باو بدهند و خود خنثی میخواهد که
که من زمره مردان مسلکم شاید حصه مرد بگیرم چون ترجیح قول یکی بر دیگری ممکن نیست پس نصف حصه ذکورت و نصف حصه انوثت بخنثی بدهند
که رفع نزاع شود و همین ست مذهب شیعه در باب خنثی ٥ لیک مضمون قول عامر را هر یک از صاحبین گفت جدا + یعنی مضمون
قول عامر شعبی را هر یک از ابو یوسف و محمد رحمه الله جداگانه بیان کرده اند و مراد از اعطای نصف حصه مرد و نصف حصه زن هر یکی
جدا گرفته و آنرا حسب رای خود تخریج نموده و ازین تخریج لازم نمی آید که همین مذهب عامر مختار ایشانست بل مذهب ایشان
همانست که سبق ذکر یافت ٥ گفت بو یوسف او را تقسیم + کن بر دو زن از شریک و سهیم + پس فریقی کز آن بود خنثی نصف یک
مرد و نصف یک انثی + حصه کامل از آن ایش دان + صحت مسئله بکن ز بیان + که اگر کسر در حق خنثی ست + بسط سوییش حق
فریقیش راست + پس فزودن بر آن حق خنثی + بر شمردن صحاح آنهمه را + نیست گر کسر در حق خنثی + جمله حصه اش بر اصل فزا + معتبر
دان بهر دو صورت عول ٥ هست بالجمله این خلاصه قول + یعنی ابو یوسف رحمه الله در تخریج قول عامر شعبی چنین گفته که اولا مال میت را
بزن و مرد که شریک و سهیم وراثت اند خواه چند فریق باشند یا یک فریق تنها تقسیم کنند پس حصه فریقی که از آن فریق خنثی ست اولا
را از آن فریق برآورده بر زن و مرد موجوده یا مفروضه آن فریق قسمت نمایند پس نصف حصه یک مرد و نصف حصه یک انثی
از آن فریق حصه کامل خنثی دانند اگر خنثی از فریق اولاد ست نصف حصه یک پسر و نصف حصه یک دختر گیرد و اگر از فریق اخوه
و اخوات باشد نیمه نصیب یک اخ و یک اخت گیرد و همچنین از هر فریق که باشد و صحت مسئله بدین طریق نمایند که اگر حقی که بخنثی
رسیده در وی کسری هست حق فریق خنثی را بسوی آن کسر بسط کنند یعنی در مخرج آن کسر ضرب نمایند و حصه خنثی را نیز بسط
کرده بر آن بیفزایند و آنهمه را اعداد صحیحه شمارند مثالش بعد ازین مذکور ست و اگر در حق خنثی کسر نیست جمله حصه اش بر اصل مسئله
که برای تقسیم فریقی که در آن خنثی ست قرار یافته افزوده تقسیم کنند مثلاً در مسئله مذکوره سابق که ابن و بنت و ولد خنثی ست چهار برای
ابن و دو برای بنت قرار دهند و چون صورت سه که حق خنثی باشد بر شش افزوده نه تصحیح مسئله نمایند بالجمله خلاصه قول اینست که

بهر دو صورت طریقهٔ عول معتبر دانند ه در مثالی که گفته ام بالا یک پسر راست نصف دختر را سه ربع هست حصهٔ خنثی +
نیمه مرد و نیمه انثی + یک و دو کسر به بنت و ابن میدهی + بهر خنثی یکی و نصف نهی + الغرض مسئله بهر صورت + باید از نه به بخش
صحت + این مثال تصحیح مسئله ست در صورتیکه کسر در حق خنثی باشد مسکو بید که در مثالی که بالا گفته ام و آن ابن و بنت و ولد
خنثی ست حصهٔ ابن یک عدد صحیح و حصهٔ دختر نصف عدد ست پس حصهٔ خنثی سه ربع ست که نصف حصهٔ مرد و نصف حصهٔ
زن بود چون اصل مسئلهٔ فریق ابن و بنت که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر نصیب خنثی ست بسط کنند شش
ربع میشود و سه ربع حصهٔ خنثی بران افزایند همگی نه ربع میشود از انه صحیح گرفته چهار از ان با ابن و دو به بنت و سه بخنثی بدهند و اگر تقسیم
میان ابن و بنت از سه کنی و دو با ابن و یک به بنت بدهی درینصورت حق خنثی یک و نیم نهی که سه نصف باشد هرگاه سه را
که از ان مسئله ابن و بنت درست شده از جنس نصف بسط کنی و بر آن سه نصف که حق خنثی ست بیفزای نه نصف میشود و آنرا
صحاح شمرده چهار با ابن و دو به بنت و سه بخنثی تقسیم کنی الغرض این مسئله بهر دو صورت حسب تخریج ابو یوسف رحمه الله از نه
تصحیح می یابد همین طریقه را در تقسیم خنثی بعض علمای شیعه هم اختیار کرده اند ه هست رای محمد دانا + که نصیب فریق خنثی را +
بشمول شی دو باره کن تقدیر + که ز انش گیر و گاه مردش گیر + انچه از هر دو حالتش برسد + نصف هر دو بر دهش خود + عدد هر دو مسئله
بشمار + نسبت هر دو را ملاحظه دار + حاصل ضرب یک بوفق دگر + به تباین توافق ست اگر + حاصل ضرب یک بکل دگر +
در تباین بگیر ای دلبر + هر چه در دست آیدت نیها + بشمار دو حال زن آنرا + انچه حاصل شود ز ضرب اخیر + پس همان مقسم
فریقین گیر + باید دانست که علمای اهل سنت در تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضابطهٔ بیان نکرده اکتفا بر تقسیم مثال مذکوره
بالا نموده زیرا که قول شعبی مختار ایشان نیست و باندک تامل پی بقاعده آن توان برد لکن چون درین کتاب اختلاف فریقین
مبینشین و مذهب شیعه عین مذهب شعبی ست بعض علمای شیعه بطریقهٔ ابو یوسف رحمه الله رفته اند و اکثر علمای ایشان طریقهٔ محمد رحمه الله
اختیار کرده اند لهذا ضوابط تخریج ابو یوسف و محمد رحمه الله ضبط کردم که بر هر یکی استخراج مسئله خنثی اسهل شود چنانچه ضابطهٔ
تخریج ابو یوسف گذشت و ضابطهٔ تخریج برای محمد رحمه الله نیست که نصیب فریقی را که خنثی از ان فریق ست بشمول خنثی دو بار
اندازه باید نمود و درین دو بار خنثی را یکبار در زمرهٔ رجال داخل کرده تصحیح مسئله فریقین باید پرداخت و بار دیگر خنثی را شامل فرقهٔ نسا نموده
تصحیح مسئله باید ساخت هر چه درین دو حالت بخنثی رسد نصف مجموع دو نصیب حق خنثی ست در جمع و تقسیم مسئله فریقین خنثی دانسته اعداد هر یکی از هر دو مسئله
جدا جدا شمار کنی و نسبت در اعداد هر دو مسئله ملاحظه داری اگر در هر دو توافق ست وفق یکی را در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب بستانی
و در صورت تباین کل یکی را در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضربش بگیری بالجمله بتقدیر هر نسبتی هر چه از ین هر دو مسئله در ضرب
تو آید خواه حاصل ضرب وفق یا کل یکی در کل دیگری آنرا در دو عدد که شمار هر دو حال ذکورت و انوثت خنثی ست ضرب کنی
و انچه از ین ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فریقین گیری یعنی تصحیح مسئله از آن شماری ه
در مثال گذشته در یک حال + بهر خنثی بود دو خمس مال + لیک در حالت دگر او را + ربع مال ست حق یک انثی + مسئله را

لکن از چهل تصحیح حصهٔ یک + این بود تصحیح + سیزده زان بود حق خنثی + هجده ابن و نه حق انثی + هرچه از پنج یافته هر کس + ضرب آن در چهار
باید و بس + انچه از چار یافته هر یک + ضرب در پنج بایدش بی شک + حاصل هر دو ضرب را ایجان + حصهٔ هر یکی ازان میدان ؛
یعنی در مثال مذکور که ابن و بنت و خنثی ست در یک حال که حال ذکورت خنثی ست بملاحظهٔ رؤس دو ابن و یک بنت مسئله از
پنج باشد و دو خمس از اصل مسئله بخنثی بفروض الذکورة میرسد لکن در حالت دیگر که حالت انوثت خنثی ست نظر بر رؤس یک
ابن و دو بنت مسئله از چهار باشد و ربع از اصل مسئله که حق یک انثی ست بخنثی میرسد و چون میان هر دو مسئله تباین ست یکی
را در دیگر ضرب کنند و حاصل ضرب را که بست باشد در دو عدد حالتین ضرب نمایند چهل حاصل شود ازان تصحیح مسئله کنند و حظ
هر یکی ازین اشخاص ثلثه بدین تصحیح بدانند که سیزده ازان حق خنثی ست و هجده حق ابن و نه حق انثی که بنت باشد و طریقهٔ دریافت
این سهام اینست که از مسئلهٔ پنج هر سهمیکه بهر کس رسیده ضرب آن سهم در چهار می باید و انچه از مسئلهٔ چهار هر یک یافته ضرب آن در پنج
می باید و حاصل هر دو ضرب حصهٔ آن کسی دانی که سهمش ضرب کرده پس برای خنثی از پنج دو سهم بود بعد ضرب در چهار هشت
شد و از چهار یک سهم بود بعد ضرب در پنج پنج شد و مجموع این هر دو حاصل سیزده ست و همچنین بحصهٔ دیگران پی بری و اگر با فریق
خنثی ورثهٔ دیگر نیز شریک شده باشند باید که مخرج منفرد یا مشترک سهام آنها را در تصحیح مسئلهٔ خنثی ضرب کرده حاصل را مخرج سهام
هر یکی قرار دهند و طریقهٔ دریافت حصص هر یکی اینست که سهام ذوی الفروض را که از اصل مسئله بآنها رسیده باشد در تصحیح مسئلهٔ خنثی
ضرب کرده حاصل ضرب را شمارند و سهام خنثی و هر یک از فریقش که از تصحیح مسئلهٔ خودش بوی رسیده در اعدادیکه از مسئله
اهل فرض بعد اخراج سهام اهل فرض باقی ماند ضرب نموده حاصل ضرب را حصهٔ آنها شمارند و مثال صورت توافق
آنست که ولد خنثی و یک بنت ست و بفرض ذکورت خنثی مسئله از شش کنی و بتقدیر انوثت آن از چهار و میان هر دو توافق
بالنصف ست پس بنصف احدهما را در کل آخر ضرب کرده دوازده را که حاصل ضرب ست در عدد حالتین زده از بست و چهار
تصحیح مسئله نموده چهارده بخنثی و ده به بنت رسانی لکن چون بتقدیر مسئله از اقل مخارج سهام ورثه میباشد اصل این هر دو مسئله
از دو و سه که تباین اند خواهد بود و تصحیح از دوازده ؛ **بیان حمل** ۵ مدت حمل منتهاش کمال + هست نزد ابو حنیفه دو سال +
لیث بن سعد شد بسه قائل + سوی چار هست شافعی مائل + قول زهری مخالف انهاست + که بود هفت سال بی
کم و کاست + لیک هر یک اقل مدت آن + غیر شش مه نکرده ست بیان + چون از بیان وراثت خنثی مشکل فارغ شدم و در
توریث حمل نیز مثل خنثی تردد بود که ذکر قرار داده شود یا انثی ذکر احکام حمل بعد احکام خنثی مناسب نموده بدانکه منتهای کمال
مدت حمل که اکثر مدت عبارت از آن ست نزد ابو حنیفه و اصحاب وی رحمهم الله دو سال ست و لیث ابن سعد فهمی قائل
شده که اکثر مدتش سه سال ست و امام شافعی رحمه الله قائل این ست که اکثرش چهار سال ست و قول زهری رحمه الله خلاف
این هر سه اعلام ست یعنی نزدش هفت سال کامل اکثر مدت حمل باشد و علمای امامیه اقصای مدت حمل را یکسال قرار
داده اند لکن هر یکی از اینها که اختلاف در اقصای مدت حمل کرده اقل مدت آنرا سوای شش ماه چیزی دیگر بیان نکرده ست ۵

هر نصیبی که آن بود اکثر　از خدا چار ابن یا دختر　بوحنیفه برای حمل نهد　دیگران را اقل حصه دهد

ور محمد دو قول شد مروی　زان یکی آنکه بهر حمل نهی　حصهٔ سه بنات یا سه پسر　هر نصیبی که آن بود اکثر

قول ثانی که حصهٔ دو پسر　یا دو دختر هر آنچه هست اکثر　بنهی حمل را و بقیهٔ آن　ورثه را اقل حصهٔ شان

از ابو یوسف است هم مروی　دو ازین قول لیک نیست قوی　بلکه از وی مقوله اقوی　که درینجاست برهان قوی

هست مروی که حق یک دختر　یا حق یک پسر که هست اکثر　بایدش از برای حمل نهاد　ورثه را بقیه باید داد

مگر اخذ کفیل هست ضرور　تا کند جبر نقص بعد ظهور

باید دانست که بصورت اندراج حمل در ورثه بعض علما بر آن رفته اند که اگر مدت وضعش قریب باشد یعنی یک ماه یا کمتر ازان بود با انتظار وضع حمل در تقسیم ترکه توقف کنند و اگر وضعش قبل آن واقع شود قسمت نمایند و امام شافعی فرموده که زنهار تا وضع حمل تقسیم ترکه نکنند مدتش قریب باشد یا بعید مگر کسی را که حصه اش بتعدد حمل و اختلاف حالتش متغیر و متبدل نمی شود اگر بدهند حرجی نیست با آنکه در صورتیکه قبل وضع حمل ضرورت تقسیم ترکه واقع شود امام ابو حنیفه رحمه الله سهام چهار ابن یا حصص چهار بنت هر چه ازین هر دو اکثر باشد برای حمل می نهد و دیگر ورثه را اقل حصهٔ شان میدهد این روایت را ابن المبارک از امام راویست و بعض علما همین را اخذ کرده اند و از محمد رحمه الله دو قول مرویست ازان هر دو یک قول که لیث بن سعد ازوی روایت کرده آنست که برای حمل حصهٔ سه دختر یا حصهٔ سه پسر هر چه ازین هر دو اکثر باشد باید نهاد و قول دوم محمد رحمه الله بروایت دیگر آنست که حصهٔ دو پسر یا دو دختر هر چه ازین دو اکثر باشد برای حمل نهند و از بقیهٔ ترکه دیگر ورثه را اقل حصهٔ آنها بدهند و همین است قول حسن رحمه الله و این قول اخیر محمد رحمه الله از ابو یوسف رحمه الله هم بروایت هشام مروی است مگر قوتی ندارد بلکه قول اقوی از ابو یوسف رحمه الله که درینجا حمل برهان قوی است بروایت خصاف مروی شده که حق یک دختر یا حق یک پسر هر چه اکثر باشد برای حمل باید نهاد و باقی ترکه ورثه را باید داد لکن درین صورت گرفتن کفیلی از ورثه ضرورست تا که آن کفیل جبر نقصان حق حمل بعد ظهور و تولدش نماید یعنی اگر از حمل زاید از یک اولاد پیدا شود کفیل استیفای حق این اولاد از ورثه کند و جبر نقصان اولاد نماید و مذهب اثنا عشریه اینست که برای حمل حصهٔ دو ذکر نهاده شود و ورثهٔ دیگر را اصل حصهٔ آنها اگر وجود و عدم حمل را در تزئید و تنقیص نصیبهٔ آنها دخلی نبود بدهند و ورثه را حصهٔ ورثه تا آنها بدهند و باقی را امانت گذارند و اگر بعد تولد نقصانی در حق مولود واقع شود از ورثه آنرا باز ستانند

زوجهٔ میت است حامل اگر　زاد جسمی ست اکثر　یا کمتر گشته مدت　بر آنکه باقیست عدت

وارث میت و اقارب آن　مورث شان هم آن ابدان　زاد گر بعد اکثر مدت　یا که بعد از گذشتن عدت

وارث و مورثش مدان زنهار　بهر عدم علوق آن بشمار

یعنی هر گاه یکی از ورثه حامل باشد باید دید که این حامله که حمل در احد الورثه باشد زوجهٔ میت است یا زوجهٔ کسی دیگر از اقربای میت است پس اگر حامله زوجهٔ میت است و بوقت ختم اکثر مدت یعنی بعد دو سال نزد حنفیه چهار سال نزد شافعی و یک سال نزد امامیه زاد یا کمتر از اکثر مدت خواه نفس باشد یا کم ...

تا زمانیکه باقرار زن هنوز عدت وفات یا طلاق منقضی نشده باشد بزاید این ولد فرزند میت و وارث میت ست و اقربای میت اگر بمیرند وارث آنها نیز باشد و اگر خود پس بمیرد مورث اقارب میت خواهد شد و اقربای میت وارثش گردانند و اگر حامله بعد انقضای اکثر مدت حمل بزاید یا بعد اقرار بانقضای عدت بزاد آن ولد را از نهار وارث و مورث احدی از میت و اقربا بیش نباید دانست بلکه علوق نطفه و انعقاد حمل بعد فوت زوج باید شمرد ۵ هست حامل اگر زن دیگر * سر شش ماه زاد یا کمتر * حظ میراث میرسد بولد * ورنه زنهار مستحق نشود * یعنی اگر حامله زوجه میت نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای میت ست بر سر شش ماه یا کمتر از ان مولود از وی متولد شد درین صورت نصیبه میراثش بولد مذکور میرسد زیرا که علوقش قبل الموت متیقن و متحقق باشد و اگر اندرون شش ماه نزاد بلکه بعد شش ماه زاد آن ولد زنهار مستحق میراث نمیشود زیرا که تیقن علوقش قبل الموت بالبدیهه نیست و وجودش در وقت موت شوهر زن حامله تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست و در زوجه میت ضروری بود تا نسب ولدش ثابت کرده شود پس آنجا نظر بر اکثر مدت کرده خواهد شد و نزد امامیه از حملی که داخل ورثه ست از میت باشد یا از اقربای او اگر اندرون شش ماه ولد متولد شود بی شبهه وارث خواهد شد اگر بر سر اکثر مدت که یکسال ست متولد شود توریث آن مشروط بعدم وقوع وطی ست که استناد حمل از ان بواطی ممکن باشد و اگر چنین وطی در مدت حمل واقع شود ولد حامله مستند باین واطی خواهد شد ۵ گر اقل ولد بر آمد و مرد * حظ میراث را نخواهد برد * اکثرش گر بر آید و میرد * حظ کامل ز ارث میگیرد * گر خروجش بود ز جانب سر * معتبر سینه ست در اکثر * ور خروجش بود ز جانب پا * ناف را اکثرش شمار آنجا * تا اینجا بیان مدت حمل و تشخیص سهام و تعیین حامله بود و چون از شرائط توریث حمل حیات اوست و آن بعد تولد از حس و حرکت و گریه و خنده و عطسه و غیره ظاهر میشود احتیاج بیان مدت لکن بحالت موتش هنگام زادن بیان تعیین زمان موت ضروری بود بنا علیه میگوید که اگر اقل ولد از بطن حامله بیرون آمد و مرد نصیبه میراث نخواهد برد و اگر اکثر ولد بر آید و میرد نصیبه ارث میگیرد و اعتبار اکثر مختلف ست اگر خروج ولد از جانب سر باشد بر آمدنش تا تمام سینه در شمار اکثر ست که اگر در حالت حیات تا تمام سینه بر آید بعد ازان بمیرد وارث خواهد شد و اگر خروجش از جانب پا باشد آنجا بر آمدنش تا ناف در شمار اکثر ست که اگر زنده تا ناف خارج شد پس بمیرد مستحق وراثت خواهد بود و اگر کمتر ازین زنده بر آید بعد ازان بمیرد وارث نمی شود و نزد امامیه اعتبار حیات و ممات بعد وضع حمل و خروج تمام ولد ست که اگر بعد وضع حیاتش متحقق شود وارث خواهد شد و مجرد حرکت را مثل جنبش مضغه گوشت از آثار حیات نشمرده اند بلکه حرکت ارادیه را شرط کرده اند ۵ علما راست در مسائل حمل * بهر تصحیح ضابطی ذی النیل * حمل را از ذکور کرده شمار * سازه تصحیح مسئله یکبار

فرض کن بار دیگرش ثانی * باز تصحیح سازه مسئله را * نسبت هر دو مسئله بنگر * تا چه بود ست ای خرد پرور
اکتفا و تماثل ست بیک * در تداخل باکثرش بی شک * در میانش توافق ست اگر * ضرب کن وفق یک بکل دگر
ور تباین بود همه یک را * در جمیع دگر بزن آنجا * حاصل ضرب هر یک ای الهی * عین تصحیح مسئله بشمر

اکنون قاعده تصحیح مسئله ئی که حمل در ورثه اوست بیان میکنید و میگوید که علما را برای تصحیح مسائل حمل ضابطه و قاعده

ست که شامل جمیع جزئیات باشد و آن قاعده بعینها قاعدهٔ تصحیح مسئلهٔ خنثی بمذهب عامر شعبی حسب تخریج محمد رحمه الله ست بتطبیق که حمل را از ذکور شمار کرده یکبار تصحیح نمایند و بار دیگر حمل را انثی فرض کرده بار دیگر تصحیح مسئله سازند پس نگرند که میان هر دو مسئله کدام نسبت ست اگر تماثل ست بیکی ازین هر دو مسئله اکتفا نمایند و اگر تداخل ست بمسئله که اعدادش اکثر باشد اکتفا کنند و اگر در میان هر دو مسئله توافق ست وفق یکی را در کل دیگری ضرب کنند و اگر در هر دو تباین بود کل یکی را در جمیع دیگری زنند و حاصل ضرب هر یکی درین دو صورت که توافق و تباین باشد عین تصحیح مسئله شمارند ۵ پس سهام که از ذکورت او

حصهٔ هر کس ست ای خوش‌خو
زن تصحیح حالت تذکیر   بعد ازان حصهٔ انوثت گیر   هر توافق بوفق ضرب نکوست   زن تصحیح کر انوثت اوست
هر چه کمتر بود ازین هر دو   ده بهر وارث از نصیب او   حاصل ضرب هر دو حال اگر   یا بوفقش توافق ست اگر
ده بوی گر همه حقش باشد   همه باقی پس از ظهور ولد   مستحق را بوقت بسپارید   فضل هر وارثی نگهداری
چون از قاعدهٔ تقسیم مسئله فراغ حاصل شد طریقهٔ استخراج   مابقی را بوارثان برسان   ور بود مستحق بعض ازان

سهام هر دو حالت بیان میکند که بعد از تصحیح مسئله سهامیکه از مسئلهٔ ذکورت حمل بحصهٔ هر کس رسیده در کل تصحیحی که از تقدیر انوثت حمل قرار یافته ست ضرب باید کرد اگر میان هر دو مسئله تباین باشد و اگر میان هر دو مسئله توافق ست در وفق این تصحیح انوثت ضرب نمودن نکوست بعد ازان سهامیکه از مسئلهٔ انوثت حمل هر یکی از ورثه رسیده در کل تصحیح حالت تذکیر اگر بین المسئلتین تباین ست باشد یا در وفق تصحیح حالت ذکورت اگر بین المسئلتین توافق ست ضرب کنند و در حاصل ضرب هر دو حال ملاحظه کنی هر کدام که کمتر باشد

پس بهر وارثی از هر دو حصهٔ او هر چه کمتر بود بدهند و فضل حصه تا نیز زائده هر وارث را نگاهدارند هر که مستحق آن فضل باشد بروقت وضع حمل و ظهور ولد آن فضل را بوی سپارند باین تفصیل که تمام باقی ترکه را از حصهٔ حمل و فضل حصص ورثه بمولود یکه از حمل پیدا شده بدهند اگر آن ولد مستحق آن همه مال باشد و اگر ولد مذکور مستحق بعض ازان مال ست آنقدر بوی رسانیده مابقی را بوارثان مستحق آن برسانند و هر قدر فضلی که از حصهٔ هر کسی موقوف بر ظهور حمل بوده باکس بدهند ۵ گر بمیرد شخصی بماند یک دختر

هم زن حامل و اب و مادر ❊ گر بود حمل در شمارهٔ مرد ❊ صحت از بست و چار باید کرد ❊ ور بود در شمارهٔ انثی ❊

صحت از بست و هفت دان آنجا ❊ وفق یک زان بجملهٔ دیگر ❊ دو صد و شانزده شمار شمر ❊ بدهی بست و چار زن حامل ❊

حصهٔ کمتر زن حامل ❊ هر یک از والدین را برسان ❊ سی و دو کمترین حصهٔ شان ❊ سیزده هم ده حق دختر ❊

که همین ست حصهٔ کمتر ❊ یکصد و یازده که می مانند ❊ منقسم بعد وضع گردانند ❊ هرگاه از بیان ضابطهٔ تقسیم مسئلهٔ حمل پرداخته آمد مثالی برای توضیح بیان کرد که اگر شخصی مرد و ازوی یک دختر و یک زوجهٔ حامله و پدر و مادر باقی ماندند پس اگر حمل در شمار ذکور باشد درین صورت بسبب اجتماع یک ثمن و دو سدس مسئله را از بست و چار تصحیح باید کرد سه حق زوجه و چهار حق هر یک از ابوین و سیزده حق دختر و حمل للذکر مثل حظ الانثیین ست و اگر حمل در شمار انثی بود درین صورت با اجتماع یک ثمن و دو سدس و دو ثلث مسئلهٔ منبریه گردید و اصل از بست و چهار و عول بسوی بست و هفت باشد سه حق زوجه و هشت حق ابوین و شانزده

حق بنت وحمل ست ودرمیان هردو مسئله توافق بالثلث ست وثلث مسئله اول هشت وثلث مسئله ثانی نه باشد پس وفق
احد المسئلتین را در کل دیگر ضرب کرده دوصد وشانزده حاصل ضرب شمارند وازهمین حاصل ضرب مسئله تصحیح پذیرد وسه
سهام زوجه را از مسئله مذکورت چون در نه که وفق تصحیح اولی نوشته ست ضرب کنند بست وهفت میشود وچهار سهام هریک از
ابوین را از مسئله مذکورت در وفق تصحیح اولی نوشته ضرب کنند سی وشش میشود وهمچنین سه سهام زوجه را از مسئله ثانی نوشته در هشت
که وفق تصحیح مذکورت ست ضرب کنند بست وچهار می شود وچهار سهام کل واحد ابوین را از مسئله ثانی نوشته در وفق تصحیح مذکورت ضرب
کنند سی ودو میشود پس بست وچهار که حصه کمتر زن حامل ست بوی بدهند وسه سهم از اکثر حصه وی بظهور حمل موقوف دارند
وسی ودو که کمتر حصه هریک از والدین ست بهریکی از انها برسانند وچهار سهام فضل حصه هریکی از آنها بر تولد ولد موقوف دارند
وچون بر مذهب امام حصه چهار ابن یا چهار بنت هرچه اکثر باشد باید نهاد واینجا حصه چهار ابن اکثر ست واگر سیزده باقی از مسئله
مذکورت را بر چهار ابن ویک بنت تقسیم نمایند حق هر ابن دو سهم کامل وهشت تسع وحظ بنت یک سهم وچهار تسع باشد پس این
حصه دختر را در نه که وفق تصحیح اولی نوشته ست ضرب کرده حاصل ضرب را که سیزده میشود حق دختر بدهند که حصه کمتر دختر از دوصد
وشانزده همین سیزده ست وبعد تقسیم این سهام یکصد وپانزده سهام که باقی میمانند آنرا بعد وضع حمل منقسم گردانند ومذهب امام ابی
درینصورت اصل مسئله از بست وچهار ست کما مر وتصحیح از یکصد وبست بضرب اصل مسئله در پنج که عدد روس بنت وابن باشد
چهل ازان بابوین وپانزده بزوجه وسیزده به بنت دهند وباقی پنجاه ودو حق دو ابن برای حمل نگاه دارند ف منفصل شود اگر دختر
واحده یا زائد واحده [illegible] مالبقی که موقوف ست در نصیب بنات مصروف ست یعنی بعد تقسیم بر ورثه موجوده ونگاه داشت
مال باقی بحصول احتمال چند صور ست یکی آنکه از حمل دختری واحده یا اکثر از واحده متولد شود درینصورت تمام مال موقوف که
[illegible] نگاه داشته بودند در حصه بنات متولده وبنت سابقه مصروف خواهد شد زیرا که درینصورت حق بنات دو ثلث ست وآن
از مسئله اولی نوشته شانزده بود وچون آنرا در هشت که وفق مسئله [illegible] ست ضرب کنند یکصد وبست وهشت حاصل میشود
وهمین قدر [illegible] ابوین وزوجه باقی بود که سیزده ازان به بنت دادند یکصد وپانزده نگاه داشته بودند [illegible]
سهام حق بنت سابقه را با یکصد وپانزده موقوف جمع کرده [illegible] یکصد وبست وهشت را بر بنات علی السویه تقسیم نمایند و
طریق تقسیم همان ست که اگر سهام ایشان بر روس منقسم شود فبها ورنه درصورت توافق وفق روس را وبصورت تباین
کل روس را در کل تصحیح مسئله ضرب کرده از حاصل ضرب تصحیح [illegible] کنند نزد امام ابی [illegible] سیزده سهم
بنت سابقه موجوده را با پنجاه ودو که موقوف بوده شامل شود [illegible] را بر بنات بطریق مذکور تقسیم نمایند [illegible]
[illegible] شود حصه بنات [illegible] لیکن چون در مذهب ایشان عول جائز نیست نقصان بنات جائز [illegible]
ف شود از حمل اگر پسر پیدا شود فوق یک یا یکی بود تنها [illegible] باقی سه سهم زوجه برآرند وبه ابوین هم چهار چهار حق بنت وبقیه [illegible]
[illegible] کل [illegible] احتمال دوم [illegible] اگر [illegible] پیدا شود [illegible] فوق یک باشد یا یکی تنها بود درینصورت

از باقی موقوف سهام که فضل حصهٔ زوجه بود برای زوجه برآرند تا هشت و نصف حصه کامل وی شود و برای پدر و مادر نیز چهار
چهار سهم ازان باقی برآرند یعنی چهار ازان باقی که فضل حصه پدر و چهار فضل حصه مادر ست به پدر و مادر بدهند تا سی و شش کامل
حصهٔ هر یک از ابوین شود بعد ازان حق بنت را که سیزده بود با بقیه که یک صد و چهار باشد یکجا کنند و کل را که یکصد و هفده باشد
بر اولاد للذکر ضعف الانثی تقسیم نمایند و در صورت انکسار بطریقهٔ مذکوره تصحیح نمایند و نزد امامیه بقیه را بشمول حصهٔ بنت که مجموع
شصت و پنج باشد بر اولاد للذکر حظ الانثیین قسمت کنند ۵ و ربود حمل میت مبطل + و حق والدین هم حق زن + زانچه موقوف
بر تولد بود + پس بده حق دختر موجود + بهر تکمیل نصف پنج و نود + از تتمه نصیب بنت شود + مابقی نه حق عصوبت و ان چه به
هست اب باو برسان + حالا بیان احتمال سوم میکند که اگر حمل میت مبطل پوشیده بود که حین تولد موت او ظاهر شده پس
حق والدین که چهار سهام فضل حصه هر یک از اب و ام و حق زن که سه سهم فضل حصه اش بود به آنها از مالیکه موقوف بر تولد بود
منتشر کنند بعد ازان حق بنت واحدهٔ موجوده را که نصف ست بدهند و چون سیزده سهم بدختر موجوده رسیده است برای تکمیل
نصف که فرض بنت ست از تتمه سهام موقوفه نود و پنج نصیب بنت میشود تا یکصد و هشت که نصف دو صد و شانزده ست به بنت
برسد و مابقی نه سهام از مال موقوف که حق عصوبت ست به پدر باید رسانید که عصبه همانست و نزد علمای اثنا عشریه در
صورت ظهور میت از حمل تکمیل شصت سهام که نصف یکصد و بست باشد برای بنت نموده مابقی پنج را بر ابوین و بنت بقاعده
رد به رو نمایند بدانکه اگر با حمل وارثی باشد که حمل دخلی در تغییر و تبدیل حق او ندارد تمام حصه اش بوی بدهند مثل پدر و زوجه
حامله و پسر که حمل را در تغییر سدس پدر و ثمن زوجه دخلی نیست و اگر وارثی گذشته ست که در یکی از دو حال ذکورت و انوثت حمل
محجوب از میراث تواند گردید چنین وارث را تا زمان تولد چیزی ندهند مثل زوجه حامله و اخ یا عم میت که بصورت تولد
ابن اخ و عم از میراث محروم خواهد شد بیان مفقود ۵ وارث کس نمیشود مفقود + وارثش نیز کس نخواهد بود + مال
او را نگاه باید داشت + مدتی زنده بایدش انگاشت + اختلافی بهر قدر مدتیست + فرق صد و پنج با که ده با بیست + چون زاقران
او نماند کسی + حکم مرگش نموده اند بسی + بعض گویند کز دم میلاد + چون نود بگذرد نه کم نه زیاد + حکم بر مرگ او بود اولی +
علما راست همین فتوی + مفقود عبارت از شخص غائب ست که خبرش منقطع شود و حال حیات و مماتش معلوم نباشد
حکمش اینست که در استحقاق مال مورث خودش بمنزلهٔ میت ست و وارث کسی نمی شود و در حق مال خودش مثل احیاست
که وارث مال او تا مدت معینه کسی نخواهد شد بلکه مالش را نگاه باید داشت تا مدتی معین او را زنده باید انگاشت و زوجه اش را نیز تا آن
مدت حکم تزوج نیست لکن اختلافی در مدت مذکوره مرویست ابو یوسف رحمه الله گفته که یکصد و پنج سال از وقت تولد او
و در اکثر روایات از وی یکصد سال آمده گویند که محمد بن مسلمه بر همین روایت فتوی میداد لکن چون خودش یکصد و هفت
سال زندگانی کرد مقر خطای خود گردید و محمد رحمه الله گفته که مدت یکصد و ده سال از زمان میلاد مفقود ست و حسن بن زیاد
از ابو حنیفه رحمه الله روایت کرده که از هنگام ولادت یکصد و بست سال ست و بسی از علما حکم مرگش از وقت نموده اند

بیان مفقود

که از اقران و امثال او کسی زنده نماند و همچنین است در ظاهر الروایه و بعض مجتهدین گویند که چون از وقت تولد نود سال بلانقصان
و زیادت بگذرد حکم بمرگ مفقود اولی باشد و علما بهمین قول اخیر فتوی داده اند و بمذهب امامیه در مدت انتظار مفقود اختلاف بسیار
ست از چهار سال و ده سال و نود سال و صد سال و یکصد و بست سال لکن اشهر و احوط انتظار تا آن مدت ست که امثال و
و اقرانش زنده نمانند ه مال مفقود یعنی الاعلام + و اشته وقت اجتهاد امام + لیکن از مال مورثان او حصه او بدار ای نشیحه
چونکه در مدتش نشد حاضر حکم مرگش از شرع شد صادر + مالش آن وارثان او ببرند که دم حکم بر زعم خود زنده بود یا لی که بهر او
موقوف ساز بر وارث کسی مصروف + که نه متروک او پی مفقود + مال در حیز توقف بود + یعنی جمعی از علمای اعلام تقسیم مال
مفقود را بر اجتهاد امام وقت و قاضی عهد موقوف داشته اند که هرگاه حاکم وقت بداند که تا این مدت امثال مفقود زنده نمانده
مانند مالش بر ورثه او تقسیم نماید و همین ست مذهب امام شافعی رحمه الله و مال مفقود را اگرچه بر اجتهاد امام موقوف داشته اند لکن از
مال مورثان مفقود که قبل انقضای مدت انتظار مفقود فوت شوند حصه مفقود بدارند و مثل حمل هر کسی را که مفقود حاجب خواهد بود
آنکس محجوب خواهد گردید خواه بحجب حرمان یا بحجب نقصان و بورثه دیگر اقل نصیب آنها خواهند داد و هرگاه که مفقود در مدت انتظار
حاضر نشد حکم مرگ او از طرف حاکم شرع صادر گردید مال ذاتی مفقود را آن وارثان مفقود خواهند برد که وقت حکم مرگش او هم
بر حیات بودند یعنی زنده اند و مالیکه از برای مفقود از ترکه مورثش موقوف بود بر ورثه آن شخص مصروف باید ساخت که از ترکه او مال مذکور
برای مفقود موقوف بود یعنی آن مال را بورثه مورثش دهند بالاتفاق بین الفریقین مانند حمل که اگر میت پیدا شود مالی
که برایش نهاده بودند بورثه موجوده بدهند ه اصل تصحیح مسئله که در آن هست مفقود و انبیش ز نیسان + زنده مفقود را
بگیر اول + از تصحیح مسئله بعمل + بعد از آنش گرفته از اموات + باز تصحیح کن بحال وفات + نسبت هر دو مسئله بنگر + ضرب با تصحیح هر چه حمل
بشمر + یعنی قاعده تصحیح مسئله که احد الورثه در آن مفقود باشد چنین ست که اولا مفقود را زنده فرض کرده تصحیح مسئله بعمل آرند
بعد از آن مفقود را از اموات گرفته تصحیح مسئله بحالت وفات مفقود کنند و نسبت هر دو مسئله ملاحظه نمایند و ضرب این هر دو
مسائل باهم مثل تصحیح مسئله مثل حمل شمارند یعنی بصورت تماثل و تداخل اکتفا بیکی و باکثر نمایند و بحالت توافق و تباین هر دو مسئله
وفق یکی در کل دیگری یا کل یکی در کل دیگری ضرب نموده حاصل ضرب را تصحیح مسئله شمارند پس هر چه هر کس را از
مسئله وفات مفقود رسیده در وفق مسئله حیاتش یا کل آن ضرب کنند و آنچه هر واحد از مسئله حیاتش یافته در وفق مسئله
وفاتش یا کل آن زنند از حاصل هر دو ضرب هر چه کمتر باشد بوارث موجود بدهند و باقی را بظهور حال مفقود موقوف دارند
بعد ظهور حالش هر که مستحق بقیه موقوفه باشد بوی بدهند بالاتفاق بین الفریقین مثلاً زنی مرد و زوج و دو اخت اعیانیه حاضر
و یک اخ عینی مفقود گذاشت بتقدیر حیات مفقود زوج را نصف که فرض زوج ست مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی حق اخ و اختین از
ست و چون این یک بر رؤس اربعه انها مستقیم نیست رؤس را در اصل مسئله ضرب کرده تصحیح از هشت نمایند چهار بزوج و دو دو
باخ و یک یک باخوات دهند و بر فرض ممات مفقود زوج را نصف با ثلثین حق اخوات مسئله از شش باشد و عول بهفت پس تصحیح

اول را بوجه تباین در ثانی ضرب کنند و از پنجاه و شش که حاصل ضرب ست تصحیح مسئله پردازند برای زوج از مسئلهٔ حیات چهار
بود بعد ضربش در مسئلهٔ وفات بست و هشت حاصل میشود و برای پسر از مسئلهٔ موت سه بود بعد ضربش در تصحیح حیات بست
و چهار میشود و همین اقل ست بوی بدهند و برای هر دو اخت از مسئلهٔ حیات دو بود بعد ضربش در مسئلهٔ وفات چهارده میشود
و برای آنها از مسئلهٔ ممات چهار بود بعد ضربش در مسئلهٔ حیات سی و دو میشود پس چهارده که اقل نصیبین ست بآنها داده شود باقی
هجده از تصحیح بانتظار مفقود نگاه دارند پس اگر زندگی مفقود پی برند زوج را چهار سهم باقی وی بدهند که بست و هشت کامل بوی رسد
و چهارده باقی مانده حق مفقود دارند و اگر حکم موت مفقود نفاذ یابد زوج را چیزی ندهند بلکه تمام هجده موقوف بهر دو اخت بپایند
و نزد امام سه بهر صورت مسئله از دو و تصحیح از هشت باشد چهار از آن زوج دهند و دو حق اخ مفقود دارند
و دو به اختین سپارند و بصورت ظهور موت مفقود حصهٔ مفقود بحالت نبودن وارثی دیگر غیر همین اختین باختین رسد **بیان مرتد**

سپرده کشته گر شود مرتد | یا که ملحق بدار حرب شود
کسب اسلام و ردتش هر دو | دان حق وارثان مسلم او
مذهب صاحبین هست همین | لیک نزد امام اعظم دین
هرچه مکسوب حال ردت او | موضعش بیت مال هست ای جو
شافعی گفت هست بیت المال | موضع مال کسب هر دو حال
هرچه بعد لحوق کسب نمود | فیٔ بالاتفاق خواهد بود

مرتد آنست که از اسلام برگردد و بعد ایمان کلمات کفر بر زبان آرد و حکم مرتد آنست که اگر مرتد بحالت ارتداد بمیرد یا از دست کسی
کشته شود یا از دار اسلام گریخته بدار الحرب ملحق شود و قاضی اسلام حکم لحاق آن بدار حرب نماید پس آنچه در حالت اسلام و در حالت
ردت کسب نموده مال آن هر دو حال حق ورثهٔ مسلم اوست همین ست مذهب صاحبین رحمهما الله لیکن نزدیک امام
اعظم دین ابو حنیفه رحمه الله هرچه در حال ردت کسب نموده جای وضعش بیت المال ست و هرچه در حال اسلام کسب کرده
لابد حق ورثهٔ مسلمین او باشد و امام شافعی فرموده که موضع کسب هر دو حال از اسلام و ردت بیت المال ست پس مال
مرتد را داخل بیت المال نمایند و مرتد هرچه از اموال بعد لحوق بدار الحرب کسب نموده ست آنهمه باتفاق امام اعظم و صاحبین
و شافعی رحمهم الله فیٔ یعنی غنیمت مسلمانان باشد و بورثه او نمیرسد زیرا که مسلم از کافر حربی وارث نمیشود **ف** آنچه مرتده را
در هر حال ست وارث مسلم برد آن مال یعنی مالیکه زن مرتده مالک آنست در هر حال امی خواه در حال اسلام کسب نموده
یا در حال ردت حاصل کرده بعد مرگش وارثان مسلم وی آن مال خواهند یافت نزد امام ابو حنیفه و اصحاب وی و در حب
فرق در مرتد و مرتده آنست که بر مرتد بعد ارتداد تا سه روز عرض اسلام نمایند اگر قبول اسلام کرد فبها ورنه او را بکشند پس حکم
موتش مستند بردت اوست که بمجرد ردت هالک گردیده ازینجاست که مکسوب حال ردتش نزد امام ابو حنیفه رحمه الله بورثه
نمیرسد اگرچه ادای دیون ذمه اش از کسب هر دو حال لازم باشد و مرتده اگر از ارتداد برنگردد حکم قتل او نیست بلکه او را حبس کنند
تا توبه نماید یا بمیرد پس مکسوب هر دو حالتش از املاک او باشد و بورثهٔ مسلم او رسد و اگر مرتده ملحق بدار حرب شود حکم مالش و مال
مرتد یکی ست چون از بیان مورث مرتد و مرتده پرداخته آمد به بیان وارثیت هر دو پرداخته میشود **ف** هر زن و مرد که ان

شود و مرتد + وارث هیچکس نمیگردد + مرتد اگر شته جمله اهل بلد + پس توارث میان شان باشد یعنی هر زن و مردی که از اسلام
برگردد و مرتد شود وارث احدی از مورثان خود نمیشود مسلم باشند یا مرتد مثل او مگر در یک صورت که اگر جمله اهل یک بلده
مرتد شوند پس توارث درمیان شان جاری خواهد شد که هرگاه کسی از انها بمیرد وارث او باقربای موجوده او اگرچه مرتد باشند خواهد
رسید و نزد علمای اثنا عشریه مرتد و مرتد خواه فطری باشد یعنی هنگام انعقاد نطفه اش احد الابوین او مسلم بود و خود حق بعد بلوغ از
اسلام برگشته و خواه ملی که اول از کفر خود برگشته مذهب اسلام اختیار کند بعد ازان از اسلام برگردد میراث وی بورثه مسلم او
اگرچه بعید القرابة باشند خواهد رسید و بوارث کافر گو اقرب بود نخواهد رسید مثل مذهب اهل سنت و بصورت فقدان وارث مسلم
مال او بمذهب مختار ارث امام زمان ست چنانچه نزد اهل سنت موضع آن بیت المال ست و ازینجا لازم آمد که مرتد وارث
هیچکس نه مسلم و مرتدی تواند شد و با وجود ارتداد تمام اهل بلد توارث میانه آنها جاری نخواهد شد لکن مرتد وارث کافر تواند شد.
و مرتد فطری نزد ایشان بمجرد ارتداد واجب القتل ست و مرتد ملی بعد امهال تا سه روز یا تا آنزمان که رجوع او بسوی اسلام
متیقن باشد لکن درینجا خلاف اهل سنت ست زیراکه نزد شان حکم بقتل مرتدی که اسلامش تبعی بود نیست و در بینونت زوجه مرتد بمجرد
ارتداد میان فریقین اختلافی نیست **بیان اسیر** مسلمی را اگر گرفته ببند + کافران سوی دار حرب برند + تا زمانیکه مسلم
ست اسیر + حکم او عین حکم مسلم گیر + و برگشت از طریقهٔ اسلام + عین مرتد شناس در احکام + از انجا که اسیر را در یک صورت
حکم مفقود حاصل ست لهذا بیان احکامش ضرور افتاد پس میگوییم که اگر مسلمی را کافران گرفته سوی دار حرب ببند برند تا زمانیکه
اسیر مسلم ست حکم او عین حکم مسلم باید گرفت که وارث مورثان خود و مورث وارثان خود میشود و اگر اسیر از طریقهٔ اسلام برگشت
و مرتد شد احکام او عین احکام مرتد شناسند. باتفاق فریقین چنانکه گذشت ه گر ز اسلام و کفر نیست خبر + هم ز موت و
حیات نیست اثر + پس اسیر ست در چنین هنگام + مثل مفقود در همه احکام + یعنی اگر از اسلام و ردت اسیر اطلاعی نیست
و از موت و حیات او نشانی پیدا نیست درینوقت اسیر در همه احکام مثل مفقود ست بالاتفاق بین الفریقین و هرگاه اسیر در
حکم مفقود باشد پس مالش را تقسیم نباید کرد و زوجه اش را تزویج با دیگری نمیرسد تا زمانیکه حالش دریافت نشود و اگر ورثه
اش دعوی ردتش نمایند دعوی شان مقبول نخواهد شد مگر آنکه دو مسلم عادل بران ادای شهادت نمایند دران صورت البته
قاضی را میرسد که حکم بافتراق زوجه و تقسیم مال وی نافذ فرماید **بیان حرقی و غرقی** ه جمعی از اقربا که باهم شان
از قرابت توارث ست عیان + دفعةً آنجماعه غرق شدند + یا همه مبتلای حرق شدند + شده با جملهٔ آنچنان معدوم + که نشد
سبقت مرگ کس مفهوم + هر قریبی که او بقید حیات + هست وارث شود ازین اموات + نشود وارث یکی دیگر + سین جماعه
بمذهب اکثر + یعنی جماعتی از اقربا که باهم قرابتی داشتند که بسبب آن قرابت یکدیگر را وارث توانند شد آنجماعه دفعةً غرق شدند
که در یک کشتی بودند و آنهارا غرقی گویند که منسوب بغرق اند یا همه آنها مبتلای حرق شدند که در خانه بودند و خانه را آتش
در گرفت و اینهارا حرقی گویند منسوب بحرق یا با افتادن سقفی یا دیواری بر سر شان هلاک گردیدند و اینها هدمی هستند منسوب بهدم

بیان اسیر

بیان الحرقی و الغرقی

وهمچنین اگر در سفر گمگشته شدند یا در وبای عام مردند یا بجمله انچنان معدوم شدند که سبقت مرگ یکی بر دیگری کسی را مفهوم نگشت
پس حکم این جماعه آنست که هر کس از اقربای شان که او بقید حیات است وارث این اموات خواهد شد و ازین جماعه اموات یکی وارث
دیگری نمیشود و مذهب اکثر صحابه چنانچه از ابو بکر صدیق رضـ در توریث اهل یمامه و از عمر فاروق رضـ در توریث اهل طاعون
عمواس و از علی مرتضی رضـ در توریث مقتولان جمل و صفین و از عثمان بن عفان و زید بن ثابت رضـ در بعض وقائع مروی شده
و مختار اکثر ائمه دین از ابو حنیفه و شافعی و مالک رحمهم الله همین ست و همین رفته اند علمای اثنا عشریه در هالکان بحرق و
هالکان حتف الانف که عبارت از موت بلا سبب خارجی ست و هالکان بامراض وبائیه وغیره ۵ لیک تو لیست از علی و
از ابن مسعود هم شده مروی + که هم وارث اند این اموات + در متاعی که داشتند بذات + هر چه باهم رسید ازین میراث + نیست
بایکدگر محل تراث + یعنی اگرچه از جناب مرتضوی و ابن مسعود رضی الله عنهما نیز اتفاق صحابه کبار مرویست لکن یک قول دیگر هم از جناب علی مرتضی
و عبدالله ابن مسعود رضی الله عنهما بطریقه مروی شده که این اموات در متاع ذاتیه خود بالذات وارث یکدگر هستند کما زیر متاع که ملک ذاتی هر شخص ازین
اموات ست بدیگری ازین اموات که توارث میانه آنهاست بارث خواهد رسید خواه تنها آن میت وارث شود یا با غیر خود از احیا و اموات و انچه ازین جا
بیکدگر در حصه هر یکی ازین اموات رسیده آن مال موروث محل ارث یکدگر نخواهد بود ورنه وارثیت مال ذاتی خود نیز لازم خواهد آمد و همین ست
مذهب امامیه در توریث کسانیکه بغرق یا بهدم مکان دفعة بمیرند و سبق یا اقتران موت احدهما از آخر معلوم
نباشد و علاقه وراثت از جانبین بود زیرا که بصورت علم تقدم و تاخر موت موخر وارث باشد و بصورت اذعان
اقتران موت احدهما وارث دیگری نخواهد شد و بحالت عدم توارث از جانبین مثل دو برادر غریق که یکی ازان صاحب
ولد ست باهم متوارث نگردانند و طریقه تقسیم نزد این فرقه آنست که اولا اقوی را میت و اضعف را وارث میکنند و
بعد آن بالعکس می نمایند مثلا پسر و پدر دفعة غرق شدند از ورثه پسر غریق زوجه و یک ابن ست و همچنین از ورثان پدر
غریق زوجه و یک ابن ست و ترکه پدر غریق یکصد و بست و هشت دینار و ترکه پسر غریق چهل و هشت دینار بود پس ثبوت
بر مذهب اکثر اشهر ترکه هر یکی جداگانه تقسیم کرده از ترکه پسر غریق ثمنش که شش دینارست بزوجه و باقی چهل و دو به پسرش
بدهند و از ترکه پدر غریق شده ثمنش که شانزده دینارست بزوجه و باقی یکصد و دوازده به پسر زنده او رسانند و بنا بر روایت
ثانی که مختار امامیه ست اولا پدر را میت و پسر را وارث قرار داده ثمن ترکه اش که شانزده دینارست بزوجه او دهند
و باقی را میان هر دو ابن حی و غریق تقسیم نمایند پنجاه و شش دینار بهر یکی خواهد رسید بعد ازان پسر را میت و پدر را
وارث فرض کرده سدس ترکه اش که هشت دینار از مال ذاتی او باشد در حصه پدرش رسانیده ازان یکی بزوجه و هفت
به پسر زنده پدر غریق رسانند و ثمن ترکه پسر غریق که شش دینار باشد بزوجه و باقی سی و چهار دینار به پسر پسر غریق دهند و پنجاه
و شش دینار که از ترکه پدر غریق بمیراث پسر غریق رسیده ست ثمنش که هفت دینار باشد بزوجه و باقی چهل و نه دینار به پسر او رسانند پس
بزوجه پدر غریق هفده دینار و به پسر زنده اش شصت و سه دینار و بزوجه پسر غریق سیزده دینار و به پسر پسرش هشتاد و سه

دینار میرسد و همچنین اگر بر سر دو برادر خانه بنقبیا دو بهر یکی مادر و یک دختر و مولی گذشتند و ترکه هر یکی نود دینار است درین مسئله بمذهب
اشهر از ترکه هر واحد سدس آن که پانزده دینار باشد بمادر هر یک و نصف آن که چهل و پنج دینار بود بدختر هر یک و باقی سی دینار
بمولی هر یک بدهند و بمذهب امامیه درین صورت تقسیم ترکه هر یکی بر مادر و دختر او خواهد شد و گاه باشد که وجود بنت نزد ایشان حاجب اخوه
است و معلی سهم با وجود وارث نسبی مستحق چیزی نیست لکن بروایت ثانیه از جناب مرتضوی و ابن مسعود او لا برادر اکبر را میت برادر
اصغر او وارث شمرده شصت دینار در سدس و نصف سهم و بنت رسانیده سی دینار باقی به برادر اصغر دهند و همچنین از ترکه برادر اصغر بعد وضع
نصیب ام و بنت وی سی دینار به برادر اکبر رسانند و ازین سی دینار هر یک پنج بمادر و پانزده بدختر هر یک رسانیده و ده ده بمولی
هر یک بدهند پس مادر هر یکی را بست دینار و دختر هر یکی را شصت دینار و مولی هر یکی را ده دینار میرسد والله اعلم بالصواب
فلنختم الکتاب ع ختم شد تکمله بحمد الله * از ابو الحامد جریده سیاه * دارم امید از خدای کریم * که رسد خلق را از ان نفع عمیم * چون
از تتمیم شرح نظم فارغ شدم بذکر بعض مسائل متعلقه این فن در خاتمه می پردازم خاتمه و آن مشتمل است بر سه فصل فصل اول در
طریقه تقسیم ترکه بر ورثه و اوصیا بدانکه در صورت نفاذ وصیت از ثلث احتیاج بدقت عمل نیست که اصل مسئله را از سه فرض کنند
یکی از ان حق موصی له است و دو باقی را با تصحیح مسئله ورثه ملاحظه کنند که کدام نسبت دارد اگر توافق است وفق تصحیح مسئله را و اگر تباین
است کل تصحیح مسئله را در سه ضرب کرده حاصل ضرب مخرج سهام موصی له و ورثه شمارند لکن در صورتیکه وصیت برای اجنبی مثل
حصه احدی از ورثه خود نماید و ورثه بنفاذ وصیت اجازت دهند درین صورت باید که تصحیح مسئله ورثه بقواعد تصحیح نموده عدد سهام
وارثی را که برای موصی له بقدر حصه آن وارث وصیت کرده است بر تصحیح افزوده مبلغ را تصحیح شمارند و بطریقه عول تقسیم آن نمایند
مثلا شخصی یک زوجه و یک پدر و یک پسر گذاشت و برای عمرو وصیت نموده که مثل حصه پسر با و بدهند تصحیح مسئله از بست و چهار باشد
سه سهام بزوجه چهار باب و هفده باین رسد پس هفده بر بست و چهار افزوده از سی و یک تصحیح مسئله شمارند و در صورتیکه بعض
ورثه اجازت نفاذ وصیت دهند و بعض آخر اجازت ندهند درین صورت تقسیم مسئله خالی از دشواری نیست و طریقه اسهل مثل طریقه
تقسیم مسائل حمل است که اولا بفرض اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند بعد آن بفرض عدم اجازت وصیت تصحیح مسئله نمایند و در هر دو مسئله
ملاحظه نسبت نموده بصورت توافق وفق احدهما در کل دیگر و بحالت تباین کل احدهما در کل دیگر ضرب کرده حاصل ضرب را مخرج
هر دو مسئله شمارند و حصه مجیز را از مسئله اجازت در کل مسئله عدم اجازت بصورت تباین و در وفق آن بصورت توافق ضرب کرده حاصل
ضرب باو بدهند و سهام غیر مجیز را از مسئله عدم اجازت در کل مسئله اجازت یا در وفق آن ضرب کرده حاصلش بغیر مجیز دهند هر چه باقی
ماند بموصی له رسانند مثلا شخصی مرد و اب و ام و ابن و موصی له بمثل حصه ابن گذاشت پس بصورت اجازت جمله ورثه بنفاذ وصیت
مسئله از ده تصحیح می یابد و بحالت امتناع اب و ام از نفاذ وصیت زائد بر ثلث تصحیح مسئله از نه شمارند و بین المسئلتین تباین است
یکی را در دیگری ضرب کنند و حاصل ضرب را که نود باشد تصحیح مسئله دانند حصه هر یک از اب و ام را که از مسئله عدم
اجازت یک بود بضرب آن در مسئله اجازت ده میشود بهر یکی بدهند و حصه ابن را که از مسئله اجازت چهار بود بضرب

آن در کل مسئله عدم اجازت سی و شش میشود و بوی رسانند باقی سی و چهار بموصی له بدهند صورتش اینست

اصل مسئله بصورت اجازت نفاذ وصیت و تقسیم از ۱۰ — تصحیح اخیر از ۹۰

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴	۱	۱	۴

اصل مسئله بصورت منع وصیت زائد بر ثلث ۶ تصحیح از ۹ — میان هردو مسئله نسبت تباین

زید

ابن	اب	ام	موصی له بمثل حصه ابن
۴	۱	۱	۳

فصل دوم در بعض مسائل متفرقه فرائض که برای تشحیذ اذهان سمت تحریر یافت **مسئله** کدام صورت ست که شخصی مرد و زوجه حامله گذاشت اگر زنش پسر واحد یا فوق او واحد خواه همه آنها ذکر باشند خواه مختلط بذکور و اناث زاید جز ثمن حق ادنی زوجیت چیزی نیابد و اگر یک دختر زاید مستحق نصف ترکه باشد و اگر فوق واحده زاید یک ثلث از ترکه حق او باشد **الجواب** اگر زنی عبد خود را آزاد کرده با وی نکاح کند بصورت تولد یک پسر یا فوق آن زوجه ثمن ترکه بالاتفاق خواهد یافت و بصورت تولد یک دختر نصف ترکه حق دختر باشد و از نصف باقی ثمن کل حق زوجیت و سه ثمن بولا زوجه را خواهد رسید و در حالت تولد زاید بر یک دختر ثلثان بدختران دهند و از ثلث باقی ثمن بزوجیت و باقی بولا زوجه را دهند نزد اهل سنت و درین هردو صورت نزد امامیه زوجه را جز ثمن چیزی نرسد و باقی بر دختران رد کرده شود که نزد شان وجود ورثه نسبی حاجب از استحقاق ولائی ست و اگر ولد مرده زاید زوجه بالاتفاق مستحق کل ترکه خواهد بود ثمن بزوجیت و باقی بولا **مسئله** در کدام حالت زن حامله اگر پسر زاید آن پسر از ترکه میت وارث نتواند شد و اگر دختر زاید آن دختر از میراث محروم باشد **الجواب** در صورتیکه میت دو دختر و عم و زن حامله برادر خود گذاشت مسئله از سه دو از آن بدختران و باقی یک برادرزاده بحالت ذکورت حق عصوبت خواهد رسید و بحالت انوثت در ذوی الارحام معدود شده باقی بعم که عصبه ست میرسد و نزد امامیه درین صورت همه ترکه حق دختران ست **مسئله** اگر کسی را احدا لورثه حمل باشد کدام صورت ست که اگر پسر پیدا شود چیزی بآن پسر نرسد و اگر دختر زاید آن دختر وارث شود **الجواب** در آن صورت که میت زوج و ابوین و یک بنت و زوجه پسر حامله بگذارد اصل مسئله از دوازده و بتقدیر ذکورت حمل عول بسیزده و حمل ذکر را چیزی نمی رسد که از ترکه حق عصبه باقی نمانده و بتقدیر انوثت حمل عول به پانزده و سدس تصحیح که دو باشد به بنت الابن تکمله للثلثین دهند و درین مسئله نزد امامیه که عول را ناجائز شمارند تصحیح مسئله از دوازده ست حمل بهردو صورت محروم و از اصل تصحیح سه بزوج و دو بهر یک از ابوین و پنج بنت رسد **مسئله** در کدام صورت اگر از زن حامله پسر متولد شود وارث تمام ترکه میت باشد و بزن حامله چیزی نرسد و اگر دختر شود

زن وارث تمام ترکه باشد و بدختر چیزی نرسد **الجواب** درصورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده با برادر غلام مذکور تزوج نموده حامله شد
و اولاد زوجیش مرد بعد از ان عبد معتق درگذشت پس بحالت تولد پسر آن پسر وارث عبد معتق باشد که ابن الاخ وعصبهٔ اوست و در صورت
تولد دختر زن بحق ولا وارث خواهد شد و دختر را که از ذوی الارحام ست چیزی نخواهد رسید و نزد امامیه بهر دو صورت ولد الاخ وارث
ست **مسئله** کدام صورت ست که اگر شمول ورثهٔ دیگر پسر میت بودی از ترکه دو هزار دینار یافتی و اگر بجای پسر اخ یا عم میت بودی
چهار هزار دینار یافتی **الجواب** بصورتیکه میت ده دختر گذشت و ترکه اش دوازده هزار دینار ست و نزد امامیه فرضا و ردا همه
بدختران رسد و اخ و عم را هیچ نیست **مسئله** کدام صورت ست که شخصی چهار زوجه گذشت زوجهٔ اولی نصف ترکه و نصف ثمن ترکه
و ثانیه ربع مال متروک و نصف ثمن آن و ثالثه و رابعه هر یک نصف ثمن یابند **الجواب** درآنصورت که میت غیر زوجات اربعه
وارثی ندارد و زوجهٔ اولی بنت عمه او و زوجهٔ ثانیه بنت خاله اش باشد و ثالثه و رابعه قرابت نسبی باوی ندارد پس مسئله از شانزده باشد یک
سهم ثالثه و رابعه رسد و نه سهم حق زوجهٔ اولی ست یک بزوجیت و هشت بقرابت تمامی ابویه و پنج سهام نصیب زوجهٔ ثانیه یک
بزوجیت و چهار بقرابت رحمی امیه باتفاق فریقین **مسئله** چگونه متصور ست که شخصی در ترکهٔ میتی دعوی کند که زوجهٔ خاله من اگر زنده
است وی از این مال وارث باشد و من محروم و اگر مرده هست من وارث باشم **الجواب** صورتش آنست که میت مادر و دو خواهر
اعیانیه و یک خواهر اخیافیه و یک برادر علاتی که همان شوهر خواهر اخیافیهٔ اوست گذشت **مسئله** از شش یک از ان حق مادر ست
و چهار حصه هر دو اخت اعیانیه باقی یک سهم بحالت حیات خواهر اخیافیه فریضهٔ وی ست و بصورت مماتش نصیبهٔ زوج او بعصوبت
باشد که برادر علاتی میت ست و نزد امامیه درینصورت بجز مادر دیگری را وراثت نرسد **مسئله** زنی مرد و سه ابنای عم خود گذاشت در
کدام صورت یکی از انها ثلثین بالانفراد و دو دیگر یک ثلث بالاشتراک خواهند یافت **الجواب** بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن زن باشد که
نصف بزوجیت و سدس بعصوبت گیرد و باقی دو سدس بهر دو برادر دیگر رسد بالاتفاق بین الفریقین **مسئله** در کدام صورت
برادر زوجهٔ میت وارث شود و برادر اعیانی میت را حاجب باشد **الجواب** بحالتی که شخصی با زنی نکاح کرد و پسر آن شخص با مادر این
زن ازدواج نمود و از وی پسری تولد یافت که برادر اخیافی زوجهٔ جد خود بود و بعد فوت پدر خود دستش وارث ترکهٔ جد خود شود و برادر
اعیانی جد را حاجب باشد بالاتفاق **مسئله** کدام صورت ست که هفت برادر با اخت اخیافیهٔ خود در میراث متساوی السهام باشند
الجواب وقتی که پسر شخصی با مادر زوجهٔ پدر خود نکاح کرده از وی هفت فرزند گذاشته بمرد و بعدش جد این ابنای سبعه وفات
یافته ورثهٔ خود اینها را با زوجهٔ خود که اخت اخیافیهٔ اینهاست گذاشت پس ثمن بزوجه و از باقی اثمان سبعه یک یک ثمن بهر یک
از ابنای سبعه میرسد بالاتفاق **مسئله** مردی و پسرش در ما ورای صورت ولا چگونه بالمناصفه وارث ترکهٔ میتی توانند شد
الجواب صورتش همینست که زنی در نکاح ابن العم خود در آمده درگذشت و همین عم و ابنش را که زوج میت باشند گذاشت بالاتفاق
مسئله در کدام حالت غیر صورت ولا زنی و پسرش مال میت را بالمناصفه وارث توانند شد **الجواب** بصورتیکه شخصی دختر خود را
به برادر زادهٔ خود متزوج کرده و از وی پسری متولد شده و این شخص بعد فوت برادر زادهٔ خود درگذشت پس نصف ترکه بفریضه

دخترش و نصف باقی به پسر دخترش که نبیرهٔ برادر اوست بعصوبت خواهد رسید و نزد امامیه جمله ترکه بدختر دختر بکری میرسد مسئله
یکی از دو برادر اعیانی در کدام صورت وارث سه ربع مال میت و آن دیگر مستحق یک ربع ترکه تواند شد الجواب چون یکی از آن دو اخوان
با دختر عم خود نکاح کند و آن زن بمیرد نصف مالش بزوجیت و ربع آن بعصوبت حق اوست و ربع باقی حق برادر دیگر ست بالاتفاق
مسئله در کدام صورت از سه دختر میت یکی وارث ثلثین و دیگری وارث یک ثلث و سیومی محروم از میراث باشد الجواب
در صورتیکه عبدی با حرهٔ نکاح کرد و ازوی دو دختر حره متولد شدند و بعد از ان با کنیزی تزوج نمود و ازوی یک دختر رقیقه بوجود آمد بعد از ان یکی دختر
از دختران حره اش پدر خود را از مولایش خرید پس پدرش مرد در ینصورت بنت حرهٔ مشتریه مستحقه ثلثین بالفرض و ثلث بولا و بنت حرهٔ
دیگر وارث ثلث بفرض ست و بنت رقیقه از میراث حظی نخواهد برد و نزد اثنا عشریه هر دو دختر حره تمام ترکه بالاشتراک اقتسام خواهند
نمود و مشتریه استحقاق ولا ندارد مسئله شخصی هفده دینار و هفده تن از زنان وارثه مختلفة السهام گذاشته درگذشت بکدام طریقه بهر فرد
از ان زنان یک دینار میرسد الجواب طریقش آنست که میت سه زوجه و دو جده و چهار اخوات اخیافیه و هشت اخوات اعیانیه گذاشته
در ینصورت مسئله از ده و از ده و عول بهفده باشد و از هفده دینار متروکه سه حق هر سه زوجات و دو دینار حق هر دو جده و چهار حق
هر چهار اخوات اخیافیه و هشت دینار حق هشت اخوات اعیانیه ست و در ینصورت اثنا عشریه که عول را جایز ندانند نقصان را باخوات
عاید گردانند پس بطریقه شان ربع مال که چهار دینار و یک ربع باشد بزوجات اربعه و دو دینار و پنج سدس بهر دو جده و پنج دینار و ثلث
باخوات اخیافیه اربعه و باقی چهار دینار و یک ربع باخوات اعیانیه ثمانیه رسد مسئله خال اخیافی میت در کدام صورت وارث از
عم اعیانیش و حاجب باشد الجواب در صورتیکه برادر علاتی شخصی از ام الام شخص بعد التزویج پسری گذاشته درگذرد پس ابن شخص
و همین ابن الاخ که خال اخیافی اوست گذاشته بمیرد عم اعیانی از میراث وی محروم خواهد ماند و ترکه اش بالکلیه بخال اخیافی که برادر
زاده اوست خواهد رسید بالاتفاق مسئله کسی وصیت کرد که بعد گذشتنم از ین جهان ابنای خمسه من از مال من
یکی را دو دینار و سدس بقیهٔ مال و دوم را چهار دینار و سدس باقی سیوم را شش دینار و سدس ما بقی و چهارم را هشت
دینار و سدس بقیه و پنجم را هر چه باقی ماند بدهند تا بهر یکی دنانیر صحاح بلا کسر بطریق ارث برسد پس انهمه مال چند دینار است
الجواب پنجاه دینار که بهر یکی از ابنای خمسه ده دینار میرسد مسئله می تواند شد که یکی عم دیگری باشد و آن دیگر خال عم او الجواب
آری اگر پدر شخصی با دختر زوجه پسر خودش نکاح کند و از هر یکی از ین اب و ابن پسری متولد شود ابن الاب عم علاتی ابن الابن باشد و ابن
ابن الابن خال اخیافی ابن الاب بود مسئله امکان دارد که یک شخص هم عم و هم خال شخصی دیگر باشد و آن دیگر ابن العم و ابن الخال
کسی باشد الجواب بلی اگر دو برادر علاتی باخت اخیافیه یکدیگر تاهل نمایند و از ین هر دو یک یک ولد متولد شود ولد هر یک برادر
ابن برادر دیگر هم عم علاتی و خال اخیافی باشد و هر یکی از اولاد این هر دو برادر علاتی ابن العم و ابن الخال یکدیگر باشند تکمله
شخصی ابن العم و خال دیگری می تواند شد الجواب البته در صورتیکه از دو برادران اعیانیه برادر اکبر با زنی نکاح کند و برادر
اصغر با ربیبه برادر اکبر خود نکاح کند پس پسر برادر اکبر از ین زن فرزند ربیبه را که از نطفه برادر اصغر بوجود آمده هم خال باشد و هم ابن العم

مسئله شخصی اول روز از پیش زن خود برای حاجتی بیرون رفت چون آخر روز باز آمد کسی را پیش زوجهٔ خویش دید پرسید که این کیست زن گفت
که شوهر من است و تو بندهٔ او هستی باین صورت اگر ممکن الوقوع است بینوا و توجروا **الجواب** نعم باین طریق که مردی دختر خود را بنکاح غلام خود در آورده آن
دختر که از ان بنده حامله گردید و یوم المیلاد قبل وضع حمل بندهٔ مذکور بحاجتی رفته بود که پدر زنش وفات یافت و وارثی جز آن دختر نگذاشت
پس دختر مذکوره بالارث مالک غلام گردید و نکاحش فسخ گشت بعد از ان بوضع حمل عدتش منقضی شد و همان دم با دیگری
نکاح کرد و غلام را بدست همین شوهر خود فروخت هر چند این مسئله از مسایل مستغربه ارثیه نیست لکن چون شگفت افزای طبایع
و حیرت افزای اذهان بود و بمیراث هم تعلق داشت برای تنشیط خواطر سمت تحریر یافت **فصل سیوم** چون درین علم ضرورت
ضرب و قسمت بسیار است لهذا بعض قواعد آن در دو اصل بنگارش می سپارم **اصل اول** بدانکه ضرب تکرار عددیست بشمار
آحاد عدد دیگر و آن بر شش نوع است یکی ضرب آحاد در آحاد دوم ضرب آحاد در عقود که عبارت از عشرات و مئات و الوف است
سوم ضرب آحاد در مرکبات مثل یازده و دوازده و غیر آن چهارم ضرب عقود در عقود پنجم ضرب عقود در مرکبات ششم ضرب مرکبات
در مرکبات برای دریافت قسم اول ازین اقسام این مثلث کافیست

۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
								۱
							۴	۲
						۹	۶	۳
					۱۶	۱۲	۸	۴
				۲۵	۲۰	۱۵	۱۰	۵
			۳۶	۳۰	۲۴	۱۸	۱۲	۶
		۴۹	۴۲	۳۵	۲۸	۲۱	۱۴	۷
	۶۴	۵۶	۴۸	۴۰	۳۲	۲۴	۱۶	۸
۸۱	۷۲	۶۳	۵۴	۴۵	۳۶	۲۷	۱۸	۹

و طریقهٔ ضرب آحاد در عقود و ضرب عقود در عقود نیز راجع بطرف ضرب آحاد در آحاد است که صورت احد المضروبین یا هر دو آخر

ضرب نموده حاصل ضرب محفوظ داشته مراتب مضروبین با هم جمع کنند و از جمله آن یک مرتبه را طرح نموده و انتهای بقیه مراتب مجموعه اول عدد حاصل ضرب نویسند و بعد آن دیگر اگر باشد و در مرتبه مراتب باقیه ماقبل صفر گذارند مثالش ۸۰ × ۷ = ۵۶۰ ضرب هفت در هشتاد که بعضی صورت اول در صورت ثانی پنجاه و شش میشود و مرتبه هفت یک است و مرتبه هشتاد دو و مجموع سه شوند بعد طرح یکی از آن دو باقی ماند پس شش را در مرتبه دوم نوشتیم و پنجاه را بعد از آن و در مرتبه اول صفر گذاشتیم پانصد و شصت شدند و همچنین ۶۰۰ × ۹۰ = ۵۴۰۰۰ ضرب شصت در نهصد که حاصل ضرب صورت اول در صورت ثانی پنجاه و چهار است و مجموع مراتب پنج است بعد اسقاط یک چهار می ماند پس چهار را که اول اعداد حاصل ضرب است در مرتبه چهارم و پنجاه را بعد آن نوشتیم و در مرتبه اول و ثانی و ثالث اصفار گذاشتیم مجموع پنجاه و چهار هزار می شوند و طریقه ضرب آحاد در مرکبات و ضرب عقود در مرکبات آنست که اول مرکبات را در سطری نویسند و آحاد یا عقود را زیر آن هر مرتبه او نویسند و زیر آن خطی عرضی کشیده اولا آحاد یا عقود را در مرتبه اول اعداد مرکبه ضرب کرده حاصل ضرب را اگر کمتر از عشره باشد در مرتبه آحاد زیر خط عرضی نویسند و اگر زائد بر عشره بود آحاد زیر خط نگاشته برای هر عشره واحدی محفوظ دارند بعده همان آحاد یا عقود را در مرتبه ثانیه مرکبات ضرب کنند و بر حاصل ضرب اعداد محفوظه افزوده انچه حاصل شود اگر مرکب است آحاد آن در مرتبه ثانیه نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر در مرتبه ثانیه مضروب فیه صفر باشد اعداد محفوظه سابق را در انجا نویسند و اگر چیزی از سابق محفوظ نباشد انجا صفر گذارند بعد آن در مرتبه سوم همچنین ضرب کنند مثالش ضرب شش در چهار هزار و سی و دو بدین صورت ۴۰۳۲ × ۶ = ۲۴۱۹۲ و همچنین ضرب پنجاه در هشتاد هزار و ششصد و هفتاد و پنج بدین صورت ۸۰۶۷۵ × ۵۰ = ۴۰۳۳۷۵۰ و طریق ضرب مرکبات در مرکبات بسیار است لکن سهل از همه طریقه شبکه است که شکلی مربع کشیده طول آنرا بمراتب احد المضروبین و عرض آنرا بمراتب مضروب آخر بمربعات صغار منقسم سازند و هر مربع صغیر را بخط موٌرب دو مثلث کنند بعده احد المضروبین را بالای مربعات فوقانیه بلحاظ مراتب نویسند و مضروب آخر بطرف چپ نگارند بطوری که عشرات بالای آحاد و مئات بالای عشرات و الوف بالای مئات باشند پس صورت هر یکی از مضروب را در مضروب فیه ضرب کرده از حاصل ضرب در مربعی که مقابل هر دو ست آحاد بمثلث زیرین و عشرات بمثلث بالای نویسند و در مرتبه که صفر باشد مربعات مقابل او را خالی گذارند و بعد تمام شدن عمل جمع اعداد نمایند هر چه در مثلث زیرین مربع تحتانیه جانب یمین ست اولا آنرا نویسند بعده اعدادی که ما بین سطور موربه بالا پیش واقع ست جمع کرده بطریقهٔ جمع نگارند که اگر عشر حاصل شود صفر بجایش نوشته برای هر عشره یکی محفوظ دارند و اگر مرکب حاصل شود آحاد در ان مرتبه گذاشته برای هر عشره یکی محفوظ کنند و آنرا در سطر فوقانی افزایند و اگر در سطری عددی نباشد آنجا عدد محفوظ نویسند اگر باشد ورنه صفر گذارند و صورت شبکه اینست

	۹	۴	۰	۶
[illegible]	۱ / ۸	۰ / ۸	۰ / ۰	۱ / ۲
۵	۲ / ۳	۱ / ۸	۰ / ۰	۳ / ۴
۲	۳ / ۵	۲ / ۰	۰ / ۰	۲ / ۰

۶ ۵ ۵ ۹ ۹ ۵ ۰

وطریقۂ امتحان صحت وسقم آنست کہ میزان مضروبین کہ عبارت از بقیۂ آنہاست بعد طرح نہ نہ گرفتہ در یکدیگر ضرب کردہ حاصل ضرب را با میزان سطر مجموع ببینند اگر میان ہر دو تماثل نیست خطا در عمل ست

اصل دوم

در آنکہ قسمت تجزیۂ اعداد مقسومہ ست بر آحاد اعداد مقسوم علیہ و در قسمت مقسوم یا مساوی مقسوم علیہ ست یا کمتر از مقسوم علیہ یا زائد بر آن در صورت اول خارج قسمت واحد ست و در صورت ثانی مقسوم را بہ مقسوم علیہ نسبت کنند حاصل نسبت خارج قسمت باشد مثلا مقسوم ہفت ست و مقسوم علیہ ہشت ما اول را با ثانی نسبت ہفت ثمن ست ہمان خارج قسمت باشد و ہمچنین پانزدہ مقسوم را با سی مقسوم علیہ نسبت نصف ست کہ ہمان خارج قسمت باشد و در صورت ثالثہ عددی ثالث را طلب کنند کہ اگر آنرا در مقسوم علیہ ضرب نمایند مساوی مقسوم شود یا کمتر از مقسوم علیہ کم باشد اگر مساوی مقسوم حاصل شود ہمین عدد ثالث خارج قسمت باشد و اگر کم از مقسوم بکمتر از مقسوم علیہ حاصل شود آنرا خارج صحیح دانند و ہرچہ از مقسوم باقی ماندہ ست آنرا با مقسوم علیہ نسبت کنند و حاصل نسبت را با خارج صحیح ضم کردہ ہمہ را خارج قسمت دانند مثلا یکہزار و ہشتصد و پنجاہ و دو را بر بست و شش قسمت کنند خارج قسمت ہفتاد و یک صحیح و شش جزو کسر از بست و شش جزو باشد بدینصورت

۲۶ / ۱۸۵۲ / ۷۱

۱۸۲

۳۲

۲۶

۶

خاتمۃ الکتاب

ہذا الجدول المثلث خاتم ما اردنا ایرادہ فی ذلک الکتاب اللہم لا مانع لمنحک انت الموفق للصواب لا راد لفضلک انت المفتح لمغلقات الابواب علیک التعویل والاتکال اذا حالت الامور الصعاب لم وانت خیر الوارثین لیس وراءک المرجع والمآب اشکرک شکرا لا ینبغی لاحد سواک ایہا الکریم الوہاب علی توفیقک ایای لختم الکتاب شرح نظم الفرائض المستطاب الجامع لشمل اختلاف احکام مواریث اہل السنۃ والامامیۃ فی کل باب والناسخ اکثر صحف الفن لاحتوائہ علی فرائد خرائد الفرائض والحساب التی خلت عنہا تلک الزبر مع کثرۃ الفصول والابواب ولتسع خلون من اولی الجمادیین قد استراح من تسویدہ المکتاب سنۃ الف ومائتین وتسعۃ وسبعین من ہجرۃ مصحح الحسنات مقیل السیئات ابو القاسم الحبیب المرسل الی الثقلین بالحجۃ وفصل الخطاب صلی اللہ وسلم علیہ وعلی آلہ واصحابہ ورثۃ الانبیاء خیر آل واصحاب وقد انشد مورخا سنۃ ختامہ بلسان العجم عالی الجناب الحبر العلامۃ قدوۃ اولی الالباب الاعظم بالمجد العلی والافخم بالفضل الجلی مولانا مولوی ہادی علی الـ[illegible]ـکنوی سلمہ اللہ الولی

قطعہ

جمع کرد این کتاب فیض نصاب ہمہ آسان و مشکل میراث

گفت ہادی بسال تالیفش شد مجلی مسائل میراث

خطبة الرابعة

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي خلق الانسان وقد اتى عليه حين من الدهر لم يكن
شيئا مذكورا فسواه وعدله وعلى كثير ممن خلق فضله سميعا بصيرا ثم هداه
السبيل ونصب له الدليل اما شاكرا واما كفورا اما الكافرون فاعتد لهم
سلاسل واغلالا وسعيرا يتلظى بهم باصناف العذاب يدعون ويلا ويدعون
ثبورا واما الشاكرون فنعمهم وكرمهم ولقاهم نضرة وسرورا ان هذا
كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا فسبحان من بيده
ملكوت كل شيء لم يزل ولا يزال عليما قديرا واشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله بعثه بين
يدي الساعة ليكون للعالمين نذيرا واتاه جوامع الكلم ومنابع الحكم
[illegible] وجعله سراجا منيرا اما بعد فاني اوصيكم ونفسي
[illegible] يوما عبوسا قمطريرا يوم تبلى كل نفس ولا يقبل
[illegible] منها عدل ولا تجد له نصيرا يومئذ يندم
[illegible] ولا ينفعه الندم ويطلب العود الى الدنيا هيهات لم يزدد
من الله الا بعدا وفي الدنيا الا كدا وفي الاخرة الا جهدا ولم يزل
لا راد لفضله محمودا يا ابن ادم تعرف بالرزق فان الرزق مقسوم والحرص
وانت خير الوارثين شاع مشؤوم والاجل محتوم وقد فاز من لم يحمل
على التوفيق [illegible] ثقيلا يا ابن ادم خير الحلم خشية الله وخير الغنى
اهل السنة [illegible] وخير الزاد التقوى وخير ما اعطيتم العافية وكان
[illegible] قديرا وخير الكلام كلام الله واحسن الهدى [illegible]
الله عليه وسلم وشر الامور محدثاتها [illegible]
ولا دين لمن لا عهد له [illegible]
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم من كان يريد العاجلة عجلنا
له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصلاها مذموما
مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن

مؤمن فأولئك كان سعيهم مشكورا اللهم اغفر ذنوبنا واستر عيوبنا
واشدد عضدنا ربنا وكن لنا معينا وظهيرا واقض حاجاتنا واشف
عاهاتنا وادر ديوننا وكن بنا مجيبا قريبا عليما حليما ربنا
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونؤمن
به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات
أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له
ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ونشهد أن
سيدنا محمدا عبده ورسوله أرسله بالحق بشيرا ونذيرا صلى الله
عليه وعلى آله وأصحابه وبارك وسلم تسليما كثيرا كثيرا
أما بعد فإني أوصيكم بتقوى الله والمواظبة على ذكر الله
الا خير الكلام كلام الله وأحسن الهدي هدي محمد عليه الصلوة
والسلام وشر الأمور محدثاتها وكل بدعة ضلالة
وكل ضلالة في النار من أطاع الله ورسوله فقد رشد
ومن يعص الله ورسوله فقد غوى ربنا اغفر لنا
ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا
غلا للذين آمنوا ربنا إنك رءوف رحيم اللهم انشر
شآبيب رضوانك على أصحاب [illegible] والمهاجرين
والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان خصوصا على الخلفاء
الراشدين المهديين أبي بكر الصديق صاحب رسول
الله في الغار رضي الله تعالى عنه وعمر الفاروق قامع
أساس الكفار رضي الله تعالى عنه وعثمان ذي النورين
كامل الحياء والوقار رضي الله تعالى عنه وعلي المرتضى